دانلود
رمان



زندگی من

رها

ژانر: ددی لیتل بوی♡

مامی ددی لیتل بوی♡

سوم شخص:

-اهورا

پسر تیره رنگ با لحجه خاصی داشت صداش می کرد

-خاک بر سرت زشتو چرا اسممو اینطوری صدا می زنی حالم از اسمم بهم خورد

پسر تیره با اخم بالا سرش ایستاد

-به زبون من حرف بزن ببینم چی می گی؟

-والا هیچی می گم جانم عشقم عزیزم؟بوگو چه کنم؟؟

-منم باور کردم بلند شو ارباب می خواد بره بیرون

-اوکی بابا حالا کجا می ریم

-اولا به توچه!دوما می ره به پاساژهاش سر بزنه . بعد می ره پیش زنش.

-زن داره؟؟؟

-اره منم چون خیلی وقته براشون کار می کنم می دونم . از وقتی بچشون کشته شد زنش افسرده شده.

-مگه نگفتن زنشم مرده؟

-نه شایعه بود.

-اوکی بریم

اهورا:

با هوروش اومده بودم تا بادیگاردش بشم در حقیقت برای فرار از اون بود.

با رسیدن به ماشین سمت راننده نشستم

جان کنارم نشسته بود .و هوروش بعد از مدتی سوار شد من و جان باهم بهش سلام دادیم که فقط سرشو تکون داد.

-برو سمت پاساژهام

-چشم

به راه اوفتادم از داخل اینه وسط دیدم زل زده به من سریع نگامو گرفتم.

و حرکت کردم.

بعد از مدتی که توی سکوت گذشت متوجه شدم یه ماشینی داره دنبالمون می اد . اروم به جان گفتم.

-ماشین مشکی پشت سرمون!!

جان نگاه دقیقی بهش انداخت.

-سرعتتو زیاد کن سرعتمو زیاد کردم نگاهی به اینه کردم هوروش سرشو روی تکیه گاه صندلی گذاشته بود و چشماشو بسته بود.

-داره تعقیبموت می کنه؟

-نه اشتباه فک کردی

نمی دونم وای مطمئن بودم .

بعد از نیم ساعت رسیدیم. پیاده شدیم درو براش باز کردم . وارد پاساژ شد

هوروش:

سن:۲۹

گرایش:ددی

طبقه اجتماعی: پولدار -صاحب شرکت-خلافکار

شخصیت: خشن-مهربان نسبت به خانوادش

اعتقاد:

همیشه امنیت خانوادم مهمتره

اهورا:

سن:۲۲

گرایش:لیتل بوی

طبقه اجتماعی:بادیگارد بوده

شخصیت: مهربون-ناز-کیوت

اعتقاد×

part2#

اهورا:

یکی یکی وارد مغازه ها می شد با فروشنده ها حرف می زد.

مرد جوون شیک پوشی وارد مغازه شد .

-اوه سلام هوروش بزرگ

نزدیکش شد ولی با دیدن من صبر کرد انگار هنگ کرد ولی به خودش اومد و سمت هوروش برگشت.

-اوممم بادیگاردته

-چی می خوای دیوید؟؟

-همینجوری یه ماه نبودی کجا بودی؟

هوروش ریلکس همونجور که کاراشو

می کرد و برگه ها رو چک می کرد گفت

-وقتی می دونی لزومی نداره بت بگم.

البته کارهای مهم تری از وایسادن و گوش دادن به تو

با انگشت بهش اشاره کرد.

-دارم

تکخنده ی حرصی کرد

-در کل اومدم خوش امد بگم بت بای

بعد پرو پرو رفت بیرون

این دیگه کیه با چیزایی که توی این مدت کم از هوروش دیدم مطمئنم می زد لهش می کرد چرا نکرد واقعا نمی دونم چرا؟؟

هوروش برگشت سمتمون خو من ازش می ترسم این چرا اینطوری نگام می کنه

-وایمیستین اینجا جلو نمی این !

بعدم رفت داخل مغازه بعدی

-جان ؟جان؟جان!جان!

-زهر مار بنال !!

-می گم این یارو کی بود اقا کاریش نداشت با این حرفاش

-دشمن شماره ۱ آقا ست اسمش دیویده

نرو طرفش خطرناک می زنه کلا !

-اها اوکی

هوروش :

نمی دونم چرا وقتی زل زد به اهورا بدم اومد هوووف

خودمو درک نمی کنم وارد طلا فروشی شدم

-امادست؟

-بله قربان ببینین؟

بعد از یک ماه می رم آنام رو ببینم باید براش هدیه بخرم. به انگشتر طلا نگاه کردم بی نقص بود .

-همین خوبه

part3#

اهورا :

نیم ساعت بعد آقا اومد بیرون .با نگاه همیشه سردش گفت:

-بریم

اینار جان نشست پشت فرمون چون من راهو بلد نبودم. بعد از یک ساعت و نیم رسیدیم به یه خونه که درو برش سرسبز و قشنگ بود. خونه سه طبقه بود و قشنگا!!!

آقا پیاده شد.

با پاکتی که دستش بود رفت توی خونه .

-ما نباید بریم داخل یعنی هیچکس نمیتونه بره داخل.

-اها

موبایلم زنگ خورد با دیدن شماره ارشام لبخندی زدم و تماس و برقرار کردم

-الو

کمی از جان دور شدم سمت درختا رفتم

-سلام عمووووو اهورا

-به سلام گل پسر بابات کوش ؟

-عع عمو من زنگ زدم بعد بابام کو؟

-نه من غلط کنم تازه نمی دونه چه قدر دلم براتون تنگه !!!

به درخت تکیه زدم و پای چپم رو روش گذاشتم.

-واییی عمو دارم می رم دانشگاه!!

-اوه اوه آفرین نمره ۲۰ بگیر جایزه برات بگیرم

-ولی تو که نیستی بدی بم

-برات می فرستم کوچولو .

جیغ شادی کشید که بعد از مدتها لبخند از ته دلی زدم

-الو اهورا

-به سلام داچ ارشام

-سلام خوبی؟

-اره بابا بزرگ خوبم

-زهر مار بی شعور دارم حالتو می پرسم هر وقت خواستی می دونی که پیش من جا داری!!

لبخندم دوباره از مهربونیش عمیق تر شد

- اره بابا می دونم. مانی کو؟

-ورقه امتحان امضا می کنه عصاب نداره.

خنده ای کردم.بعد از کمی خوش و بش با مانی تلفن رو قطع کردم.

سمت جان رفتم

-خب بنده چه غلطی کنم الان؟؟

-آقا گفت تو با من اماده باشیم و البته یه سری چیزای دیگه رو باید بت بگم حالا بیا

با هم رفتیم پشت اون خونه که یه دیوار بلندی بود

-خو اینجا که هیچی نی!

جان جلو رفت و یکی از اجر ها رو فشار داد که دریچه ای باز شد

-بیا تو

باهم رفتیم داخلش

-وای مامانم اینا اینجا چه باحاله

-برای بار هزارم می گن به زبون من حرف بزن بفهمم چی می گی؟

-باش بابا

part4#

اهورا :

یه مکان مخفی با یه ماشین داخلش بود.

-اینجا برای شرایط اضطراریه نمی دونم آقا چرا گفت باید به تو هم اینجا رو نشون بدم !!

تیکه اخرو با خودش گفت ولی من که شنیدم شونه ای بالا انداختم

باهم اومدیم بیرون.

-ما باید اینجا توی حیاط منتظر بمونیم هیچکس حق ورود به داخل عمارت رو نداره تنها کسی که داخلا تو تا خانم مسن هستن که از دیدنشون وحشت می کنی از بس که خشکن!!

ما خیلی دیگه پیش آقا مورد اطمینان باشیم تا طبقه اول حق داریم بریم اونم به دستور خودش

-اوه پس امنیت بالایی داره !!

-اره خوب اقا خیلی دقیقا

هوروش:

وارد خونه که شدم رفتم اول از همه اتاقم دوش سریعی گرفتم زیر اب به حرف های دکتر انا فکرمی کردم

فلش بک

-یعنی چی دکتر نمی فهمم؟دقیقا باید چکار کنم؟

-برای مثال کارهایی که خیلی دوست داشتن انجام بدن و نشد یا کارهایی که ..اها من طبق نتیجه گیری هام از ازمایشاتشون فهمیدم گرایش مامی دارن .چه بهتر لیتل بگیرین کسی که بتونه خانم انا رو از یاد بچه فوت شدشون بیرون بیاره!!

-لیتل بگیرم؟

-البته کسی که خانم بهش جذب بشه!

خودشون بخوان!!به اجبار نه!!

پایان فلش بک

از زیر دوش بیرون اومدم. لباس هامو تن کردم جعبه طلا رو گرفتم رفتم به اتاق عشقم!

درو باز کردم رفتم داخل

part5#

انا:

به عکس سیاه و سفید بچه ی هشت ماهم نگاه می کردم صدای درو شنیدم ولی بازم به عکس چشم دوختم تو دلم شروع کردم صحبت با نی نی کوچولوم

هوروش:

اروم نزدیک انا شدم روی صندلی کنار شومینه تزیینی اتاق نشسته بود .

جعبه طلا رو روی پاهاش گذاشتم و جلوش زانو زدم

-سلام عشقم

خم شدم سرشو بوسیدم

-می دونستی انتقامشو گرفتم دیگه غصه ی اونو نخور راستی می خوام بریم باهم لیتل بگیریم به نظرت پسر باشه یا دختر اصلا چند ساله هوم؟؟

ولی جوابی از انا نگرفتم.

سرمو پایین انداختم. نباید خودمو ببازم.

-اناجان نگام نمی کنی؟

بازهم سکوت نسیبم شد بلند شوم از اتاق بیرون اومدم و ندیدم که برای اولین بار انا سرشو بالا اورده بود. و به جای دیگه ای به جز عکس نگاه می کرد .

با زنگ گوشیم دستمو به جیبم رسوندم

با دیدن اسم هوراد یه ابرومو بالا انداختم.

-الو سلام

-سلام چه عجب تو به من زنگ زدی؟

-کن لطفی نکن پسر عمو!

-کم لطفی نیست حقیقته حالا چیشده؟

-باید بیایی فرانسه

-برای چی؟

-یه سری از کارها که به تو هم مربوطه همون محموله بزرگ مشکل پیش اومده بیا ببیمیم کی پشت این هاست

-فردا اونجام

لعنتی تازه اومده خداااا.

به جان پیام دادم کارهامو راه بندازه اون و بعضی از افراد باهام بیان و در مورد اهورا بمونه اینجا!!

انا:

سن:۲۷

گرایش:مامی

طبقه اجتماعی:پولدار صاحب شرکت.همسر هوروش

شخصیت:مهربون

اعتقاد×

part6#

اهورا:

جان گفت آقا و خودش و چند نفر دیگه باید برن فرانسه منم دلم خواست خو!!

امروز صبح ساعت ۸ از خونه رفتن و من موندم و بقیه بادیگاردها !

اقا گفت تا طبقه دوم حق دارم برم تا سرکشی کنم و مطمئن شم خوب از اونجا که جسم نسبت به بقیه بی نهایت کوچیک تر بود اکثرا مسخرم می کردن ولی با دیدن اینکه اجازه دادن تا طبقه دوم برم دهناشون بسته شد. والا زور که به بازو نی به عقله.

روی زمین چمن کنار عمارت نشسته بودم و چشمامو بسته بودم سرمو بالا اوردم اسمونو ببینم که دیدم یه خانم زیبایی زل زل نگام می کنه.

دستمو بالا اوردم براش تکون دادم ناخودآگاه بود . اونم تنها دستشو بالا اورد. و احساس کردم بم لبخند زد.

-اهو..را

اه این نفله درست نمی تونه اسممو بگه

-به این نتیجه رسیدم برم اسممو عوض کنم

-بلند شو باید بری ناهار بعد شیفت منو بگیری

-اوه باش بابا

انا:

حرف های هوروش رو می شنیدم از اینکه انتقام گرفته شده گفت خوشحالم ولی با اوردن کلمه لیتل کور سوی امیدی دیدم بعد از رفتنش عکسو نزدیک لبام کردم بوسیدمش

هوروش اومد داخل گفت میره فرانسه قبل ترا هرجا می رفتیم باهم می رفتیم.

نمی دونم چقدر گذشت چقدر فکر کردم اروم بلند شدم سمت پنجره رفتم یه پسری روی چمن ها نشسته بود و چشماشو بسته بود.چشماش که وا شد برام دست تکون داد نا خودآگاه منم دستمو بالا اوردم.

بعد از چند دیقه یکی صداش زد و با بیشترین سرعت ممکن رفت .

چه کیوت بود. یه ان هنگ کردم من الان گفتم کیوت!!

part7#

ناشناس :

-امشب انجامش بدین باید اون زن بمیره تا هوروش حساب کار دستش بیاد

-چشم

اهورا:

دیگه شب شده بود داشتم دور خودم می چرخیدم و داخل طبقه اول رفتم تا اوضاع رو چک کنم ولی با صدای انفجار توی جام پریدم از شیشه بیرونو نگاه کردم چند نفر می خواستن بیان داخل و چند نفر هم مرده بودن ترسیده بودم موندم چکار کنم دو تا نفس عمیق کشیدم و به یاد ماشین پشت عمارت افتادم خواستم برم سمتش که یاد زن هوروش افتادم سریع از طبقه ها بالا رفتم در زده نزده می رفتم تو که بلاخره توی یکی از اتاقا روی تخت نشسته بود و به یه برگه زل زده بود.

سریع رفتم کنارش ابستادم

-خ..خانوم ب..باید ب..بریم بلند ...شو..تولوخدا

دست خودم نبود که بچگونه اخرش ازش خواستم با شنیدن حرف اخرم بلاخره سرشو بالا اورد .دستشو روی صورتم گذاشت

-هیسسس می ریم گریه نکن

خب واقعا اشکم در اومده بود تا حالا اینو تجربه نکرده بودم

اروم بلند شد دستشو گرفتم و دوییدم بیرون که دیدم صدای پاشون می اد . در و بستم کشیدمش سمت تراس دورو برمو نگاه کردم مطمئنم امروز صبح پله اضطراری‌دیدم

دستم کشیده شد و اون خانوم من سمتی برد

-اینجاست بیا

اروم رفتیم پایین انگار می دونست کجا می ریم در مخفی رو باز کردم فرستادمش داخل ولی لحظه اخر درد بدی رو توی پهلوم احساس کردم.

-آخ

برگشت و منو توی اون وضع که پهلومو چنگ زدم دید

-ب..برید شما

با اخم امد سمتم کشیدم تو درو بست در اهنی و رمز دار بود پس نمی تونستن بیان داخل منو کمک راننده نشوند.

خودش پشت فرمون ماشینو روشن کرد.

درد بدی داشت. خو من جوون مرگ شدم رفت.

از فکرم خندم گرفت

-محکم فشارش بده

-ب..باشه

بعد نیم ساعت رسیدیم یه محله پایین شهر کمکم کرد پیاده شدم درخونه ای با چند تا لگد باز کرد. رفت داخل در ورودی هم همینطور باز کرد گذاشتم رو کاناپه خواست پیراهنمو دراره که دستشو گرفتم

-خ..خو..بم ..م..رسی

-پسر بدی نشو

با حرفش دستمو عقب بردم شاید واسه اینکه خیلی وقته خودمو نشون ندادم داره طغیان می کنه.

با سوزشش به خودم اومدم

-اسمت چیه آقا کوچولو

-اه..ورا ..کو..چولو..م نیس..تم

خنده ای کرد

- باشه

-چند سالته

-بیستو آاااای

-هیس تموم شد زخممو بست و دستاشو رفت شست.

پتویی روم انداخت بخواب کوچولو بخواب

دیگه چشمام بسته شد نشد بش بگم بم نگو کوچولو

part8#

انا:

کنار جسم بیهوشش نشستم موهای سرکششو که مانع دیدن صورت کاملش می شد رو عقب هل دادم. با زنگ گوشی ای با اخم به اطراف نگاهی کردم. دیدم گوشیشه !!

از جیبش بیرون کشیدم با دیدن دیو سه سر اخمام تو هم رفت یعنی کی بود؟

تماس رو وصل کردم که صدای عصبانی و نگران هوروش پیچید توی گوشم

-اهورا تویی؟آن..انا چی کوشش؟

-هر دو خوبیم

با شنیدن صدام هنگ کرد.

-آن..نا

-جان

-خ..خدای من باهام حرف می ..میزنی

-اره هوروشم

-چطور

-گفتی دلیل می خوای دنبالش بگردیم ولی الان کنار دلیلش نشستم.بیا اپارتمان مخفیمون که مال کارهای خودمون بود.

-باشه اروم باش الان می ام همین الان دارم می ام اونجا

هوروش:

یک ساعتی می شد به فرانسه رسیده بودم .و توی هتل داشتم استراحت می کردم.

قرار بود ساعت۶ همه شرکا و متحدان جمع بشیم.

کت و شلوارمواز ساک بیرون کشیدم .و پوشیدم.

سمت خروجی هتل رفتم.

سوار ماشین شدم به ویلای هوراد که گوشیم زنگ خورد با دیدن اسم سر نگهبان خونه تماسو برقرار کردم

-ال..و آقا بهمون حمله شده آقا دارن خونتونو اتیش می زنن

-چی؟زنم کجاست؟

-آقا نمی دونم ولی دیدم که با اهو...

صدای شلیک داخل گوشم پیچید سریع شماره اهورا رو گرفتم جواب نداد

جان روبهم گفت

-چی شده آقا؟برگردیم

-برمی گردیم خونه سریع

-چشم

یکساعت بعد از کلی تلاش بلاخره تلفنشو برداشت ولی با شنیدن صدای انا نمی دونستم شاد باشم یا متعجب

part9#

هوروش :

بلافاصله برگشتم تا به انا برسم!!

انا:

صبح شده بودو.من پایین پاش نشسته بودم و توی فکر بودم به زندگیم فکر می کردم به شوکی که بهم وارد شد. ولی با صدای ناله به خودم اومدم. اهورا توی خواب ناله می کرد دستمو روی سرش گذاشتم تب داشت دیگه قرصی توی خونه نبود جعبه کمک های اولیه رو هم به بد بختی پیدا کرده بودم . بلند شدم حوله و تشت اب خنک اوردم وحوله رو خیس گذاشتم روی سرش مدام عوض می کردم.تا نزدیک های ساعت ۵ ادامه دادم ولی کم نشد باید از قرص و شیاف استفاده می

کردم ولی من که نمی تونستم بزارمش اینجا و برم . با کمی فکر به سمت گوشیش رفتم و شماره هوروش رو گرفتم

-الو انا تویی؟

-خودمم! کجایی؟

-رسیدم دارم می ام

-خوبه تب بر و شیاف برام بگیر داره توی تب می سوزه

-آن..نا منظورت اهوراست

-فقط سریع باش می ترسم حالا که پیداش کردم تشنج کنه و از دستش بدم

-الان می ام گلم!!

تلفن و قطع کردم.

هوروش :

از انتخاب انا خوشحال بودم خودمم از اون پسر خوشم می امد. سر راه به جان گفتم چیز هایی که انا می خواست رو بخره دور اون خونه ای که توش بودن پر محافظ بود اونجا فقط برای من و انا بود وقتایی که می خواستیم شیطنت کنیم.

-گرفتم آقا

-خوبه حرکت کن

-آقا در مورد اتیش زدن خونتون به یه سر نخ هایی رسیدیم

-پیداش کنین بعد از اینکه از زیر زبونش کشیدین بیرون که کی فرستادتش بسوزونینش فیلمشو برای رقیبام بفرستین

-چشم

part10#

انا:

نیم ساعتی گذشت که در واحد به صدا در اومد سریع رفتم درو باز کردم هوروش بود محکم بغلم کرد بغلش کردم

یاد اهورا افتادم

-خریدی حالش بده

-اره قربون صدات برم

لاله گوشم رو بوسید.

سریع پلاستیک رو گرفتم رفتم سمت مبل

-می تونی بلندش کنی ببریش روی تخت

-بزار امتحان کنم

امد سمتش و بغلش کرد بلندش کرد که متعجب نگام کرد

-چرا اینقدر سبکه!!

پوکر نگاش کردم که سریع رفت سمت اتاق و گذاشتش روی تخت .

امپول رو اماده کردم سمت اتاق رفتم به پهلوخوابونده بودتش تا به زخمش فشار نیاد و شلوارشو کشیده بود پایین

-شورتشم درار

سری تکون داد و شورتشو کشید پایین

که باسن سفیدش دیده شد.اروم امپولو بش زدم که نتیجه اش شد ناله بلندش!!

-اگه خوب نشد شیاف می زاریم براش.

امپولو انداختم سطل زباله لباساشو درست کردیم خوب خوابوندیمش . کمی بعد تبش کم شد و اروم خوابیده بود.

هوروش اومد سمتم و محکم بغلم کرد.

-دلم تنگ صدات بود

خم شد و محکم بوسیدم

-از انتخابت خوشم اومد!!

لبخندی بش زدم

-چطور بش بگیم قبول نکنه چی؟

-نگران اون نباش به زور هم شده پیشمون می مونه

-فک کنم لیتل باشه

با تعجب نگام کرد

-رفتارش و حرفاش اینو نشون می دن!!

part11#

اهورا

با درد ضعیف پهلوم بیدار شدم . چم یه اتاق ساده بود من چرا اینجام؟؟یکم فکر کردم که یه ان همه چیز مثل جرقه جلوی چشپام ظاهر شد.

اروم بلند شدم چرا پیراهن ندارم ای وای!

پتو رو کشیدم دورم

که در یهو وا شد و هوروش اومد تو

-بیدار شدی

نه هنو خوابم ولی بر خلافش گفتم

-بله ببخشید

-خوبه

-می..می شه یع..نی من دیگه ب..برم

-نه کارت دارم

-م..من لباس ..جلو زنت خجالت می ..کشم

سرمو انداختم پایین

-خجالت چی؟

بعد رفت سمت کمد یه تی شرت در اورد اومد سمتم.

دستشو بند لبه ی پتو کرد و کشید منم محکم پتو رو چسبیدم. اخم کردم

- ول کنش ببینم

-بدین خودم اصلا

با دادی که سرم کشید سریع ولش کردم

نمی دونم چرا چشام پر اشک شد.

با دیدن چشمام چشاشو عصبی بست.

و نفس عمیق کشید بعد تیشرتو اروم تنم کرد.

سرمو پایین انداختم.

-دراز بکش باید استراحت کنی

این چرا انقدر مهربونه شده خو!ترسیدم ازش.

رفت بیرون و با سینی غذا اومد تو اتاق

-همش باید خورده شه تا برگردم

-چ..چشم

از اتاق رفت بیرون.

یک هفته بود همین جوری ترسناک وارانه البته از نظر من ازم مراقبت می کرد.

روز هشتم بود که خودش و زنش اومدن داخل اتاق خودمو جمع و جور کردم

-سلام

-سلام خوبی؟

-م..مرسی ممنون که مراقبم بودی

هوروش با تبلتی که دستش بود امد سمتم و دادش دستم

-با دقت جوابش می دی !!

با نگاه کردن سر تیترش با تعجب و ترس نگاشون کردم(بی دی اس ام)

part12#

هوروش :

با دیدن چشماش و عکس العملش مطمئن شدم اطلاعات کافی داره!!

-م..من گر..ایش..ند..ندارم

خم شدم و چونشو گرفتم.

-ولی رفتارت و سابقه ات چیز دیگه ای می گه

به وضوح ابدهنشو قورت داد.انا امد طرفشو کنارش نشست

-ما قصد ازار اذیتتو رو نداریم می خوایم تو رو به عنوان لیتلمون بگیریم و..

با چکیدن قطرات اشکش ناراحت شدم کنارش نشستم و بغلش کردم تقلا کرد از آغوشم بیرون بیاد ولی من نذاشتم

-هیش گریه نکن پسر خوب

-لط ..لطفا ولم کنین می خوام برم ولم کن عوضی !!

با بلند گفتن ولم کن عوضی عصبانی شدم زدم زیر گوشش.

دستشو روی صورت ضرب دیدش گذاشت

-فقط یع بار دیگه بگو می خوای بری اون موقع به یه چک اکتفا نمی کنم حالا سریع بگو گرایشت چیه ؟یه ثانیه دیر کن تا کتک بخوری

سرشو پایین انداخت

-صدات نیومد اهورا

با بلند شدن صدام تندی گفت

-لیتلم!!

بعد اروم شروع کرد اشک ریختن . انا خم شد اشکاشو پاک کرد.

-دوست نداری امتحانش کنی؟؟

-م..من..آخ...ه ..نم...یدونم

-پس بیا امتحانش کن

با اینکه از اهورایی که من می شناسم حرف شنوی غیر قابل درکه ولی خب شاید این دفعه دارم اشتباه می کنم!!

-من باید برم جایی کار دارم اناجان ناهار بخورین

-باش عشقم خم شدم و لباشو بوسیدم و دستی به سر اهورا کشیدم و رفتم بیرون.

اهورا :

عوضی فک کرده وایمیسم ازم سواستفاده کنن

بعد از اینکه مطمئن شدم هوروش رفت

با تمام مظلومیتم گفتم

-اب می خوام..ما..می

سخت بود ولی گفتم انگار خوشحال شد

-البته صبر کن و رفت بیرون سریع بلند شدم . گوشیمو چنگ زدم و پشت در منتظر موندم

با لیوان اب اومد داخل!!

اهورا:

-بیا اهورا

-از ..از اون دره صدا می اد

به در دستشویی اشاره کردم.

-وایسا نگاه کنم

رفت سمت در همین که رفت داخل در و روش بستم

-معذرت اضافی ولی من از یه سوراخ دو بار گزیده نمی شم برین یکی دیگه رو بیابین بای مادام

اررره همینه آزادی ولی با تیر کشیدن پهلوم به گوه خوردن اوفتادم.

سریع از پله ها رفتم پایین خب نمیشناسم جایی رو که آه شانس هم ندارم من !!تقریبا سه تا کوچه با اون خونه فاصله داشتم که یقم از پشت گرفته شد!!

هوروش:

داشتم می رفتم سمت قرارگاه تا ببینم اتیش سوزی کار کی بوده که گوشیم زنگ خورد. انا بود تماسو وصل کردم که امان نداد و تند تند حرف زد

-الو هوروش!!اهورا رفته

-چی؟؟چطوری؟؟

-منو جا کرد داخل دستشویی خودش فرار کرد

-باشه باشه الان می ام می گردم

چند تا کوچه تا خونه مونده بود که دیدمش . اروم یه کنار نگه داشتم رفتم سمتش. از پشت یقه شو گرفتم و کنار گوشش گفتم

-جایی تشریف می برین ؟

انگار هنگ کرده بود که حرکتی نکرد کشیدمش تا جلوی در ماشین ولی تقلا می کرد که ولش کنم

-ولم کن ..نمی حوام...نمی آاااام

پرتش کردم داخل درو قفل کردم.

بعد خودمم سریع نشستم سمت خونه روندم.

اهورا خودشو گوشه ی در جمع کرده بود

-توروخدا بزار برم

دیگه داشت فارسی صحبت می کرد

-اذیتم نکن لطفا

چند تا نفس عمیق کشیدم.تا نزنم پاره اش کنم

با رسیدن سریع گرفتم دستشو بردم داخل خونه انا نگران ایستاده بود نگامون می کرد اهورا هم هی دستشو می کشید

اهورا رو انداختم تویداتاق درو بستم

-نمی ای داخل انا براش شیر اماده کن بریز توی شیشه شیرو پوشک هم گفتم بگیرن در زدن بگیر بعد می گم بیا تو!!

-هوروش زیاد سخت نگیر باشه؟؟

خم شدم لباشو بوسیدم رفتم داخل اهورا خودشو جمع کرده بود یه گوشه درو قفل کردم سمتش رفتم.

-پس سرخود شدی؟ما رو گول می زنی؟؟مامانتو داخل دستشویی زندانی می کنی ؟مگه بی صاحابی؟

دیکه اخراش داد زدم سرش که پرید

-لباساتو درار

مظلوم نگام کرد و سرشو به دو طرف تکون داد

-به نفعته درشون بیاری اهورا که اگه من درارم فک نکنم درد نکشی

یکمی نگام کرد

-ل...طفا..ب..

-سریع

با دادم اروم لبه ی تیشرتش رو گرفت و بالاکشید . شلوارشم اروم دراورد سمت تخت رفتم روش نشستم

-بیا اینجا ببینمت بد بوی

لباش لرزید ولی اشکاشو نگه داشت اروم امد سمتم سرشو پایین انداخت دستشو گرفتمروی تخت انداختمش یه پامو پشت پاش گذاشتم تکون نخوره.

شورتشو پاره کردم که تقلا کرد بلند شه.

اولین ضربه رو محکم کوبیدم روی سمت راست باسنش که عملا جیغ کشید.

-اشتباهاتو بگو اهورا

چیزی نگفت که محکمتر زدم

-نشنیدم

- ولم کن بزار برم داری اذیتم می کنی

-باشه من می گم ولی برای هر کدوم ۱۰ تا می خوری. یک توی هوای تقریبا سرد بیرون با تیشرت رفتی

یکی دیگه سمت راستش دوباره زدم

-دوگولمون زدی و مامیتو زندانی کردی

یکی زدم که اشکاش ریخت

-سه فرار کردی

یکی دیگه همونجازدم که هق هق کرد

-چهار باید بهمون بگی ددیو مامی این جزو خطاهات نیست ولی قانونه

شد سه تا غلط اضافی پس ۳۰ تا می خوری

همین الانم سمت راست باسنش قرمز شده بود.

شروع کردم زدن ۱۵ تا بیشتر نزدم که به التماس افتاد

-غلط کردم ..هق..ببخشید...هق.. فرار نمی کنم. می گم ددی و مامی گلد کلدم نجن دلدم می اد..ددیییی

باحرف اخرش دیگه نزدم و محکم بغلش کردم

هوروش:

اهورا رو بغل کردم و باسنشو ماساژ دادم

-هیسسس تموم شد بقیه شو بخشیدم

نمی زنمت گریه نکن

اروم به شکم خوابوندمش درو باز کردم که انا سریع با وسایل اومد تو یه کمپرس یخ هم دستش بود و کرم و شیشه شیر و پوشک توی پلاستیک که یه چیزای دیگم بود.

-حالش چطوره؟

-خوبه نگران چی هستی سریع وسایل رو پایین تخت گذاشت موهای اهورا رو ناز کرد

-جان جان گل پسر گریه نکن دیگه! ببین به به اوردم

اهورا دماغشو بالا کشید با چشمای خیس نگاش کرد.بعد اطراف و نگاه کرد شکمو رو ببینا!!

رفتم پایین تخت کنار باسنش نشستم فکر کرد می خوام بزنم باز که صدای گریه اش رفت بالا

-د..د..ی نزن دیگه گفتم غلط کردم

-نمی زنم می خوام کمپرس یخ بزارم برات کبود نشه

بعد کمپرس یخ و روی باسن قرمزش گذاشتم که چنان جیغی زد که یه آن به پسر بودنش شک کردم

-هیس تمومه پسرم تمامه

انا با ملایمت باهاش حرف می زد ولی اون تا اخر اینکه براش پماد هم زدم گریه و ناله می کرد .

به پشت خوابوندمش که سعی کرد با دستاش خودشو جلوی انا بپوشونه که انا دستاشو بالا سرش قفل کرد

-از مامان خجالت نکش

چشماشو محکم بست یدونه تقریبا اروم زدم روی رونش

-چشما باز به من و مامی نگاه کن

سریع چشماشو باز کرد کمرشو دادم بالا و پوشکش کردم که با یه حالت عجیبی نگام کرد فک کنم خوشش اومده انا دستشو ول کرد و شیشه شیرو توی دهنش گذاشت

-مک بزن

که اخم کرد و با زبونش دادش بیرون

-اهورا بابا داره نگات می کنه ها

با این حرف انا سریع شیشه رو شروع کرد مکیدن.

part15#

انا:

کم کم چشمای قشنگش بسته شد.

هوروش رفت طناب نرمی که مخصوص مهار بندی بود اورد و دست و پاهاشو بست.مردد بودم بگم یا نه؟؟

-بگو عزیزم چیشده؟

آهی کشیدم باید بگم

-امروز صبح وقتی منو داخل دستشویی جا کرد فک کرد فارسی نمی فهمم! هوروش با دقت گوش داد

-گفت از یه سوراخ دوبار گزیده نمی شه گفت نمی زاره ماهم ازش سواستفاده کنیم

این حرفا یعنی قبلا یکی بوده و قلبشو شکسته؟؟

هوروش با اخم نگاهم کرد

-می دم تحقیق کنن ما مراقبشیم عزیزم

نگرانش نباش

سرمو تکون دادم.

-خب من برم که از کار و زندگی افتادم بخاطر این فنچول

خنده ی ریزی کردم

-خدافظ

بعد از رفتن هوروش بلند شدم و برای ناهار ماکارانی درست کردم.

اکثر بچه ها دوسش دارن!!

رفتم سمت اتاق بیدار شده بود. ولی هی تکون می داد خودشو

-چیه فنچ کوچولو؟؟

-چیزه می..شه یعنی..

فهمیدم چیشده رفتم سمتش و دستمو روی پوشکش گذاشتم کلا لخت بود.

-کارتو کن

-خجالت می کشم

چشاشو بست

-فنچم ادم از مامانش خجالت نمی کشه زود کارتو کن بریم ناهار بخوریم.

اهورا:

نتونستم خودمو نگه دارم و خالی شدم

انا خانم یه لبخندی زد بلند شد و پوشک اورد وقتی خواست عوضم کنه محکم چشمامو بستم.

-چشما باز پسر خوب

باز نکردم که زد رو روی رونم

-زود باش اهورا.

اروم چشمامو باز کردم اروم تمیزم کرد و پوشکمو بست بعد دست و پاهامو باز کرد.

الان نمی شه در رفت می گیرنم ولی خو هوروش که نی!!

نه پیدام می کنه پوستمو قِلِفتی می کنه

یه تیشرت و شلوارک تنم کرد . ازش خجالت کشیدم باید خودمو کنترل کنم من از این چیزا لذت می برم دلم نمی خواد .

part16#

انا :

اروم کمکش کردم تا اشپز خونه بردمش. و پشت میز نشوندم با برخورد باسنش با صندلی اخ ارومی گفت. اشکش در اومد

-وایسا بیام

رفتم و متکا برداشتم گذاشتم روی صندلی

-بشین .خوبه؟

سرشو اروم تکون داد.سرشو بوسیدم و براش غذا کشیدم

-بخور پسرم

-مرسی

بعد شروع کرد به خوردن

اهورا :

این خانم خیلی مهربونه اگه قبلا دلم نمی شکست شاید دوست داشتم مامیم بشه!!شایدم بی خیال

شروع کردم خوردن واقعا دست پختش حرف نداره خوشمان آمد!!.

بعد از غذا خوردن سرمو اوردم بالا که با چشماش که بهم زل زدن مواجه شدم.

-اوخ اوخ اقا کوچولوم تنهایی نمی تونه غذا بخوره خودشو کثیف کرده اره؟

یه جوری با ذوق گفت دلم نیامد بزنم تو پرش ولی مدیونین فک کنین خودمم خوشم اومده ها.

اروم با دستمال اطراف لبمو تمیز کرد.

-بریم اتاق باهات حرف دارم !!

سرمو تکون دادم دستمو گرفت پشت سرش راه اوفتادم.

روی تخت درازم کرد خودشم کنارم دراز کشید سرمو روی سینه اش گذاشت

-قصه دوست داری؟

با تردید سرمو تکون دادم

دستشو داخل موهام برد و نوازشم کرد که پر حس لذت شدم.

-یکی بود یکی نبود یه مرد بداخلاقی بود که از عاشقی می ترسید. با همه بد بود تا مبادا عاشق کسی بشه. یه روز مجبور بود بره دیدن یه خانمی تا قرارداد ببندن. ولی بر خلاف تمام تلاشش عاشق شد.

داشت جالب می شد پس تمام بدنم شد گوش.

-اول سعی کرد قبول نکنه ها ولی خب نتونست کم کم ابرازش کرد. رفت پیش اون خانمه و گفت دوسش داره اون خانمم دوسش داشتا ولی شغلشو نه !!

ولی خب قرار گذاشتن زندگیشون درست شد. بزارتش کنار !!

یه روز خانمه می فهمه بارداره و قراره یه کوچولو به زندگیشون اضافه بشه.

خوشحال بودن زندگی کردن اونم با یه بچه !! عالی بود.

مرد قصه شغلشو کنار گذاشت اما وقتی زنش ۵ ماهش بود دشمنای قبلیش می ریزن توی خونه...بعد..بعد به شکم زنش شلیک می کنن..ب..بچ.بچه می..می..ره

به اینجا که رسید حالش بد شد خواستم بگم دیگه نگو اگه دوس نداری ولی ادامه داد.

-و زنع.به بدبختی...زنده می مونه..ولی..زنه افسرده می شه و دیگه نگاش نمی کنه!! مرده دوباره برمی گرده به همون شغلی که داشته!!

یک سال بعد می ره و انتقام می گیره ولی زنش بازم نگاش نمی کنه ولی یه روز یه پسر کوچولوی بامزه رو پایین پنجره اتاقش می بینه که براش دست تکون داد. عاشقش شد و از مرده خواست پیششون بمونه و پسرش بشه.

دستشو زیر چونم گذاشت و بالا اوردش

-ما واقعا دوست داریم هوروش به خاطر این یه سال رفتار عصبیش برگشته بود و با وجود تو قراره به ارامش برسه کمکمون می کنی به ارامش برسیم همه باهم !!باهامون تجربه اش کن باور کن نمی خوایم ازت سو استفاده کنیم به حرفام فکر کن . وجوابتو بگو اگه نخواستی اون وقت خودم برت می گردونم ایران باشه پسر خوبم؟؟

با اطمینان حرف می زد ارامش داخل صداشو دوس داشتم سرمو تکون دادم که رفت بیرون

part17#

اهورا :

تا خود غروب داشتم فکر می کردم به زندگیم به اینکه تا حالا به گرایشم اجازه ظهور ندادم !!

من فقط برای اینکه هرمان گی بود اونو قایم کردم که ازم دلسرد نشه که شد!!

فک کنم بخاطر انا هم که شده یه فرصت بشون بدم فقط یک ماه بعد بعد امیدوارم به اونجا نکشه!!

بلند شدم سمت در رفتم و بازش کردم هوروش هنوز نیامده بود. انا روی مبل ها نشسته بود و به یه برگه زل زده بود رفتم سمتش داخل برگه یه چیزی مثل سونوگرافی بود نکنه عکس بچشونه

نمی دونم چرا ولی حسودی کردم و برگه رو از دستش بیرون کشیدم

ناخودآگاه با بغض گفتم

-اونو بیشتل دوشش دالی؟

بلند شد و محکم بغلم کرد روی مبل نشست منم توی بغلش نشوند

-تو رو بیشتر دوس دارم عشق مامان.

دماغمو بالا کشیدم

-با بلیز من دماغتو پاک کردی اره شیطونک؟؟

با شیطنت سرمو بالا پایین کردم.

-باشه

اروم روی زمین درازم کرد و شروع کرد قلقلک دادنم.

که صدای باز شدن در اومد

-اوممم پسر من داره می خنده

با صدای هوروش اخم کردم پشتمو بهش کردم.

-الان مثلا قهری فنچ کوچولو

محلش ندادم که احساس کردم پشتم روی زمین نشست پس من اینو بدم به کی تو که قهری سرمو برگردوندم با دیدن چیزی که گوشه ی در گذاشته بود ذوق کردم خواستم بگیرمش که فهمیدم دارم ضایع بازی در می ارم پس خواستم برگردم بع موضع خودم که سریع بغلم کرد.

-آشتی؟؟ ببین اینو برای تو گرفتما!!!

یه نگاه کوتاه به اون چیزی که گرفته بود کردم. نمی شه ازش گذشت همش دوس داشتم از اینا داشته باشم.

-قبوله حالا بدتش!!

part18#

هوروش:

خنده ای از رضایتش بابت خرید این موجود زدم

-ولی گرفتنی نی اول باید باهاش دوس بشی فروشنده گفت بلده حرف بزنه ولی فعلا که لال شده جیکم نمی زنه

زیر لب اروم گفت

-خو ازت ترسیده بعد از این بدبخت می خواد نترسه

خودمو زدم به نشنیدن

-اسم طوطیت رو چی می زاری؟

-مال من شد؟؟

-از اول مال تو بود.

-اومم خب اسمشو مامان اسمشو چی بزارم

با صدا کردن انا متعجب نگاشون کردم

-از بابا تشکر کردی

-اوخ ببشید الان

بعد برگشت سمتم

-مرسی آقا هوروش

چی آقا!!!

-شوهر ننه اتم به من نمی گی بابا

-نچ فعلا شما نصفه بخشیده شدی

-عع باشه منم پاستیلا رو که خریدم می دم بچه های تو کوچه بخورن

یهو چشاش پر شد

-ولی برامن خریدی که!!

سریع بغلش کردم

-برای پسرم ان همش برای توعه عشقم

--حالا پسر مامی چه اسمی برای طوطیش می زاره.

-اومم پسره یا دختره؟

-پسره!

-اها فهمیدم ! اوممم فهمیدم!!

-خب بگو؟

-چنگیز!

من و انا با چشمای گرد نگاش می کردیم



part19#

اهورا :

با ذوق رفتم سمت طوطیه در قفسو باز کردم و دستمو خواستم ببرم تو که سریع دستمو گرفتن با بغض نگاشون کردن

-گازت می گیره فدات شم

-خو دوش دالم دسش بژنم

هوروش با لحن بچگانم لبخندی زد و محکم بغلم کرد و لپمو بوسید.

-آخ خدا انا ببین چه نازه

-بله پسره منه دیگه!!

با صدای شکمم با چشمای گنده شده نگاشون کردم

الان این صدای اژدها ازمنع؟؟خو اره از بعد ناهار تا الان چیزی نخوردم!!

سرمو توی گردن هوروش پنهان کردم.

-خب بریم شام !!

با صدای مامان انا یواشکی نگاش کردم و زیر گوش هوروش گفتم

-پاستیلام چی؟؟

انا بلند شد رفت سمت آشپز خونه

اروم دم گوشم گفت:

-بعد شام بهت می دم

-ملسی

-خواهش

بعد یهو بلند شد منم بغل کرد که از ترس افتادن جیغ خفه ای کشیدم

-می اوفتم چلاغ می شم نکنننن!!!

-به ددی اعتماد کن پسر سبکی!!

رفت سمت آشپز خونه و پشت میز نشست.منم رو پاهاش معذب شدم و تکون خوردم . خواستم بلند شم که دستشو روی کمرم گذاشت

-چنگیزم چی؟

-دونه داره

مامی گفت و کنارم نشست نوبتی بم غذا می دادن منم با لذت که البته سعی داشتم زیاد نشونشون ندم غذا رو خوردم .

کم کم چشمام داشت سنگین می شد.

هوروش:

با سنگین شدن شونم نگاهی به اهورا کردم کوچولو خوابیده بود.

اروم بلند شدم

-مرسی خانم خوشمزه بود حاضر شو بریم خونه ی خودمون

-باشه.آپارتمان گرفتی یا عمارت؟

-آپارتمانو اماده کردم. محافظت ازش راحتتره

part20#

هوروش:

اهورا رو با ملایمت روی تختش گذاشتم خم شدم لباشو بوسیدم.

بلند شدم لباس گرمتر و بهتری تنش کردم یه وقت سرما نخور.

گوشیم رو برداشتم و به محافظا پیام دادم اماده باشن.

خواستم گوشی رو بزارم کنار که پیام جان بالا صفحه امد

((رسیدم آقا))

گوشی رو توی جیبم هل دادم و اهورا رو بغل کردم.

انا هم اماده بود . رفتیم و سوار ماشین شدیم و راننده حرکت کرد اهورا خودشو هی تکون می داد. با فهمیدن دلیلش خم شدم و زیر گوشش گفتم:

-هیششش جیش داری بکن پسر کوچولو پوشکی!!

کمی طول کشید ولی کارشو کرد.

با رسیدن به پنت هاوسم پیاده شدیم و سمت خونه رفتیم. یکی از اتاقارو داده بودم برای اهورا درستش کنن.

انا در اتاقو با راهنمائی من باز کرد اهورا رو روی تختش گذاشتم.

لباس هاشو کامل در اوردم.

پوشکشو باز کردم و کشیدم از زیر پاهاش بیرون و تمیزش کردم که نقی زد و چرخید به پهلو به کمر خوایونرمش که نق زد سریع پوشک براش بستم. انا با یه شیشه شیر اومد داخل کنارش نشست و به لباش کشیدش دهنش دنبال شیشه کشیده شد.

انا شیشه رو هول داد داخل دهنش اونم شروع کرد به مکیدن .

بلند شدم و شلوارک و تیشرت طوسی با طرح پاندا و جوراب بلندکه عکس پاندا داشت و دستکش برداشتم و اروم تنش کردم خیلی ناز شده بود دلم می خواست گازش بگیرم.

پتو رو روش کشیدم و نرده ها رو بالا دادم و با انا از اتاق خارج شدم

part21#

انا:

وارد اتاق خودمون شدیم روی تخت نشستم هوروش روم خیمه زد و لبامو بوسید

-دلم برای طعم لبات تنگ بود

در جوابش بالا کشیدم خودمو روی لباشو بوسیدم.

انقدر توی بوسه غرق بودم که نفهمیدم کی لباسهای خودم و خودشو در اورده!!

روی بدنم دست می کشید و بیشتر تحریکم می کرد

-آه

-جان خانمم چی می خواد؟

-اوممم بدتش اذیت نکن

-چشم

پاهامو باز کرد و با التم ور رفت که صدای ناله هام بالا گرفت

خودشو تنظیم کرد و اروم اروم واردم کرد

-آآآاااااااه

-جان جان

کم کم بهتر شدم و اونم شروع کرد کمر زدن چند دیقه بعدارضا شدم اونم ازم بیرون کشید و التشو مالید و روی شکمم امد.

حسابی خسته شده بودم.

به زور تا حمام با کمکش رفتم خیلی وقت بود رابطه نداشتیم و برام کمی سخت بود همین که سرم به بالش رسید خوابم برد.

اهورا:

صبح با حس شدید دستشویی بلند شدم نشستم برم دیتشویی که تازه یادم اوفتاد پوشکم پس کارم و با همون چشمای بستع کردم خودمو کشیدم لبه ی تخت که شترق خوردم به یه چیزی اروم لای پلکامو باز کردم با نرده مواجه شدم ها؟؟من کجام

part22#

اهورا :

عجب اتاق قشنگیه ذوق کردم بلند شدم تا از نردش برم پایین که لحظه اخر پام گیر کرد با مخ اومدم پایین که خیلی بد صدا داد اشک توی چشمام جمع شد دستمو روی سرم گذاشتم خدارو شکر که نشکست ولی درده کم کم اشکام سرریز شد . هق هق می کردم بلند شدم همونجور که سرمو می مالیدم رفتم دنبال انا و هوروش در یه اتاقو باز کردم دیدم لخت بغل همن ولی دردم و گریه نمی ذاشت به چیزی فک کنم رفتم سمت انا تکونش دادم

-ماما...نیییی

چشاشو باز کرد وقتی صورت گریونم رو دید سریع نشست که آخی گفت

-جان جانم گریه نکن فداتشم بغلم کرد که گریم بلند تر شد .

انا :

بچم پیشونی و قسمتی از سرش با اینکه با مو پوشیده بود ولی قرمز بود.

خواستم هوروش و صدا کنم که یهو نوک سینم مکیده شد.

اهورا داشت سینه مو می خورد ولی بازم اشکش می اومد

-جانم هیس گشنه ای می می می خوای گریه نکن پسرم بوسش کنم خوب بشه ها؟؟بوس کنم

که صدای نامفهوم از خودشش در اورد

-چیشده؟

با صدای خوابالوی هوروش بهش نگاه کردم

-فک کنم خورده زمین سرش قرمزه داره گریه می کنه

هوروشم با چشمای گرد به اهورا که داشت ییینه مو می خورد نگاه کرد اروم خندیدم.

-ببینمت باباجان!

اهورا سینمو ول کرد بهش با بغض نگاه کرد هوروش توی بغلش کشیدش

-آخ آخ ببین با سرش چکار کرده !؟

اهورام که انگار داغ دلش تازه شده باشه

گریع رو از سر گرفت

-جان جان گریه نکن پسر بابا

هوراد:

سن:۳۳

گرایش :مستر

طبقه اجتماعی: پولدار پسر عموی هوروش-خلافکار

شخصیت: سرد-بی اعصاب

اعتقاد:

هر کی سر راهم قرار بگیره نابود می کنم

part23#

اهورا:

یکم بعد توی بغل هوروش اروم شدم چشمام بسته بود که حس کردم یه چیز خنک روی سرمه چشمامو با اخم باز کرد

انا لباس پوشیده بود و کمپرس یخ روی سرم گذاشته بود

-نکن دلده!!

-باید باشه باد نکنه پسرم

-نمی خواااام

-اهورا!

با اخطار هوروش عملا خفه شدم

-خوبه!

-عوضش کن هوروش بیاین صبحانه

-باشه عسلم

منو توی بغلش بلند کرد.

رفت سمت اتاق خودم نرده رو پایین داد

-دفعه آخرته اهورا از بالای نرده ها می‌پری دفعه بعدی بد جور تنبهی !!

-ببشید

رفت سمت کمد و وسیله اورد منم دستمو دراز کردم عروسک فیل روتخت و برداشتم. اومد سمتم درازم کرد

-اوه اوه ببین پسرم چه کرده

پوشکو از زیرم کشید بیرون.پوشک جدید زیرم انداخت دستشو روی التم گذاشت و اروم مالید خر چی سعی کردم نشد و آخر آه کشیدم ولی یهو دستشو کشید پوشکم کرد و الان با جوراب و پوشک و تی شرت بودم

-ددی!!!

-تنبیه پسر بد منه که از نرده ها پریده

سرمو انداختم پایین زمینم گذاشت و دستمو گرفت سمت در رفتیم

-شلوار چی؟

-نمی خواد

به میز صبحانه که رسیدم. منو روی صندلی گذاشتم و یه شیشه شید داخل دهنم گذاشتن که شروع کردم مکیدنش!!

part24#

هوروش :

با زنگ تلفنم بلند شدم و برداشتمش

-بگو

-آقا گرفتیمش و اماده ی دستوریم

-خوبه الان می ام

تماس روقطع کردم. سمت انا رفتم سرشو بوسیدم

-تا ظهر خونه ام

بعد لپ اهورا رو بوس کردم

-مامی اذیت نکن باشه

-چشم فگد ددی می چه...می چه یه زنگ بزنم

-البته گوشیت توی کشوی کنار تخته

سلام منم به ارشام برسون

-ملسی

انا نگامون می کرد که بفهمه ارشام کیه گذاشتم خود اهورا بگه منم از خونه اومدم بیرون و سوار ماشین شدم.سمت مکانی روندم که جاسوس ها و افراد خائن رو می بردن.

با رسیدن بهش پیاده شدم وسمت در رفتم افرادم با دیدنم سریع درو باز کردن و من با اقتدار وارد شدم یه مرد دستاشو از سقف اویزون کرده بودن نیشخندی زدم و طرفش رفتم یکی از افرادم اومد و شروع کرد به توضیح

-آقا اتیش زدن خونتوتون کار افراد اینه

البته که خودم به دیوید شک دارم اون دشمن قدیمیه منه!!

رفتم نزدیک اون مردک

-بگو از کی دستور گرفتی

-خ..خودم

-باش سمت یکی از میله های فلزی که روی زمین افتاده بود رفتم و برداشتمش.

گذاشتم روی پهلوش با ترس نگام می کرد. نیشخندی زدم و میله رو بالا بردم محکم به پهلوش زدم که فریادش رفت بالا شروع کردم زدنش. بعد از چند ضربه دست نگه داشتم . میله رو زیر چونه ی افتادش گذاشتم و بالا اوردم

-کی بهت دستور داده؟

-خ..خودم

-اوکی چاقوم رو از جیبم بیرون کشیدم و روی صورتش گذاشتم

-چند سالشه

با گیجی نگام کرد

-شارلوت بود نامزدت

-دستور کی بود

ابدهنشو قورت داد

-یه رابط داره اسم رابطش استفان ست ولی اون رییس اصلی اسمش و یک بار گفت گفت دادوه !!

چه اسم بی معنایی داره احتمالا مستعاره!!

از اونجا اومدم بیرون و سوار ماشین شدم. اول باید اون استفان رو پیدا کنم تا به رئیسش برسم.

ماشینو روشن کردم و حرکت کردم.

اهورا:

بعد از صبحانه بلند شدم

-ملسی خیلی خوشمزه بود.

تندی دوییدم سمت اتاق گوشیم همونجا بود ولی حیف که خاموش روشن کردم و پسورد رو وارد کردم

اوه مای گاد چینقدره تماس از دست رفته داشتم!!

شماره ارشام رو گرفتم

-الو سلام داداش

-سلام و کوفت کجا بودی چرا جواب ندادی مردم از نگرانی!!!!!؟؟؟؟

-شرمنده یه سری اتفاق ها افتاده من.. نشد..ببخشید

-باش بابا گریه نداره.

-من کجا عر زدم

-الان

-ا..ارشام!!

-چیزی شده؟

-م..ن وارد ..رابطه شدم

چند دیقه سکوت شد

-ادم مطمئنیه

-اره

-کیه

-ن..نمی شناسی!،؟

-می ام ببینم کیه؟؟

-نمی خواد چاخان زدم می شناسی !

-اهورا کیه؟

-ه..هوروش..خان

-لی..تل هوروش شدی!!

تنها کسی که از گرایشم خبر داشت بود!!

-ا..ره

-تو چه غلطی کردی خنگ!!

-ا..ادم بدی نی

-نمی گم ادم بدیه کارش پر خطره برات خوب نی !!

-د..داداش می تونه مراقبم باشه !!

-اهورا کوچیک ترین مشکلی داشتی بم می گی می ام دنبالت فهمیدی؟؟

-مرسی داداش!!

بعد از کمی دیگه حرف زدن و جویای حال یاسین شدن قطعش کردم و دوباره گوشی رو توی کشو گذاشتم

part26#

اهورا:

از اتاق اومدم بیرون

-تموم شد حرف زدنت

مامی روی مبل نشسته بود. و داشت سیب پوست می کند

-بله مامانی

-کی بود؟

-ارشام... اها ..وایسا

سریع برگشتم گوشیمو برداشتم تا عکسشونو نشونش بدم همونجور بدو بدو رفتم کنارش روی مبل نشستم.

یه تیکه سیب گذاشت دهنم همونجور که با لذت می جوییدم.

عکس ارشام و بهش نشون دادم

-مثل داداشمه اسمش ارشامه همسرش مانی یه لیتلم دارن که خیلی کیوته اسمش یاسینه..

داشتم همینطور توضیح می دادم و مامی با دقت به حرفام گوش می داد

که گوشیم دوباره زنگ زد ولی این بار شماره ناشناس بود!!

-کیه پسرم!

-نیدونم مامی ژونی ناشناسه

-جواب بده بزار روی بلند گو!!

-چشم

تماسو وصل کردم گذاشتم روی حالت بلند گو ولی ای کاش اصلا این کارو نمی‌کردم

-اهورا!!بلاخره جوابمو دادی!!عزیزم توروخدا باهام حرف بزن عشقم من متاسفم نمی خواستم اونکارو کنم ..اهورا عزیزم حرف بزن صدای قشنگتو بشنوم.اهورا من هنوز عاشقتم اهورا.

صدای هرمان بود همین جور حرف می زد و من هنگ بودم وقتی به خودم اومدم مامی گوشی رو گرفت

-دیگه به این شماره زنگ نزنین وگرنه عاقبت خوبی نداره

و گوشی رو قطع کرد

-اهورا می ری توی اتاقت تا بابات بیاد.

سرمو تکون دادم و سریع رفتم توی اتاق پایین تخت نشستم و گذاشتم اشکام بیان

part27#

انا:

از مرد پشت گوشی عصبانی بودم یعنی چی که عاشقتم به هوروش زنگ زدم گفتم هر چه سریع تر بیاد اون احمق کی بود؟؟نکنه بخواد اهورا رو ازم بگیره!!

غروب شده بود که هوروش اومد

سلام چیشده؟

-سلام

بعد گوشی اهورا رو بهش دادم

-این کیه تو می دونی به اهورا زنگ زده بود می گفت عاشقتم و اشتباه کردم و برگردو این کیه هوروش اهورا رو ازمون می خواد بگیره!!

-اروم باش نه . کسی ننی گیرتش ازنون

بعد محکم بغلم کرد

-گفتم که اهورا قبلا توی رابطه بوده و دلش شکستع این عوضی همونه حالا فنچم کوش؟

-تو ...ای.وای بهش گفتم بره اتاقش تا بیایی نکنه ناراحت بشه ازم دیگه نخوادمون

-اروم باش انا اروم باش هیس

چرا نباید بخواد ببین تازه واسه فردا وقت گرفتم بری سینه هاتو درست کنی بهش شیر بدی

با حرفاش اروم شده بودم

-تا بری یه عصرونه عالی درست کنی منم اهورا رو می ارم

-باشه.

هوروش :

می دونستم اون عوضی کیه بعدا می دم درستش کنن. وارد اتاق که شدم اهورا کنار قفس طوطیش نشسته بود و بهش نگاه می کرد اشکاش می امد رفتم پشتش نشستم کشیدمش توس بغلم

-چیه فنچم چرا اشکات داره می اد؟؟؟

-د...دیگه ن..می..خوا...ینم

-کی این حرفو زده ها؟؟

-آخ..ه..ام...روز...ی..

-هیس می دونم می دونم! ولی اصلا مهم نیست پس گریه نکن که تنبیه ات می کنم.

با خوشحالی اشکاشو پاک کرد

-گلیه نم کنم ددی.

-فاک به زندگی!!!

با چشمای گرد به طوطیه نگاه کردیم

-اهورا تو اینو بهش یاد دادی

-ن..نه ددی من اصلا نمی دونم این طوطیه چی می گه معنیش چیه اصلا

-یعنی صاحب قبلیش ایرانی بوده که فارسی داره حرف می زنه!!

ابدهنشو قورت داد سریع بلند شد دویید بیرون

-وایسا فنچ بی تربیت

part28#

اهورا:

چون عصبانی بودم جلوی قفس چنگیز نشسته بودم و بی وقفه گفته بودم فاک به زندگی و الان اون یادش گرفته بود

-غلط کلدم

پشت انا قایم شده بودم و هوروش جلوم بود

-بیا اینجا ببینم سریع اهورا

-چکار کردی دوباره بچه

-هیچی بوخودا

-هیچی پس چنگیز چجوری فحش فارسی می ده ها!!!!

-گلد کلدم مامی تو بش بگو گناه دالم

-اهورا فحش دادی

با صدای تاریک انا فهمیدم گاوم دوقلو زایید خواستم خیلی ریز از پشت انا فرار کنم که منو گرفت

-ولم کن مامی ژونی دوناه دالم

-نچ تنبیه می شی یاد بگیری فحش دادن کار پسرای بده .

-خو ببشید.

منو برد داخل اشپزخونه هوروش نشست منم روی پاهاش دستامو گرفت سرمو بوسید.

بهش نگاه می کردم که

-سر بالا دهن باز

با صدای انا بهش نگاه کردم

-ماما دلت می اد

-آره دهنتو باز کن

-نمخوام

دهنمو کیپ کردم

-می خوای تنبیهتو زیاد کنم

-نه

دهنمو که باز کردم یه قاشق پر فلفل رفت توی دهنم خواستم توفش کنم بیرون که هوروش جلوی دهنمو گرفت اشکام می امد

-هیس پسر بدی بودی اینم تنببهته

part29#

هوروش:

اشکاش همین جور می اومد. انا از داخل یخچال ماست و شیر اورد شیر گذاشت گرم بشه ماست و داخل کاسه ریخت کنار اهورای گریون نشست دستمو از جلوی دهنش برداشتم لباش قرمز و متورم شده بود جوری که دلم می خواست گازش بگیرم.

-بد خیلی بدین موسوزه !

گریه اش بلند بلند شد.

-هیس بخور مامان جان بخور فداتشم

اروم اروم با کلی ناز ماست هارو خورد ارومتر شده بود . انا بلند شد. شیرو داخل شیشه ریختش گذاشت دهنش اونم از خدا خواسته تند تند شروع کرد به مکیدن.

-نظرتون چیه امشب بریم بیرون شام بخوریم

-عالیه

-هان پسرم دوست داری؟

سرشو تکون داد که نوهاشو توی مشتم گرفتم که ناله کرد شیشه رو از دهنش در آورد.

-کلمات اهورا کلمات پسر

-ببخشید ددی ژونم بلیم خوفه

موهاشو رها کردم همونجا بوسیدم و نوازش کردم.

بلندش کردم بردم توی اتاق روی تخت خوابوندنش.

پوشکشو باز کردم پوشکش رو کثیف کرده بودش. اروم تمیزش کردم کنار های کشاله پاش کمی قرمز شده بود کرم از پاتختی گرفتم کامل مالیدم به پاهاش

و پوشکو براش بستم.

part30#

هوروش:

بلند شدم یه شلوار و تیشرت با یه پالتو برداشتم تنش کردم برامدگی پوشک اصلا معلوم نمی شد مخصوصا الان که زیر پالتوش بود .
سرشو بوسیدم.

-پسر بابا اینجا منتظر می مونه تا منم برم لباس عوض کنم باشع؟؟

-چشم ددی

روی تخت نشست و پاهاشو تکون داد.

اهورا:

بعد از رفتن ددی یه ۵ دیقه بعد مامی با یه شونه توی دستش اومد سمتم و شروع کرد شونه زدن موهام.

-به به چه پسر تمیزی دارم من !

از حرفاش ذوق می کردم.

لبخند پت و پهنی بهش زدم که محکم لبام بوسید .

با خجالت سرمو پایین انداختم

دستمو گرفت بلند شدیم و سمت در رفتیم کفش هامو خودش پام کرد.

-بریم پسرم

با هم سوار اسانسور شدیم رفتیم پارکینگ ددی به ماشین تکیه داده بود و
منتظر ما بود.
-واو چه مادر پسر خوشتیپی !!
خنده ای کردم که باعث شد ددی محکم بغلم کنه و فشارم بده
-کیوتی
منو گذاشت صندلی عقب کمربندمو بست.
خودشونم نشستن
-شام چی بخوریم؟
من تند تند و پشت سرهم شروع کردم حرف زدن
-پیتزا ددی خواهش مامی ژونم خیلی وقته نخوردم خواهش بریم پیتزا بخوریم بربم بریم!؟؟؟
-نفس بگیر بچه !!پیتزا ضرر داره برات
بادم خوابید که
-ولی امشب ایرادی نداره
part31#
اهورا:
طی مسیر ددی در مورد چیزایی که نمی فهمیدم با مامی حرف می زد داشت حوصلم سر می رفت
-ددی نرسیدیم
-یکم دیگه مونده !!
-من حوصلم صل لف تا

-قربون کیوت حرف زدنت مامی بشه الان می رسیم به به بخوری!!

پنج دیقه بعد جلوی یه فست فودی با کلاس ایستاد سریع کمربندمو باز کردم از سمت جاده پریدم پایین که یهو دستم کشیده شد و با اخم غلیظشون مواجه شدم ابدهنمو قورت دادم

-سلام حال شما چطوره؟

بعد لبخندی زدم که کل دندونام معلوم شد. مامی گوشت بازومو پیچوند .

که باعث شد از درد چشمامو ببندم

-پسر بد چرا خودت کمربند و باز کردی از همه بد تر سمت جاده رفتی هان؟

-ببشید مامی اهولا گلد کلد.

-غلطو که کردی تنبیه هم می شی

ای باباااا من تازه یه قاشق فلفل نوش جان کردماا!

-بریم

با حرف ددی مامی بازومو ول کرد محکم دستمو گرفت کشید ددی هم اخم داشت. سمت یه میز که کناره بود و چهار تا صندلی داشت نشستیم .

ددی رفت سفارش بده

-گل من کارت بد بود

-ببخشید دیگه تکرار نمی کنم

-آف..

حرفش قطع شد سرمو سمتش گرفتم ببینم چرا که یه چیز سرد روی شقیقه ام نشست

-اوففففف چه چیز ملسی تور کردی خانم می دی مام ازش فیض ببریم

با صدای چندش یکی کنارم بهش نگاه کردم.

چهار تا مرد سیاه پوست بودن

part32#

اهورا :

خودمو سمت مامی کشیدم

یهو صدای شلیک اسلحه توی محوطه پیچید و اون مرده که روی سرم اسلحه گذاشته بود افتاد روی زمین جیغ خفه ای کشیدم اشکم داشت در می اومد خودمو سمت مامی کشیدم که دستاش دورم حلقه شد.

-چطور بادیگارد هایی هستین که ایستادین دیدین روی سر پسرم اسلحه می کشن هان؟؟

هانو جوری داد زد که شونه هام پرید و داخل پوشکم خودمو خیس کردم.

مامی پشتمو مالید

-گمشین فعلا تا حسابتونو برسم.

صدای پا و بعد رفتم هوا ددی هوروش بغلم کرده بود.

- تا بابایی هست نترس باشه؟

سرمو تکون دادم

-بریم انا

خودمو توی بغلش مچاله کرده بودم و اشکام می اومد.

هوروش:

اهورا مثل یه جوجه بارون خورده توی آغوشم می لرزید می دونم اون عوضی ها رو کی فرستاده

دیوید حرومزاده!!

می کشمش عوضی رو سمت در خروجی رفتیم .انا در پشت رو باز کرد و نشست داخل و دستاشو به منظور بغل اهورا باز کرد اهورا رو توی بغلش گذاشتم خودمم پشت رول نشستم و حرکت کردم

زمزمه ی لالایی انا می اومد . داشت اهورا رو اروم می کرد عمرا اگه بزارم از دستمو در بری دیوید!!

part33#

انا:

اهورا اروم شده بود که شکمش صدا داد از خجالت سرشو توی شونم پنهون کرد

-امشب باید تخم مرغ بخوریم

با صدای اروم اهورا خنده ی ارومی کردم

-املت یا نیمرو حالا!!؟؟

-من پیتزا می خوام خو

-گفتم بگیرن برسیم خونه می خوریم بعد آقا اهورا تنبیه می شن

اهورا از خودش صدایی از سر نارضایتی در اورد

-ددی دناه دالم

-صدا نیاد

بعد از مدتی رسیدیم پیاده شدیم و اهورا کنارم می اومد .

وارد خونه شدیم ساعت ۸ بود

-چطوره تا غذا برسه بازی کنیم هوم؟

با صدای من هوروش با اشتیاق و اهورا با درپوندگی نگام کرد

اهورا نامحسوس ابدهنشو قورت داد

-هوروش روباه قشنگه یا سگ یا اصلا بانی

-به شخصه سگو ترجیح می دم

اهورا:

از حرفای مامی و ددی چیزی نمیفهمیدم.

-لخت شو اهورا !!

مامی پالتوشو در اورد و رفت توی اتاق خودشون ددی هم نگاپ می کرد تا لخت شم.

-زود باش

با تشرش به خودم اومدم سریع دستمو سمت لباسم بردم و همه رو جز پوشک در اوردم خواستم درش بیارم که ددی تشر زد که دست بهش نزنم اومد سمتم و بغلم کرد منم پاهامو دوطرف بدنش حلقه کردم

part34#

هوروش :

پشتشو ناز می کردم و راه می رفتم انا با پاکتی اومد سمتم.

پاکت رو روی مبل گذاشت با صدای زنگ اهورا رو روی مبل نشوندم سمت در رفتم و پیتزا ها رو گرفتم و گذاشتم روی میز جلوی مبلی که اهورا نشسته بود نشستم کشیدمش توی بغلم

-اول غذا یا تنبیه؟

-انتخاب کن اهورا

-گذا ددی

-هوم

یه جعبه رو جلو کشیدم و بازش کردم یه تیکه دادم دستش که دو دستی گرفت و شروع کرد خوردن خودمم یه تیکه برداشتم و خوردم. بعد از خوردنشون انا جیغشون کرد منم اهورا رو به شکم خوابوندم انا با یه پلاگ اومد سمتم و روی زانو جلوم نشست خم شد و اهورای مضطرب رو بوسید

-زودی تمومه گلم!!

به باسنش دست کشیدم و دو طرفشو بوسیدم دو طرفشو گرفتم و باز کردم که چشممون به سوراخ صورتی و تنگش خورد.

انگشتمو روش کشیدم و واردش کردم ناله کرد ولی پسر کوچولوم باکره نبود.

این یعنی با اون عوضی رابطه داشته خشم کل وجودمو گرفت که چرا زودتر پیداش نکردم .

پلاگو از دست انا گرفتم و بدون چرب کردت و ملایمت توی سوراخش فرو کردم . با جیغ بلند اهورا به خودم اومدم

یکمی خون از کناره ی سوراخش راه اوفتاده بود انا سریع دستمال کاغذی روش گذاشتو وبهم اخم کرد .

و اهورا رو از روی پام گرفت همونجور که دستمالو روی سوراخش گذاشته بود اهورا رو بغل گرفته بود و سرشو می بوسید و دلداری می داد

-تا صبح داخل سوراخت می مونه تا ادب بشی بدش من انا می برمش اتاقش

-خودم...

-بدتش !

با لحن محکمم انا اهورای گریون رو بغلم داد سمت اتاقش بردمش و روی تختش گذاشتمش پوشک برداشتم براش بستم یه لحظه سرمو بالا اوردم همون کافی بود که اروم بشم صورتش خیس از اشک بود خم شدم بوسیدمش

پوشکو باز کردم اروم پلاگو در اوردم پوشک رو دوباره بستم اهورا رو بغل گرفتم.

-ببخشید فدات شم هیس گریه نکن عشق بابا هیسسسس ددی معذرت می خواد فنچم

-ددی بد دلدم اومد اهولا گهله

part35#

هوروش:

خیلی از کارم پشیمون بودم. سرشو مجددا بوسیدم دیگه خونی از مقعدش نمی آمد.

بلند شدم پوشک جدید آوردم براش پماد زدم و پوشکش کردم و پیشانیشو بوسیدم پشتشو سمتم کرد

-بولو اهولا گهله ددی بژجنس

خنده ای از کیوتیش کردم و بلند شدم.

یدفعه بغلش کردم که جیغ بلندی کشید خنده ای کردم دستاشو دورم حلقه کرد.

-نتون

-من که هنوز نکردم

-ععع ددی بی ادب مامان !!ددی بی ادبی کلده تنبیش تون

خنده ای کردم که در باز شد انا اومد داخل

-ببین چی می گه پسرت !!

-پسرم چی می گه؟؟

-می گه من بی ادبم !!

-شاید بودی حالا پسرمو بده بم.

پوکر نگاشون کردم که اهورا خودشو سمت انا کشید و پرید بغلش!

انا داشت تعادلش رو از دست می داد که از پشت گرفتمش.

-سنگینی ها گل پسر! بیا پایین مامان دردش می آدآ!!

با حرف دومم سریع از بغلش اومد پایین با نگرانی نگاه آنا کرد

-خوبی مامان !؟؟

انا لبخندی به نگرانیش زد.

-آره پسرم بریم لالا کن

اینبار خودم اهورا رو بلند کردم و سمت اتاق خودمون رفتیم و وسط هر دومون خوابوندمش و همزمان دو طرف لپاشو بوسیدیم. انا برق و خاموش کرد و چراغ خواب رو روشن کرد

پتو رو روی هر سه مون کشیدم اهورا سریع لپ من و انا رو بوسید و سرشو زیر پتو برد

-شب بخیر

سوم شخص:

خانواده نوپا ی داستان در آغوش هم به خواب رفتن فارق از افراد اطرافشون که چه دسیسه هایی که براشون ندارن!!

part36#

هوروش:

صبح زود انا وقت دکتر داشت . بی صدا بلند شدیم دور اهورا بالشت گذاشتیم نیافته.

اروم و بی سرو صدا لباس عوض کردیم.

انا برگشت بوسه محکمی به لبای اهورا زد.

رفتیم بیرون

-از پرستاره مطمئنی هوروش؟؟

نمی خوام این دو روز که نیستیم اذیتش کنه !!

-خودم هستم اونو کنسل کردم با خودم حتی تا شرکت می برمش

انا اصرار داشت تا واقعا شیر از سینه هاش نیامده برنگرده مثلا می خواست اهورا رو خوشحال کنه یه سه روزی طول می کشید توی این مدت خونه ی خواهرش که همون دکترش هم بود می‌موند !!

صبحانه رو در ارامش داشتیم می خوردیم که اهورا با چشمای پف کرده لخت با یه پوشک که لخ لخ بالشتشو با خودش می کشید اومد سمتمون

با دیدنمون با بغض گفت:چلا صدام نکلدین؟

بعد لباش لرزید .

سریع سمتش رفتم و بغلش کردم

- می خواستیم راحت بخوابی!!

-ماما توجا موخوای بلی اهولا ندوستی؟

-آخه قربون صدات خواهرم مریضه برم ببینمش..

پرید وسط حرف انا!!

-منم می ام

-نمی شه تو کوچولویی مریض می شی ماما قویه هیچیش نمی شه تازه می خوام بهت بعدش یه جایزه خوب بدمااااا!!؟؟؟

-باوش ولی گول دادیا

-بله قول می دم حالا بیاددی به به بهت بده که من دیرم شده.

-باش می رسونمت

-با بادیگاردها می رم مراقبش باش اومدم بچمو سالم تحویل بگیرما

پوکر نگاش کردم

-باش بابا حواسم هست از صبح هی داری می گی فهمیدم فقط سه روزه

part37#

هوروش:

-باش بابا حواسم هست از صبح هی داری می گی فقط سه روزه ها

یهو صدای متعجب اهورا بلند شد

-سه روز ؟نه نلووووا!

محکم انا رو گرفت

-نلو دیده من پسمل هوبی می شما

-قربونت برم مجبورم

-نیخوام

بلند زد زیر گریه . اخمام رفت تو هم با این وضع انا دیرش می شه

-اهورا

با تشر صداش زدم که یکمی خودشو جمع و جور کرد.

ولی اشکش می امد خم شدم روی یه دستم بلندش کردم اشکاشو پاک کردم

-پسر بدی نباش به مامانی در عوض قول بده پسر خوبی باشی ددی اذیت نکنی تا بیاد

سرشو بالا پایین کرد

-پسمل خوفی می شم ماما زود بلگلد

انا امد جلوتر محکم بوسیدش

-آفرین منم قول می دم جایزه خوبی برات بگیرم بعدم با ددی بریم در در باشع

-در در؟؟

-مسافرت!!

از این حرفش خوشم اومد خیلی وقت بود مسافرت نرفته بودیم

انا یه بار دیگه لپشو بوسید . و لبای منو عمیق تر بوسید

-تبعیض !!!!؟

با جیغ اهورا بهش نگاه کردیم

-منم می خوام!

انا خندید و لبای اهورا رو مک محکمی زد

-قبوله!؟

-اومم فکرامو می کنم خبر می دم

-شیطونک من دیگه برم کاری نکنی اومدم با باسن سرخ تحویلت بگیرما

اهورا با خجالت سرشو توی گردنم قایم کرد

-نمکنم ماما

part38#

هوروش:

انا که رفت بغض اهورا شکست و بلند شروع کرد گریه کردن

هوففف

-اهورا بابا چیه چرا گریه می کنی هان؟پسر خوب نگام کن

سرشو بیشتر به گردنم فشار داد

-اهورا ببینمت

اروم سرشو بالا اورد

-بریم غذا بدم پسرمو بعد بریم با من سر کار باشه؟؟!

اروم سرشو تکون داد لبهاشو بوسیدم

اشکاشو با لبام پاک کردم نشوندمش روی میز و لقمه بهش دادم خودم سیر بودم.

بعد از اینکه کامل بهش صبحانه دادم بغلش کردم رفتم توی اتاقش به شکم خوابوندمش و پوشکشو کثیف کرده بود درش اوردم و پماد برداشتم و به سوراخ دردناکش مالیدم که آخ بلندی گفت برشگردوندم و پوشک براش بستم.

بلند شدم و کت و شلوار بیرون کشیدم و سمت اهورا رفتم شلوار و تنشکردمو بفد بلیز سفید مردانه کت بلند تا زیر باسنش که پوشک بودنش اصلا معلوم نمی شد شونه برداشتم موهاشو حالت دادم .

سرشو بوسیدم بدای طوطیت اب و دون بزار ولی خودتو کثیف نکن تا ددی بیاد شلوار و بلیزم تنم بود فقط کت مشکیمو برداشتم امروز جاسه داشتم پس باید رسمی می بودم.

ادکلنم و برداشتم کناره گردنم و مچ دستم زدم و با ادکلن وارد اتاق اهورا شدم.

کارش مثل اینکه تموم شده بود داشت با طوطیش حرف می زد

-بگو فندق بگو فندق چنگیییز حرصم نده بگو فندق

اروم گوشیمو در اوردم ازش فیلم گرفتم

-بگو فندق

-فاک به زندگی

-نه احمق

-احمق

-نه چنگیییز

فیلم رو قطع کردم برای انا فرستادم سمت اهورای بغض کرده رفتم

-جان گل پسر ؟چیشده

-ددی حلف بد می ژنه

-ولش کن بی ادبه بیا

ببینم بلند شد اومد سمتم کمی ادکلن بهش زدم دستشو کشیدم

-ددی پستونکم

برمی داشتم عزیزم دیشب انا بلند شده بود وسیله گذاشته بود توی ساک کوچیک ساده ای فقط باید شیشه شیرو داخلش می زاشتم.

ساک رو گرفتم روی اپن گذاشتم و دو تاشیشه ها که یکی شیر خشک و دیگری خالی بود برداشتم توی ساک گذاشتم و دست اهورا رو کشیدم و بیرون رفتیم

پستونک اهورا

part39#

هوروش:

اهورا رو روپاهام نشونده بودم و موهاشو نوازش می کردم تا بع شرکت برسیم من طبق قولم به انا دارم از خلاف کناره گیری می کنم ولی اتفاقات اخیر باعث شده کامل ازش خارج نشم.

اهورا خمیازه کشید و سرشو روی شونم گذاشت

-نخوابی اهورا!!

-ولی خافم می اد ته!!

-نباید بخوابی چون رسیدیم دیگه

اهورا نبینم پسر بدی باشی ها دلم می خواد معدب باشی بی سر و صدا داخل اتاق می شینی تا از جلسه برگردم فهمیدی؟

-باوشه ددی

با رسیدن جلوی شرکت دیگه چیزی نگفتم با اهورا پیاده شدیم و حالا اهورا شده بود همون اهورا قبل از لیتل بودن محکم و استوار کنارم گام برمی داشت وارد دفترم شدم بادیگاردم ساکو اورد روی میز گوشه اتاق گذاشت و رفت.

-بیا اینجا پسرم

جلوم ایستاد

-می دونی نباید جیشتو نگه داری!!!!

-آله ددی.

-آفرین

کتشو در اوردم و سرشو بوسیدم دگمه های سر استینشو باز کردم و روی مبل نشوندمش پستونکشو از کیف بیرون کشیدم و توی دهنش گذاشتم و تبلت دستش دادم تا بازی کنه

-بی صدا بشین تا ددی کار کنه

سرشو تکون داد و شروع کرد مکیدن

یک ساعتی کار کردم نیم ساعت دیگه جلسه داشتم بلند شدم تبلتو از اهورا که روی مبل ها نشسته بود گرفتم. شیشه شیرشو از ساک در اوردم و کنارش نشستم.

وتوی بغلم درازش کردم پستونک و بیرون کشیدم که با ابدهنش کشیده شد و صدای جالبی ایجاد کرد .

شیشه شیرو داخل دهنش گذاشتم اونم شروع کرد مکیدن موهاشو نوازش کردم

-بخواب پسر کوچولوم آفرین

خم شدم سرشو بوسیدم یکمی از شیرش مونده بود که خوابش برد شیشه رو روی میز جلوش گذاشتم پستونک رو جایگزین کردم و کتشو برداشتم و زیر سرش مچاله کردم .

یه پتو از توی ساک بیرون کشیدم و روش انداختم.

از در اتاق خارج شدم سمت منشی رفتم

-چیزی شده جناب؟؟

-وای به حالت کسی وارد اتاق بشه

بعدسمت بادیگاردها رفتم و دوتا شون رو جلوی در گذاشتم تا حواسشون باشع خودمم سمت اتاق جلسه رفتم

part40#

انا:

وارد مطب اماندا شدم.

منشیش با دیدنم بلند شد

-سلام خانم خوش اومدین

-مرسی خواهرم هست

-بله منتظر شمان بفرمایین تو!!

در زدم و وارد شدم امانداا با دیدنم سریع

اومد سمتم و بغلم کرد

بعد از کلی خوش ک بش شروع کرد

-بهم که نشونش ندادی نامرد ولی از اینکه حالت خوب شده خیلی خوشحالم

خواستم چیزی بگم که صدای پیام گوشیم اومد

-ببخشید یه لحظه

از امانداا عذر خواهی کردم و دیدم یه ویدئو از هوروش اومده زدم باز شه

اهورام بود لبخندی زدم با کت و شلوار رسمی روی زانو نشسته بود.

داشت با طوطیش حرف می زد

-اوه اینه چه کیوتیه!!!

-اره خیلی دلیل زندگیم شده این پسر

اناشید لبخند لثه ای زد

-بلند شو که کاری کنم مامی خوشگلمون شیر داشته باشه بده بیبیش

خنده ای از حرفش زدم بلند شدم و روی تخت نشستم.

-لباساتو درار

بلیز و سوتینم رو در اوردم گوشه ای گذاشتم امانداا با دو تا امپول اومد سمتم و کمی سینه مو مالید

-انا جدا درد داره می خوایش؟

با قاطعیت گفتم

-اره

-اوکی

اول انگشت شست و اشاره اش و دو طرف نوک سینه ام گذاشت و سوزنو واردش کرد بعد از تزریق همین کارو با سینه ی بعدیم کرد.

شروع کرد ماساژ دادن انقدر این کارو کرد که خون از سینه ام خارج شد پانسمان کردش لعنتی واقعا درد داشت

-الان بریم خونه زیر دوش هم باید برات بمالمشون تا شیرت بیاد.

-م..مرسی

اهورا:

دیگه از خواب سیر شدم که بیدار شدم هنگ چند لحظه نشستم ددی نبود منم جیش داشتم پس اول کارمو کردم.

بعد دورو برو نگاه کردم بغض کردم پس ددیم کوشش !؟؟

گشنم بود پس شیشه رو برداشتم دمای اتاق زیادی گرم بود فکر کنم ددی ترسیده سرما بخورم

شیشه رو گذاشتم دهنم و مکیدم که طعم بدی داد ولی اعتنا نکردم چون گشنم بود کمی بعد دلدرد و دلپیچه گرفتم جوری که داشتم گوله گوله اشک می ریختم از دردش

part41#

هوروش:

کارم که تمام شد سریع رفتم سمت اتاقم دمای اتاقو بالا برده بودم تا اهورا سردش نشع.

بادیگاردها جلوی در بودن و با دیدنم کنار کشیدن تا وارد بشم.

دستگیره رو گرفتمو در و باز کردم وارد شدم در و بستم که اهورا رو دیدم دستش روی دلشه داره ناله می کنه سریع رفتم سمتش و زیر چونشو گرفتم بالا کشیدم

-اهورا بابا؟

با دیدنم گریه اش بلند شد. هول ورم داشت سریع بغلش کردم

-جان جان چیشده فنچ ددی؟

ولی بد تر گریه کرد.

-هیس بگو بابا خوبت کنه چیشده

-د...دل...دلم...ددی....آاااخ

با جیغی که کشید سرشو توی گودی گردنم گذاشتم.

-هیس هیس شکمشو مالش دادم تا اروم بگیره پشتش مدام ضربه زدم که عاروق زد بلند شدم سمت خروجی رفتم و سریع سوار ماشین شدم دستور حرکت دادم اهورا هنوز درد داشت

-برو بیمارستان

اهورا با شنیدن کلمه بیمارستان گریه اش شدت گرفت

-ن..نه..ددی...آم...پول..می..زنع

-هیس نمی زارم اگه نیاز نبود بزنه

۵ دیقه بعد رسیدیم .

سریع پیاده شدم کمک اهورا کردم پیاده شه توی یه حرکت بغلش کردم.

سمت ورودی رفتم که سریع تخت اوردن

-چیشده؟

-دلدرد شدید گرفته!!

-اوکی منتظر باشین

اهورا رو بردن انا اگه بفهمه توی نیم روز کار بچه به بیمارستان کشیده دیگه اهورا رو دستم نمیده!!

چند دیقه بعد دکتر از اتاق بیرون اومد سریع رفتم سمتش

-چیز فاسد خورده بودن با سرم درست شدن بدنشون واقعا ضعیفه آمپول تقویتی توصیه می کنم هفته ای یک بار تزریق کنه که بدنش قویتر بشه

-م.ممنون

سریع رفتم توی اتاق اهورا بی حال روی تخت بود .

پسر کوچولوم لای پلکهاشو باز کرد و لرزون صدام کرد

-د..دی

part42#

هوروش:

سمتش رفتم و سرشو بوسیدم

-جان دلم

-مامی می خوام؟

-می اد اهورا به مامان نگی چی شدا !!!

-چلا؟؟

-چون می کشتم.

-نموخوام می خوام تازه بدم ته لوی مبل خوافوندیم.

-اهورا

با تشر صداش زدم که با بغض نگام کرد

-یه قطره اشک برابر با ۱۰ تا اسپنک میل خودته

سریع چشماشو با دستاش پاک کرد

-کی بلیم؟؟

-هر وقت سرمت تموم شد

گوشیمو برداشتم و برای بادیگاردم دستور خرید چند تا آمپول تقویتی دادم

ناشناس:

زندگیش زیادی گل و بلبل شده ازت می گیرم همه رو همه شو

-قربان بی ادبی ولی ببخشید

-اون پسررو چرا گفتین نباید خراش روش بیوفته

نگاه بدی بهش کردم

-چون اون بچه مال منه کاری می کنم اونا روفراموش کنه

فقط برای من بشه

اهورا:

ددی کمکم کرد و دستمو محکم گرفته بود تا سوار ماشین شدیم

-برو خونه

-چشم

صدای پیامک گوشی بلند شد ددی نگاهی بهش کرد و با لبخند گذاشتش داخل جیبش

part43#

هوروش :

جلوی در خونه که رسیدیم پیاده شدم.

و اهورای خواب رو بغل گرفتم رفتم داخل سوار اسانسور شدم چند دیقه بعد جلوی در بودم.

در و به هزار بدبختی باز کردم و وارد شدم.

مستقیم سمت اتاقش رفتم و گذاشتمش روی تخت گذاشتم دکمه های لباسشو باز کردم.

خم شدم سرشو بوسیدم با صدای زنگ در سمت در حرکت کردم و بازش کردم.

بادیگاردم بود

-بفرمایین قربان

کیسه حاوی امپول های تقویتی اهورا رو گرفتم.و داخل شدم سمت اتاقش رفتم پلاستیک رو روی میز گذاشتم و شلوار و بلیز اهورا رو اروم در اوردم که توی خواب وول خورد.

خم شدم لباشو بوسیدم این پسر شده همه ی وجودم نمی تونم ازش دست بردارم.

پوشکشو باز کردم و با دستمال مرطوب تمیزش کردم .

دستی به موهاش کشیدم که لای پلکهاشو باز کرد با زنگ خوردن گوشیم نگاش کردم انا زنگ زده بود لبخندی زدم

-ماما زنگ زده ها می خوای باهاش حرف بزنی

-آره ددی

-بیا

تماس رو وصل کردم. کنار گوشش گذاشتم همونجور که دراز کش بود

و حرف می زد

-سلام مامی

-نه خوفم ددی هم خوفه

بعد نگاه شیطانی بهم کرد که تاتهشو رفتم

-جرعت نکن به مامی بگی

-ماما...ددی

دستمو جلوی دهنش گذاشتم گوشی رو گرفتم

صدای انا اومد که داشت اهورا رو صدا می کرد

-الو عزیزم

-هوروش اهورا کوشش؟

همین جا خواستم من باهات حرف بزنم

-بده بهش لطفا دلم برا صداش تنگ بود

-پس من چی؟؟

-عشقم این چه حرفیه

یهو صدای ماندانا اومد که صداش می کرد.

-من باید برم عزیزم دوست دارم مراقب خودتو بچه مون باش بابای

part44#

هوروش:

با اخم گوشی رو قطع کردم برگشتم سمت اهورا

-تنبیه هات زیاد شد تا الان دوتا خودت بگو چی بودن

-ددی من تازه از بیمارستان اومدما

-اهورا

با تشرم چشماشو محکم بست

-منتظرم اشتباهاتت رو بگو ببینم پسر کوچولو!!!

-خواستم لوتون بدم!

-قبلش

-شیره که تقصیر من نبود ته من کوشولو ام نمدونم که !

-عع که کوچولویی باشه منم تنبیه ات می کنم بفهمی نباید آگاهانه به خودت اسیب بزنی پسر کوشولو

-د...دی

-هیسس صدا نیاد تنبیه می شی

اونم اینکه امروز ناهار باید خورشت کرفس بخوری

مثل سکته ای ها نگام کرد

-ب..بابایی دلت..می اد

چشماش پر شد

-تو دلت اومد منو اونجور نگران خودت کردی دوتا سکته کامل زدم

با چشمای درشت نگام کرد

-ببخشید نمی دونستم باعث می شه اینطور بشین

-اوهو چه قلمبه سلمبه هم حرف می زنه بچم

ییا بریم ببینم فسقل خان اول غذا بعدا تنبیه

-هوف ددی خورشت کرفس از کجا می خوای بیاری

نیشخندی بش زدم

-آشپز گرفتم این غذا ها رو بلده سوال دیگه

-هیچی پیش به سوی بدبختی

-اهورا

-خو مگه....اون چیه؟

part45#

هوروش:

-خو مگه...اون چیه؟

داشت به پلاستیک امپول ها اشاره می کرد.

-هیچی فنچ تقویتیه دکتر برات تجویز کرده گل زندگیم

چشمهاش لبالب اشک شد

- می خوای بزنیش به من؟؟؟؟

-آخه گل پسر بابا مجبورم تا سالم بمونی وگرنه این کارو می دونی که نمی کردم اخه عشق ددی !!!

ولی اشکاش همین جور می امد

روی زمین گذاشتمش و اشکاشو پاک کردم و دستمو دو طرف سرش نزدیک گوشش گذاشتم و بالاگرفتم.

اشکاش دوباره جای قبلی ها ریخت

-می دونی سر سلامتیت شوخی ندارم دیگه اره؟

-ب..له

-پس گریه ات چیه بعدش جایزه بستنی میدم بتا !!!

-هواسرده مامی دعبامون می کنه!

-من می دم مامی هم چیزی نمی گه .

-گول!!!

-قوله قول!

-باوشه ولی اروم بزنی ها!!!

-باشه فنچ کوچولوم.

اشکاشو پاک کردم و دستشو گرفتم و سمت آشپز خونه رفتین

خانم مسن ولی حرفه ای در آشپزی رو استخدام کرده بودم .

تا غذا درست کنه نباید بزارم انا کارارو کنه دوست ندارم و دلم می خواد مثل قبل با اقتدار و مدیر عالی بشع دلم نمی خواد جلو پیشرفتش روبگیرم.

وارد آشپز خونه شدیم و پشت میز نشستم اهورا رو روی پاهام نشوندم

part46#

اهورا:

روی پای ددی بودم و یه اون غذا بد مزه چشم غره می رفتم نه نمی خوام خو!!

ددی قاشقو برداشت پر از خورشت کرد روی برنج ریخت و لهش کرد یه قاشق پر از مخلوطی که درست کرد پر کرد جلوی دهنم گرفت

-سریع دهنتو باز کن اهورا

-می گم ددی بیا معامله کنیم

جان من بگو باشه من ازینا نمی خوام

-دهنت رو باز کن اهورا بد مزه نیست

-نیخوام

دست به سینه اونطرف رو نگاه کردم

-اگه نخوری دیگه تا شب بهت غذا نمی دم

-ددیییی!!!

-بخور پسر قشنگم بخور فدای چشمات بشم من

دهنم و اروم باز کردم.

کمی بعد طعم مزخرف خورشت پیچید توی دهنم خواستم بالا بیارمش که ددی دستشو جلو دهنم گذاشت قورت بده الان

به بدبختی قورتش دادم

هوروش:

دستمو برداشتم با لبهای لرزون نگام می کرد

-ددی بد

-تا تهشو می خوری

گذاشتمش روی صندلی کناری خودمم خورشت کرفس دوست نداشتم و می تونستم یه چیز دیگه بخورم ولی دلم نیومد من یه چیز دیگه بخورم بچم غذایی که دوست نداره!!

-ددی ببشید دیگه ازاین کالا نمی کونم باشه؟

بکم نگاش کردم مثل اینکه واقعا پشیمون بود

-تنها باریه که می بخشم فهمیدی

-اله ددی حالا چی کار کنیم

-املت می زنم برات

-هوف باباها هم که همش املت بلدن

دستشو زیر چونش زد و نگام کرد خنده ای کردم و مخکم لباشو بوسیدم

-پسر خوشگل منی تو

با حرفم لپهاش سرخ شد بشقاب ها رو جمع کردم و از یخچال املت و ربع برداشتم ماهی تابه رو با کمی گشتن پیدا کردم.

اول روغن ریختم بعد رب زیاد ریختم و تخم مرغ ها رو توش شکستم و هم زدم تا کاملا قاطی بشه یکم نمک و فلفل سیاه هم زدم

زیرشو خاموش کردم و یع بشقاب کردم

نشستم

-ددی بده بهت؟؟

-آله آله بده بده

-بیا پسر خوب

part47#

اهورا :

ددی لقمه لقمه غذا ها رو می داد بم منم با لذت می خوردم لقمه چهارم بودم که دیدم خودش نمی خوره اینبار که برام لقمه گرفت از دستش گرفتم چسبوندم به لباش

-خودتم بخور دیگه

لبخندی زد دهنشو باز کرد و لقمه رو خورد تا رفتم انگشتامو عقب بکشم سر انگشتم رو بوسید

تا اخر همین جور یکی در می ان لقمه ها رو بهش می دادم تا خودشم بخوره اخرای غذام بود که خمیازه بلندی کشیدم

با مشتعام چشمامو مالیدم سرمو روی شونه ددی گذاشتم

-ددی خوابم می اد

-بخواد پسر گل ددی حواسش بت هست.

اروم با حس امنیتی که هوروش بم می داد خوابیدم.

تکی خواب غلطی زدم که صداس جرو بحث اومد بلند شدم سمت در رفتم و گوش دادم

-به من ربطی نداره پاتو از زندگیم بکش بیرون . وگرنه میمیری

ددی داشت با صدای اروم و وحشتناکی حرف می زد اهمیتی ندادم و سمت چنگیزم رفتم

-سلام چنگیز

-احمق

-بی ادب نشو دیگه بگو به به چه هوایی چه گلی عجب ماهی

بگو جون من بوگو چنگیز ؟

-فاک به زندگی

-کثافت برو گمشو اصلا

پشتمو کردم بهش یکم بعد برگشتم در قفسو باز کردم و اروم دستمو نزدیک بردم که حرکتی نکرد اروم به پشت گردنش دست زدم که چشماشو بست.

ها!!!؟این الان داره حال می کنه! یکم اون جا رو ناز کردم که کلا چشماش بسته شد و صداش در نشد !!

لبخندی بهش زدم دستمو برداشتم که چشماش باز شد دستمو جلوش گرفتم اونم اومد روی دستم ذوق کردم همیشه دوست داشتم اینطوری پرنده ها بیان روی دستم ولی برای احتیاط روی دستم نگهش داشتم .

و دوباره نازش کردم که خر کیف شد و چشماشو بست . سرشو بوسیدم

-تو خیلی نازی ها

part48#

هوروش :

اعصابم از زنگ اون زنیکه احمق بهم ریخته بود .

با دیدن شماره جان تماس رو وصل کردم

چند وقت پیش به هوراد شک کردم بعد از اون اتفاق که واسه خونه افتاد فرستادمش تا مراقب هوراد باشه

-بگو می شنوم؟

-آقا من این چند وقت زیر نظر گرفتمش هیچ کاری ازش سر نزده کارهای همیششو می کنه گاهی هم می ره پیست مثل هر سال که با هم می رفتین

-اوکی برگرد باید دنبال کس دیگه ای بگیردی یه رابط

-چشم بلافاصله می آم

-خوبه

-آقا کی؟

-رابط داروه استفان

-بگیرش بیارش باید رییس اصلی رو پیدا کنیم

-چشم قربان.

-هووووف

داروه:

-احقه یا چی؟ به اوه هرزه بگو کارشو شروع کنه من زمین‌می‌زنمت آقا هوروش

خنده ی بلندی کردم

هوروش:

وارد اتاق اهورا شدم همزمان درقفس طوطیش رو بست.
سمتش رفتم و بغلش کردم.روی تخت گذاشتمش
-اهورا به قولی به ددی می دی؟
-آله ددی
-بزاری امپول بزنم بت اذیت نکن باشه!!؟؟
لباشو پایینیشو داد بیرون
-دلت می اد؟
-اهورا می دونی که نیازه
part49#
هوروش:
اهورا رو برگردوندم به پشت خوابوندمش سرشو بوسیدم
-زودی تمومه باشه پسر بابا
-آخ...آخه ددی..د..درد می اد خو
یهو زد زیر گریه سریع بغلش کردم
-هیس هیس جانم عشق ددی گریه نکن پسرم. نیازه دکترت گفته گریه نکن باباجان
-دوسم ندالیییی
بلندتر گریه کرد.همونجور که بغلم بود راهش بردم که ارومتر شد. سرشو بوسیدم.
نشستم روی تخت خمش کردم بالا تنش روی تخت بود و پایین تنش روی پاهوم و زمین بود
-ددی؟

با ترس صدام زد که سرشو ناز کردم

-قول که زودی تمومه عشق ددی نگران نباش باشه فنچم؟

-ب..باشه

-آفرین

شلوار و پوشکشو تا زیر خط باسنش کشیدم.

امپول رو برداشتم و پنبه الکلی اماده رو روی باسنش کشید که خوشو منقبض کرد

-جان هیس پسر بابا شل کن سوزن می شکنه ها زودباش پسرکم زودی پسرم تمومه افرین

با نوازش هام اروم شد و شل کرد پامو رو ی پاهاش و با دستم کمرش رو گرفتم و سوزنو زودی وارد باسنش کردم که جیغ کشید

-هیس تموم شد تموم شد

سریع امپول رو خالی کردم و بیرون کشیدم شلوار و پوشکشو بالا کشیدم و توی بغلم مچاله شده بود و گریه می کرد

-هیس تموم شد قربونت برم تموم شد هیس جان گل زندگیم جان جان

با نوازش و قربون صدقه هام اروم گرفت

part50#

هوروش :

توی بغلم تکونش می دادم تا اروم بشه

-جان جان پسر قوی بابا قربونت برم من الهی بابا فدات شه

اروم شده بود

اهورا:

سرمو به سینش مالیدم

-ماما می خوام!!

-مامی می اد گل پسر زودی می اد.

لبخندی بهم زد که انرژی خوبی سر تا سر وجودم رو گرفت.

خودمو مثل پیشی های ملوس بهش مالیدم

-چی می خواد گل پسر بابا

-جایزه!!

-جایزه چی؟

خودشو زده بود کوچه علی چپا!!!!

-عععع ددییی جایزمو بده گذاشتم به باسن عزیزم آمپول بزنی!!بده بده بده بده بده.اوممم...

لباشو روس لبام گذاشت و می بوسیدم

کم کم تقییراتی توی پایین تنم ایجاد شد که خجالت کشیدم خداروشکر پوشکم وگرنه ابرو برام نمی موند

توی حس لبای داغش بودم که دستش روی پوشکم نشست ازم فاصله گرفت

-چیشده اهورا این کوچولو چی می گه؟

-ن..نیدونم ددی من کوشولوام تاجه دلدم موکونه

چشمامو گرد کردم و با مظلومیت تمام نگاش کردم . که خنده ای کرد

خوابوندم روی تخت و بلند شد و پوشک جدید اورد و کنار سرم گذاشت یه چیزی از پا تختی در اورد پوشکمو باز کرد و اون چیزو رو التم گذاشت

-د..دی؟؟؟؟!!

ترسیده صداش کردم

-هیس فقط لذت ببر عشق خان ددی!!

پوشکمو روش بست و نگام کرد

-اماده ای بیبی جایزتو بگیری

با تردید سرمو تکون دادم یه چیز مثل ریموت ماشین گرفت دستشو روشنش کرد .که یهو اون چیزه که الان فهمیدم ویبراتور بوده شروع کرد لرزیدن چشمام از لذتی که بم تزریق شد. بستم و آه بلندی کشیدم

part51#

اهورا:

آه می کشیدم و به خودم می پیچیدم

-هیس بیا عشق ددی بیا اهورای من

موهامو نوازش می کرد و حرف می زد که با آه بلندی به اوج رسیدم ویبراتور رو خاموش کرد چشمام دیگه روهم اوفتاد با حس چیزی مثل پستونک دهنمو باز کردم و مکیدمش خوابیدم و هیچ چیز نفهمیدم.

هوروش:

به قیافه غرق در خوابش نگاه کردم لبخندی زدم و خم شدم بوسیدمش.

اروم ویبراتور و برداشتم و تمیزش کردم یکم چرخید که برشگردوندم و پوشک بستم براش شلوارشو پاش کردم و روشو پوشوندم تا راحت بخوابه.

روی طوطیش پارچه انداختم سرو صدا نکنه. در اتاق رو اروم بستم واومدم بیرون.

باید قبل از اینکه ماجرای اون هرزه بیخ پیدا کنه جمعش کنم.

لبخندی به فکرم درمورد فردا و واکنش اهورا کردم.

انا:

دلم خیلی برای اهورا تنگ شده بود شیرمم دیگه درست بود و دیگه شیر می امد ازش فردا می رم تا اهورا رو خوشحال کنم یه بار دیگه فیلمی که هوروش برام فرستاده بود و نگاه کردم و خندیدم پسر کوچولوی دوست داشتنی من !!

-انا بیا شام!!

-امدم

بلند شدم روبه روی امااندا روی میز نشستم.

و شروع کردیم در سکوت خوردن

اخرای غذام بود که به حرف اومدم

-فردا می تونم بهش شیربدم.

-البته می تونی

-خدای من خیلی خوشحالم

امااندا با لبخند نگام می کرد.

part52#

انا:

صبح زود بلند شدم دست و صورتمو شستم.یه دوش سریع گرفتم .موهامو با سشوار خشک کردم.

لباسامو جمع کردم بعدا راننده بیاره

وارد آشپزخونه شدم.

تندی فقط یه لیوان آبپرتقال خوردم

-ارومتر بابا بچت فرار نمی کنه

-اگه بدونی چقدر خوشحالم که حدی نداره مرسی از اینکه این چند روز مراقبم بودی

امانداا محکم بغلم کرد

-همین که می بینم حالت خوب شده برام کافیه مراقب خودت باش.

بعد از خداحافظی سوار ماشین شدم و راننده حرکت کرد صبح زود بود ساعت تازه ۵ بود ولی من ذوق دیدن اهورا و هوروش رو داشتم.

وقتی رسیدیم ساعت۶ بود.

پیاده شدم از کیفم کلید خونه رو ددر اوردم خواستم برم تو که

-ببخشید خانم

یه پسر بچه بود

-بله؟

-اینو یکی داد بدم شما

پاکتو از گرفتم و فرستنده روش ننوشته بود سرمو که بلند کردم پسره نبود گذاشتمش توی کیفم بعدا بهش رسیدگی می کردم در خونه رو باز کردم و رفتم داخل خونه تمیز بود. چه عجب!!

سمت اتاق خودمون رفتم هوروش نبود

لباس راحتی پوشیدم و سمت اتاق اهورا رفتن درو که باز کردم با صحنه ای که عاشقش بودم مواجه شدم اهورا توی بغل هوروش که بالاتنه اش برهنه بود خوابیده بود سرشو توی سینه ی هوروش قایم کرده بود. نزدیکشون شدم.

تخت جا نداشت پس پایین تخت زانو زدم که چشماش هوروش باز شد

-سلام عزیزم زود اومدی

اروم حرف می زد اهورا بلند نشه

لبخندی بهش زدم خم شدم اونم خودشو بالا اورد و لبامونو روی هم گذاشتین و بوسیدیم از هم جدا شدیم رفتم بلند شم کنارش بشیم که چشمم به پلاستیک که چندتا سرنگ توش بودافتاد ترسیده برگشتم سمت هوروش

-تقویتیه چیزی نیست براش واجبه

نفسمو با خیال راحت بیرون فرستادم

با یاد چیزی دوبارع نگاش کردم

-مگه بردیش دکتر؟

-ها ؟اها من..

با تکون اهورا بهش نگاه کردم که خودشو تکون داد برگشت سمت من چشماشو یه لحظه باز کرد با اخم نگام کرد بعد خوابید . ولی زیاد طول نکشید که سریع چشماشو باز کرد و نگام کرد

-سلام پسرم صبحت بخیر

یهو پرید بغلم که باهم روی زمین نشستیم

یهو صدای گریه اش رفت هوا

-ماماانیییییی

-جان جان پسرم اومدم دیگه چیشده پسر قشنگم.

-ماما توجا بودی دل توچولوم بلات تنگ بود

-قربون دل کوچولوت مامانی اومد دیگه گریه نکن آفرین

-نیخوام دیگه نلووو

-نمی رم قشنگم خوشگذشت با ددی؟

یهو توی بغلم نشست اشکاشو پاک کرد با لبخند شیطانی که معنیشو نمی دونیتم برگشت سمت هوروش

-ددی مسابقه ماشین سواری؟؟

-نه خطر داره

-باوشه ماما دیلوز نبودی..

هوروش حرفشو قطع کرد

-الان منو تهدید کردی

برگشت سمت هوروش تند تند سرشو تکون داد

-اهورا!!

-اهورا کارت بده نباید بابا رو تهدید کنی کار زشتیه

-آخه ..

-حالا چیشد مگه یه آمپول زدمتا شیرم تقصیر خودت بود

مشکوک نگاشون می کردم

-ددییی من کوشولواما

part53#

اهورا:

دیشب که بیدار شدم ساعت ۹ بود با ددی غذا خوردیم بعد رالی نگاه کردیم منم خواستم ولی ددی محکم گفت نه امکان نداره بزاره من سوار اینطور ماشینا بشم

الانم هر کاری کردم می گه نه!

با صدای انا برگشتیم سمتش

-هوروش یه روز بچه ام دستت بود.

-چیزیش نشده که ببین سرومورو گنده

داره منم می خوره البته تنبیه چوقولی کردنش محفوظه

-اون که البته

الان اینا دست به یکی کردن!!

-ماما

-صدا نیاد اهورا گفتم که ددی رو نباید تهدید کنی کار بدیه

-باشه حالا جایزمو بده

نگاه گیجشو که دیدم اشک تو چشام جمع شد

-خودت گفتی بیایی جایزه می دی

لبخندی زد

-معلومه که یادمه بیا بدمت

روی پاهاش درازم کرد ددی هم دستامو گرفت انا بلیزشو دراورد و بند سوتینش رو باز کرد متعجب نگاشون می کردم

یکی از سینه هاشو به لبم نزدیک کرد

-بخور نفس ماما.

-مامان من جای..

سینه شو کرد دهنم وول خوردم و یه مک زدم همه چیز عادی بود ولی مک دوم که زدم طعم عجیبی توی دهنم پیچید با چشمای گرد نگاشون کردم الان واقعا شیر بود .

تند تند مک میزدم ددی و مامی هم با لبخند نگام می کردن و قربون صدقه ام می رفتن.

ولی بعدش سینه اشو کشید بیرون بازم ولی میخواستم

-بده می خوام

-دلدرد می گیری

پاهامو تکون دادم

-می خوام

-اهورا جان دلت در می گیره ها پسر قشنگم

-شیل میخوام

-کوچولوی من بعدا بهت می دم الان کافیه

هوروش بلندم کرد برد توی آشپز خونه اون خانمه دوباره صبحانه رو حاضر کرده بود و رفتع بود

-خدمتکار گرفتم

جواب نگاه سوالی انا رو داد منم که قهر جوابشونو نمی دادم

-اهورا

part54#

انا:

اهورا مثل اینکه قهر بود فکر نمی کردم انقدر خوشش بیاد که بخواد بازم بخوره

-اهورا

پشتشو بم کرد خودشو توی بغل هوروش جمع کرد

-پسر قشنگم

بازم محلم نداد که با حرف هوروش لبخند زدم

-انا حالا که پسر کوچولومون قهره نریم مسافرت

یهو اهورا سریع سرشو بالا اورد

-نههههه بلیییم

-تو که قهری

-نیستم

شروع کرد تند تند لپ هوروش رو بوسیدن مابینش هی می گفت بریم.

خنده ای به رفتارش کردم و محکم لپشو بوسیدم و گاز گرفتم

-آخ که تو چه شیرینی

-ماما گناه دالم ها

-خوشمزه بودی می گم هوروش جای صبحانه اهورا رو بخوریم

-اونم فکر خوبیه شروع کردیم قلقلک دادن اهورا که صدای خنده هاش کل خونه رو گرفته بود هوروش محکم تر بغلش کرد

-ریخت ریخت ددی ریخت ماما نکن!!

یهو خندش قطع شد و لب پایینشو داد بیرون

-دیدی ریخت

-عیبش چیه؟هوم؟تو کوچولوی مایی قشنگ پسرم !!

بیاین صبحانه بخوریم

بعد عوضت می کنیم بعد با مامی تصمیم می گیریم کجا برین مسافرت !!

part55#

هوروش:

اهورا روی پاهای انا نشست و دستشو دور گردنش حلقه کرده بود خندم گرفته بود از کارش به زور چند تا لقمه بهش دادم هی می گفت سیرم

یه لقمه دیگه سمتش گرفتم

-دهنتو باز کن فنچم

-سیلم بلیم مسافلت

-می ریم ولی بعد از اینکه این لقمه رو هم خوردی سریع لقمه رو توی دهنش گذاشت و بی میل جویید منم ادامه دادم به خوردن صبحانه

-انا جان توهم بخور.

-خونه امااندا خوردم گشنم نیست

بعد از غذا رفتیم توی اتاق تا اهورا رو عوض کنیم و فکر کنیم کجا بریم حال و هوامون عوض بشه!

اهورا رو روی تخت خوابوندم عروسکشم دستش دادم تا بهونه نیاره

- چه زمانهایی باید بهش تقویتی بزنیم بش؟

-هفته ای یکی

-اها چندتاست

-دکتر گفت پنج هفته کافیه ولی تغذیه‌ش هم مهمه

-باش خب

پوشک اهورا رو انداختم توی سطل زباله و یکی جدید زیرش پهن کردم

- کجا بریم؟

-فک کنم یه کشور دیگه بهتره

با حرف انا به فکر فرو رفتم

-بریم ایران دلم برا ارشام تنگه بعد بریم شمال بعدش بریم ماسوله بریم بریم؟

با حرف اهورا بهش نگاه کردیم حق می‌دم که دلتنگه ارشام شده باشه

به انا نگاه کردم اونم مثل اینکه دوست،داشت بره ایران چون تا حالا نرفته بود.

-می ریم

من و انا باهم گفتیم

part56#

هوروش:

پوشک اهورا رو براش بستم

-می رم بگم مقدماتش رو اماده کنن کی بریم؟

رو به انا پرسیدم.

-امشب بریم چطوره

-عالی

از اتاق بیرون اومدم تا کارا رو راست و ریس کنم.

اهورا :

مامی هم بلند شد دستمو گرفت وسط اتاق نشوند .

عروسک ها رو جلوم گذاشت

-بازی کن تا ناهار باشه

-چشم مامی

سرمو ناز کرد و رفت .

سمت قفس چنگیز رفتم و پارچه رو از روش کشیدم پایسن درشو باز کردم و اروم دستمو بردم داخل پشت گردنشو ناز کردم که دوباره چشماشو بست داشت حال می کردها!!

دستمو برداشتم جلوش گرفتم که اومد روی دستم اروم اوردمش بیرون عجیب توی دستام اروم بود .

از لباسم با کمک منقارش رفت بالا روی شونه ام نشست

-سلام چنگیز

روی سرم پرید و از اونطرف اومد سمت شونه ام برم به مامی ددی نشون بدم ارومه گازم نمی گیره!!

-بشین رو شونه م بریم پیش مامی و ددیم.

بلند شدم و اروم راه اوفتادم اونم روی شونه م نشست.

-ددی!

ولی نبودش انگار پس کوشش. در اتاق رو هم باز کردم مامی هم نبود رفتم توی پزییرایی و آشپز خونه نبودن که!!

لبامو اویزون کردم خواستم برگردم که از اتاقی که مال خدمتکار بود صدا اومد رفتم سمتش

-بله آقا انا خانم برگشته نه آقا می خوان برن مسافرت می خوان..

همین که خواست مقصدمون رو بگه درو باز کردم دوباره شدم اهورای قبل از اومدنم به اینجا

-خب بگو بش بده پشت خط منتظره

-ب..به..خ..د..ا م...من

-تو چی هان؟

-چیشده اهورا

ددی مامی با پلاستیک پر از خوراکی پشت سرم بودن

-داشت به یکی راپورتمونو می داد

part57#

هوروش:

بعد از هماهنگی تلفنو قطع کردم که انا از پشت بغلم کرد.

-بریم پایین گفتم خوراکی بخرن براش اومده بگیریم بیاییم

دستشو کشیدم و بغلش کزدم

-بریم عسلم

بعد از گرفتن پلاستیک خوراکی ها اومدیم بالا وار خونه که شدیم اهورا دست به کمر با طوطی روی شونه اش جلوی اتاق خدمتکار ایستاده بود

-چیشده اهورا

برگشت سمتم و با اخم بم گفت

-داشت به یکی راپورتمونو می داد

اخمام رفت توی هم

-انا بچه رو ببر

پلاستیک ها رو دادم دست انا انا هم دست اهورا رو گرفت برد توی اتاقش پیام دادم محافظا بیان داخل خونه.

خدمتکاره داشت از ترس می لرزید

-آقا غلط کردم آقا

-از طرف کی هستی؟

-آقا می کشنم

-باشه پس منتظر دردی باش که ارزو کنی کاش می مردی

خواستم برم کع اسم رابط داروه رو اورد

-استفان آقا یه بار بیشتر اسمشو نشنیدم من اسمش استفانه

-اومم خوبه

تفنگمو بیرون کشیدم و به سرش شلیک کردم و روبع بادیگاردها گفتم

-جمعش کنین

تفنگو انداختم بغل یکی از بادیگاردها

با صدای تلفنم مکث کردم و نگاهش کردم

جان بود که اطلاع داد رسیده

وارد اتاق شدم

انا:

اهورا رو داخل اتاق بردم. که طوطیش پر زد رفت توی قفسش

part58#

انا:

اهورا خواست بره دنبالش که نذاشتم سینم درد می کرد باید شیر می خورد

-شیر می خوری مامان جان؟

اگه می گفت نمی خواد مجبور بودم خودم خالیش کنم سریع اومد بغل

-اره اره بده بده

-وایسا پسر کوچولوم

روی تخت درازش کردم و لباسامو در اوردم.

کنارش دراز کشیدم بالشت رو زیر سرش گذاشتم و سینمو به لباش نزدیک کردم که تند تند شروع کرد به خوردن منم موهاشو ناز می

کردم چشماش خمار شده بود. سینمو کشیدم بسرون که نق زد بلند شدم اونورش خوابیدم و اونیکی سینمو توی دهنش گذاشتم

-هیس بخور بیبی ماما و ددی اینجان مراقبتیم چشماش بسته که شد سینمو بیرون کشیدم که در باز شد و هوروش اومد داخل لباسمو تن کردم.

کنار اهورا نشست

-جاسوس کی بود

-دشمن جدیدم داروه ...انا؟

-بله!

-می دونم قول دادم از خلاف بیام بیرون و الان تقریبابیرونم ولی برای محافظت از خانواده بر می گردم بعد از تموم شدن این ماجرا کامل می زارمش کنار

کمی نگاش کردم

-باشه

-امروز عصر می ریم ایران خونه ایران امادهست وسیله واسه خودت و اهورا بگیر ناهار هم می ریم بیرون

بلند شدم ساکمو ببندم

-بریم ولی بگو مراقب باشن مثل دفعه قبلی نشه

-نگران نباش عزیزم

part59#

اهورا :

با حس اینکه یکی داره پاهامو تکون می ده بیدار شدم ددی پاهامو روی شونش گذاشته بود و تمیزم می کرد

-سلام پسرم

-سلوم ددی ژون

پوشکو زیرم گذاشت و برام بستش.

یه سرهمی تنم کرد گذاشتم زمین.

-بریم پیش مامان

خواستم بلند شم

-نی نی ها چهار دستو پا راه می رن.

با درک حرفش سرمو تکون دادم و پشت سرش چهار دست و پا حرکت کردم.

وارد اتاق خودشون شد و در و برام باز گذاشت رفتم داخل و روی دوتا پام نشستم ماما داشت چمدونش رو می بست یکم فکر کردم که یهو ددی منو بغل کرد روی تخت کنار چمدون گذاشت.

-چرا لباس تنش نکردی بریم !؟؟

با صدای مامی به ددی نگاه کردم

-حواسم نبود پوف الان عوضش می کنم

-اوکی

-:بدو پسر بابا بیا اینجا

سمت ددی رفتم که بغلم کرد رو تخت گذاشتم

بلاخره به حرف اومدم

-می گم ددییی

-جان !

- ماما چرا داشت چمدون می بست

-مگه قرار نی بریم مسافرت عسلم؟

-اوه اله یادم نبود کی می لیم؟

-امروز غروب تا فردا ایرانیم فنچولی

-الان توجا می لیم

-رستوران

من هی سوهل می کردم و هوروش با ارامش جوابمو می داد

-چنگیزمم بیالم مسافلت؟؟

-بله پسرم

شلوار لی و بلیزی تنم کرد

-الشامم ببینیم

-اره می ریم ببینیشون

-اومم ددی؟

-جان

جوراب پام کرد

-می خوام به مامی بگم منشیت هیزه بت نخ نی ده !!

چنان سرسو اورد بالا که صداشو شنیدم قشنگ

part60#

اهورا:

-اون یه پیر زن محسوب می شه اهورا جان

-بت بد نگاه می کرد.

-جدی؟؟من تا حالا متوجه نشدم

-اوهوم اخلاجش تون ازش خوشوم نیاد شبیه هیولاهاست

-بعد گفت دلیل اخراجم چیه بگم

شونه رو برداشت موهامو شونه کرد

-بگم پسرکم ازت بدش می اد

-دگیگا ددی گشنگم بوگو پسملم دوست نداله

در باز شد و انا اومد داخل

-راجع به چی حرف می زنین پدر و پسر هان؟

-پسرمون از منشیم بدش اومده می گه اخراجش کنم

-اومم چرا پسرم

-ماما به ددی نخ می ده؟

با حرفم بلند زدن زیر خنده مامی لپمو کشید آی خدا قربونش برم من.

-بریم انا جان

-اره بریم

دستمو گرفتن و رفتسم از اتاق بیرون سوار اسانسور شدیم رفتیم پارکینگ و سوار شدیم ددی کمربندمو بست

-ددی نبند

-صدا نیاد

لبامو اویزون کردم

خودشم نشست حرکت کرد .

نیم ساعت بعد رسیدیم به یه رستوران شیک اینبار مامی کمربندمو باز کرد

-بیا پایین پسرکم

پیاده شدم و وسط ددی و مامی حرکت کردم و روی یه میز مثل اینکه قبلا رزرو کرده بود

part61#

اهورا :

روی صندلی نشستیم ددی منو ها رو داد دستمون تا انتخاب کنیم بعداز انتخاب کردن که هر کدوم یه چیز سفارش دادیم و ددی سفارش ها رو به گارسون .

منتظر موندیم

-اهورا

-جونم ماما

-می دونی جیش داشتی باید کارتو بکنی

سرمو تکون دادم

-بله ماما

کمی بعد غذا مونو اوردن ماهم شروع کردیم خوردن.

قسمت هیجان انگیزش وقتی بود مامی و ددی از غذا شون بم می دادن و من واقعا لذت می بردم.

بعد از غذا بلند شدیم فشنگ خمار خواب بودم همین که در و برام باط کردن روی صندلی دراز کشیدج و خمیازه کشیدم

-فنچ خوابالوی مامی

ددی در و بست مامی از اونور کنارم سوار شد و سرمو روی پاهاش گذاشت و نوازش کرد که چشمام خمار شد دستشویی داشتم پس کارمو کردم و با نوازش های آرامش بخش انا خوابم برد.

انا:

اهورا روی پاهام خواب بود.

ولی مسیر راه خونه نبود اروم پرسیدم

-کجا می ری هوروشم؟

-فرودگاه پرواز جلو افتاده

-اها اوکی

part62#

هوروش :

به فرودگاه رسیدیم . قبلا چمدونها رو برده بودن در پشت و باز کردم اهورای خواب رو بغل کردم انا هم پیاده شد باهم سوار جت شخصیم شدیم اهورا تکون خورد و چشم هاشو باز کرد روی صندلی نشستیم و اهورا روی پاهام نشست با مشتاش چشماشو مالید یکم اطرافو نگاه کرد دوباره سرشو روی شونم گذاشت و خوابید از رفتارش خندم گرفته بود انا از ساکش که قبلا اماده کرده بودیم و الان محافظا اورده بودنش بالش کوچولو و پتو نازکی بیرون کشید اهورا رو روی صندلی خوابوندم و پتو روش کشیدم .

خودمونم نشستیم روزنامه های زیادی روی میز کنارمون بود برداشتم و شروع کردم خوندن بهتر از بی کاری بود انا هم خوابید سرشو روی شونم گذاشت . غرق کلمات روزنامه بودم که صدای جیغ مهماندار من و انا رو از جا پروند !!

اهورا :

چشمامو که باز کردم توی هواپیما بودیم

توی جام نشستم مامی خواب بود و ددی کلش توی روزنامه بود . یکم نشستم ولی حوصلم داشت سر می رفت .

پس اروم یه ورقه از روزنامه رو برداشتم و شروع کردم ساخت موشک کمی بعد موشکمو ساختم حالا وقت امتحان کردنش بود خب اومم به یکی از مهماندارها که داشت باعشوه واسه یه بادیگارد حرف می زد نگاه کردم و پوزخند شیطانی زدم غرق در حرف زدن بود و توجهی به اطراف نداشت.

یکم دستمو بردم عقب و زاویه شو درست کردم و بعد پرتاب همون موقع دختره برگشت و موشک خورد تو چشمش و جیغ بلندی کشید سریع خودمو زدم به خواب و پتو رو کشیدم رو سرم که اصلا من خوابم

part63#

هوروش :

به مهماندار که چشمشو ماساژ می داد نگاه کردم بلند شدم سمتش رفتم

-چی شده برای چی جیغ زدی؟

-آقا ببخشید یه چیز رفت توی چشمم

خواستم دعواش کنم ولی با دیدن موشک کاغذی خم شدم برداشتمش از روزنامه ساخته شده بود

-ببخشید آقا به خدا نمی..

-ایراد نداره برو

برگشتم سمت صندلیم و نشستم

-چی بود؟

-یه نفر داره شیطونی می کنه

موشک کاغذی رو نشونش دادم

بعد به اهورا نگاه کردم که مثلا خودشو زده به خواب .

نیشخندی زدم و نشستم

انا خواست صداش کنه

-بریم خونه انا جان بریم خونه

اروم گفتم و قانعش کردم فعلا کاریش نداشته باشه .

part64#

هوروش :

کمی بعد واقعا دوباره اهورا خوابش برد.

-انا جان تو هم بخواب تا بعدا حساب این توله چموش رو برسیم .

-باشه عزیزم

سرشو روی شونم گذاشت.

چند ساعت بعد

هوروش :

با فرود جت توی فرودگاه انا بیدار شد بلند شدیم سمت اهورا رفتم و تکونش دادم .

- بابایی چشمای قشنگتو باز کن

چرخید و پشت بهم خوابید

اروم زیر زانو و سرش دست بردم و بغلش کردم با انا سوار ماشین شدیم .

-حرکت کن

بعد از دستور حرکت شیشه ی بین کابین ها رو بستم اهورا یکم تکون خورد و بیدار شد از خودش صدا در می اورد

انا با محبت سرشو بوسید

-جان گل پسرم

-اممم

-فنچ من چیشده پسرکم

چشماشو باز کردبا چشمای اشکیش بمون نگاه کرد قلبم برای نگاه خیسش رفت

-جان جان چیشده باباجان !!

-سلم دلده

زد زیر گریه و دستشو روی سرش گذاشت انا هول زده دستاشو گرفت و سرشو ماساژ داد منم خم شدم لبای اویزونشو بوسیدم

-بریم خونه قرص بهت می دم . الان شیر بخور پسر خوب

-نمی خوام سرم دلده ددی

زد زیر گریه هول کردم و توی بغلم تکونش دادم

شیشه ی بین کابینو دادم پایین.

-هیس هیس راننده ؟

-بله آقا

-سریع برو دارو خونه مسکن و یه بطری آب تهیه کن

-چشم

اشک اهورا رو پاک کردم

-جان جان

-بده بچه رو هوروش

انا اهورا رو بغل کرد و شقیقه هاشو ماساژ داد چشمای اهورا بسته بود .

و فقط صدا از خودش تولید می کرد .

دو دقیقه بعد راننده ایستاد یه بطری اب و یه ورق قرص داد دستم

-بیرون منتظر باش

راننده چشمی گفت در ماشینو بست و دور شد سریع قرص و از جلدش بیرون کشیدم

-دهنتو باز کن اهورا

part65#

هوروش :

قرصو توی دهنش گذاشتم و اب رو به خوردش دادم .

-نخواب گل سرخم سرت بدتر می شه

-چشم ماما دشنمه شیل بده شیل

انا لبخندی زد شیشه های ماشین دودی بود و هیچیش معلوم نبود.

پس انا لباسشو داد بالا اهورا رو خوابوند و سینشو توی دهنش گذاشت .

اهورام تند تند شروع کرد مکیدن کمی بعد سیر شد و سینه انا رو ول کرد

-ددی هنوز سرم یه کوچولو درده

-خوب می شه

انا لباسشو درست کرد شیشه رو دادم

پایین و به راننده گفتم حرکت کن .

انا همینجور تا برسیم به خونه ی ویلایی که توی قسمت لوکس تهران گرفته بودم سر اهورا رو ماساژ می داد .

با رسیدنمون ماشین داخل حیاط پارک کرد پیاده شدیم و دست اهورا رو گرفتم توی حیاط پر بادیگاد بود

-انا بچه رو ببر داخل منم می ام

-باشه

دست اهورا رو گرفت و رفت داخل

منم سمت بادیگاردها رفتم تا دستورات لازم رو بهشون بدم اصلا دلم نمی خواست کسی مزاحم خانوادم بشه.

انا :

خدمتکار چمدونم رو داخل اتاقی توی طبقه دوم برد منم دست اهورا رو گرفتم سمت اتاق رفتم اتاق با تم طلایی و سفید جالب و ارام بخش بود . اهورا رو روی تخت نشوندم در اتاق و بستم و چمدون مربوط به اهورا رو باز کردم . پوشک و لباس برداشتم گذاشتم روی تخت از چمدون خودمم یه بلیز و شلوار به همراه شورت و سوتین گرفتم روی تخت گذاشتم و از اونجا که بی شک هوروش هم می اومد برای اونم لباس گرفتم و روی تخت گذاشتم پایین پای اهورا نشستم و لباساشو کندم فقط پوشک داشت که اونم معلوم بود پره لپ های اهورا صورتی شده بود .

part66#

انا :

تک خنده ای کردم و دست اهورا رو گرفتم بردم داخل حمام با دقت نگاه کردم با دیدن بسته ی چیزی که می خواستم لبخندی زدم و وان و پر کردم خودمم لخت شدم و لباسامو توی سبد انداختم تا بعدا بشورم پوشک اهورا رو باز کردم و با دوش سیار پایین تنشو با اب ولرم شستم

-ماما خو الان می ریم توی وان دیگه

-کوچولوها توی کار ماماناشون دخالت نمی کنن گل پسر

-چشم

در باز شد و هوروش لخت اومد تو

-ددی ام اومد .

دویید سمت هوروش

-ندو اهورا

تعادلشو از دست داد نزدیک بود بخوره زمین که هوروش سریعتر گرفتش

-پسر بد تنبیه هاتو زیاد نکن

-بب..خ..شید هق

اشکش داشت می امد

-گریه نداریم اهورا

-چشم .

دستشو زیر پاهاش انداختو بغلش کرد وان پر شده بود بستمش .

-خب اهورا حق انتخاب داری الان تنبیه کار زشتتو بشی یا بعد از حموم .

با صدای من برگشت سمتم و به وضوح اب دهنشو قورت داد .

-به خدا غلط کردم .

-قبول نیست چی؟

-اوممم بعدحموم ولی بعدش شیلم بده

-نخیر شکمو خان شما تنبیه می شی بعدحموم و فعلا شیر بی شیر

لباشو اویزون کرد

-مامانی ژونم من که دوشت دالم دلت می اد الان می خواین بزنین داغونم کنین گناه اعظم دارم ماما..

-بسه بچه سرم رفت فعلا بیا بشوریمت

توی اب نشستم هوروش اهورا رو کنارم توی وان گذاشت وان دایره ای شکل و بزرگ بود خودشم کنارش اومد توی اب

part67#

هوروش :

اهورا رو روی پاهای انا گذاشتم و شامپو برداشتم و کف دستم ریختم

-چشما بسته

سریع چشماشو بست کامل شامپو رو روی سرش ریختم و کف مالیش کردم و ماساژ دادم

-آخ

با فریادش با اخم نگاش کردم فک کردم شاید شامپو رفته توی چشماش

-مگه نگفتم چشما بسته

-ددی چه ربطی داره موهامو کندی با چشمای بسته و اخم و کله ی پر کف بم گفت .

انا خنده ی ارومی کرد و خودش شروع کرد ماساژ دادن .

- آخیش خیر از جوونیت ببینی مادر جان .

که صدای خنده ی من و انا توی کل حموم پخش شد .

بعد از اب کشی کردن اهورا انا از توی اب بیرون اومد سمت طبقه های حمام رفت و ژیلتو برداشت.

توی اب نشست و اهورا که گیج نگامون می کرد رو روی پاهام نشوندم

-چیتال می تونی ددی؟

-پسرمونو تمیز می کنیم

انا جای من جواب داد و اهورا رو بالا کشید دستشو گرفت برد بالا

-باید براش موم بندازیم ولی الان نه می شه نه وسایلش هست .

صورت اهورا زرد شده بود

-چیه باباجان نترس

با بغض گفت

- دردم می اد بوخودا مون نندار ماما

-صدا نیاد اهورا

زیر بغل هاش رو کامل تمیز کرد

بعد نوبت پایین تنش شد که سرشو فرو کرد توی گردنم

-اونجا دیگه نه

-اهورا جان باید تمیز بشی پسرکم

بعد اروم ژیلت رو روی بالای التش کشید کامل تمیزش کرد

برشگردوندم سرش توی گودی گردنم بود و سمت انا قمبل کرده بود .

دوطرف باسن توپر و سفیدشو گرفتمو از هم فاصله دادم انا هم دور سوراخش رو تمیز کرد و ژیلت و توی سطل زباله انداخت یه دور بدن اهورا رو باشامپوی بدن شست

بلند شدم و حوله رو برداشتم اهورا رو بیرون کشیدم از اب و حوله رو دورش پیچیدم

-ددی اب باژی تونم

-الان نه دفعه ی بعد الان کار مهمتری داریم

با حرفم اب دهنشو قورت داد

-ببخشید

روی تخت خوابوندمش

-تکون نمی خوری تا ما بیاییم

-چشم ددی

part68#

هوروش :

برگشتم توی حموم انا داشت خودشو خشک می کرد

-تا لباس تن کنم زود بیا

-باشه عزیزم

و رفتم زیر دوش اب گرم و خودمو شستم حوله رو دور کمرم پیچیدم اومدم بیرون انا داشت موهاشو سشوار می کرد یه باکسر و شلوار از روی لباسایی که انا اماده کرده بود و پوشیدم .

سمت اهورا رفتم و بند حوله رو گرفتم و از دورش بازش کردم و نشوندمش

سرشو انداخت پایین

انا هم اون سمت تخت نشست

-خب کوچولوی مامان می گه اشتباهاتشو

نگاه زیر چشمی به انا انداخت و با دندوناش افتاد به جون ناخوناش

دستشو با خشونت کشیدم

-نباید ناخوناتو بجویی این کار بدیه اهورا تنبیه داره دفعه بعدی

-ببخشید

-شروع کن غلطاتو بشمور

مشکوک نگام کرد

-م..من خو یادم نی

-من بگم تنبیه ات بیشتر می شه

ابدهنشو قورت داد

-ب..با موشک کاغذی زدم توی چشم مهماندار ولی بوخودا نمی دونستم برمی گرده می خوره توی چشمش

-دیگه؟

-یه دسی نزن مامی دیگه هیچ غلطی نکلدم بوخدا

-باعث شدی ماما از خواب بپره

هر چند می خواست ضایع نکنه ولی این عادت انا بود از خواب که می پرید سردرد می شد

-ببشید مامانی

-بیا اینجا اهورا

بلند شدم دستشو گرفتم کشیدم سمت دیوار

-دستت روی دیوار باشه خم شو

-د..دی ببشید

-دوبار نمی گم اهورا

-چشم

برگشت و همون کارو کرد خوبه

بند حوله رو کندم و سمتش رفتم و التشو و تخماشو بستم

-آخخخخ ددییی

-صدا نیاد

اشک توی چشماش جمع شده بود

انا کمربند منو برداشت سمت اهورا اومد

-فقط ۱۵ تا می زنیم تا پسرم مودب بشه صدا نیاد خودم می شمرم

-چ..چشم

part69#

اهورا :

ددی محکم بسته بودش و پایین تنم درد میکرد با حرف های مامی و پوزیشنم تحریک هم شده بودم که بد هم بود

با اولین ضربه هقی زدم و اشکم ریخت خودمو کنترل کردم تا صدا ندم با هر ضربه التم تکون می خورد و درد بیشتر می شد به ۱۰ رسیده بو ولی من هق هق هام باند شده بود و داشتم نفس کم می اوردم ۵ تای بعدی رو هم زد که بلند زدم زیر گریه ددی فوری طناب رو باز کرد و بغلم کرد روی تخت گذاشتم و التم و تخمامو مالید تا دردش کم بشه

-ددی بد مامی بد گهلم

-هیس حقت بود تازه تموم نشده تنبیه ت

-ددییی

-هیس فعلا اروم شو پسرم مامی کنارم خوابید و سوتینشو باز کرد و سینه شو به لبام کشید

-بدو پسرم به به بخور

حیف که نمی شه ازش گذشت اروم مک زدم ددی بلند شد و پتو روم انداخت ولی خب من تحریک شده بودم

ددی پوزخندی زد

-از روی پتو هم که معلومه اهورا

-هممممممهمم

با دهنم صدا در اوردم و شیرمو مکیدم رفت بیرون و چند دیقه بعد با چندتا خودکار و برگه اومد داخل

-بسه عزیزم کافیشه

انا سینشو بیرون کشید

-نه می خوام ماما

ماما پوشک اورد و پوشکم کرد منم لبامو اویزون کردم

-اهورا اینا چندتا خودکارن نمی دونم کدوم می نویسن بادیگارد گفت خیلی وقته اینا اینجان ولی در کل هر دوی این کاغذ اچارها باید پر بشه و تنها جمله روش (به حرف مامی و ددی گوش می دم) باشه فهمیدی

روی تخت نشستم که التم درد گرفت ولی به روی خودمم نیاوردم

-چشم ددی

-خوبه تا برگردیم باید تموم شده باشه اهورا

-چشم ددی

اروم زمزمه کردم

-و فکر بزرگ نوشتن و از سرت بیرون کن خوش خط و خوانا می نویسی

هوففففف لعنتی

-چشم ددی برگع و خودکارها رو روی تخت ریخت و با مامی رفتن بیرون

حالا چجوری بنویسم اینارو

part70#

هوروش :

بعد از پوشیدن لباس گرم با انا از اتاق خارج شدیم تا اهورا بنویسه

-دستش درد می گیره زیاده ها

-حقشه بریم پشت عمارت ، باغ قشنگیه

-بچمم بیاد هوروش؟

-الان توی تنبیه بعدا می بریمش

-باش عزیزم ولی حتما باهاش می ریم .

-البته خانمم

دست انا رو گرفتم و سمت باغ رفتیم

هوا سرد بود ولی بودن انا کنارم قوت دل بود و گرما ی تنم . به خودم چسبوندمش و راه رفتیم این بچع توی هوا می خواد بره شمال از دست اهورا ولی چون انا گفت مجبورم با زنگ تلفنم به شماره نگاه کردم

-انا جان تو برو منم میام

-باشه عزیزم

لپمو بوسید و رفت

تماسو وصل کردم

-بله ؟

-الو عزیزم چطور دلت اومد بدون گفتن به من بری ؟

-تو کی هستی؟

-اوه یادت نی پدر بچه ی توی شکمم انا جان می دونن که..

-خفه شو

سرش داد کشیدم

-خفه شو هرزه معلوم نیست بچه کیه می خوای به من بچسبونیش یه بار دیگه تماس بگیر تا بکشمت

و تماسو قطع کردم با حالی خراب رفتم

داخل عمارت

اهورا :

یه برگه و خودکار برداشتم و شروع کردم

بلند گفتم

-من به..حرف ..عععع نمی شه که با نگاه به بقیه خودکارها فکر جذابی به ذهنم رسید سریع بلند شدم

-آخ

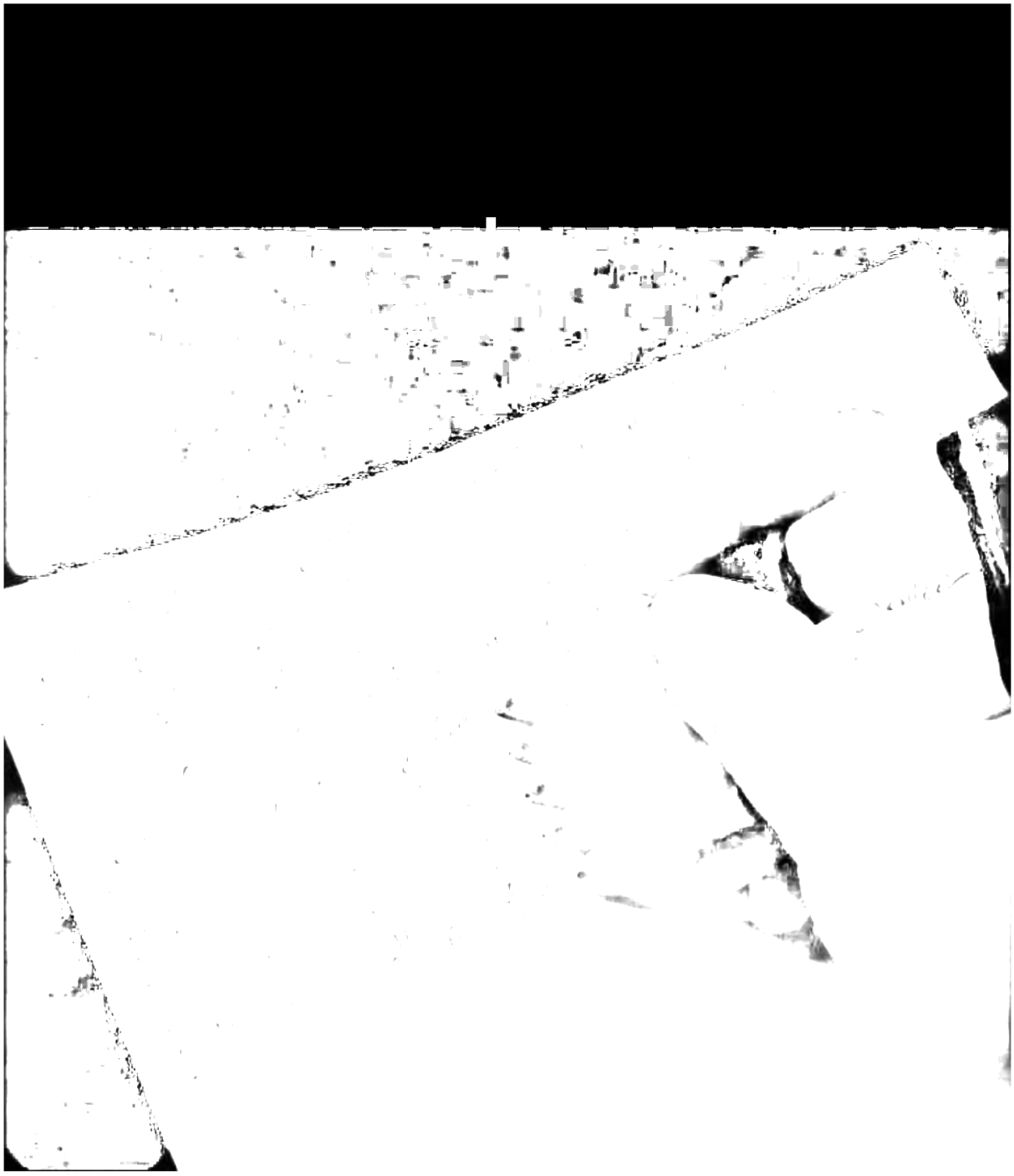
التم یکم درد می کرد سمت میز رفتم و کشوهاشو گشتم

یافتم!!

چسب نواری رو گرفتم روی تخت نشستم خودکارها رو کنار هم گذاشتم و چشب زدم حالا با یه جمله نوشتن پنج تا خط دیگه هم پر می شه ایووووول

شروع کردم ده دقیقه ای دوتا کاغذا پر شد البته که خوش خطم نوشتم

شروع کردم کندن چسبها تا راز موفقیتم ضایع نشع وکه



part71#

انا :

رفتم داخل ویلا و از پله ها بالا رفتم تا ببینم پسرکم در چه حاله درو که باز کردم داشت با خودکار کشتی می گرفت با صدای در سریع خودکارو گذاشت روی تخت و روش نشست

-سلام ماما

مشکوک نگاش کردم

-سلام شیطون بلا نوشتی فنچ کوچولو

-بله بیا ببین

چه سریع ، رفتم سمتش و برگه ها رو گرفتم خوش خط بود کامل

-آفرین پسرم

خواستم برگه رو بزارم روی تخت که چسب نواری رو دیدم

چسبو برداشتم

-این واسه چی این جاست

-ها؟ اهان همینجوری ماما دشنمه ناهال نمی خوریم

-چرا می ..

با دیدن خودکار ی که اثر چسب روش بود قضیه ر گرفتم

-تقلب کردی اهورا ادم نمی شی

-خو ماما دستای کوچولوم دردشون می اومد دلت می اد

-مثل اینکه تنبیه به اندازه کافی خوب نبود برات بلند شو

-مامان هنوز باسنم درده

-بلندشو اهورا

-چشم

بلند شد و خودکارارو گرفتم و نشستم روی تخت اهورا خم روبروم در باز شد و هوروش اومد تو

-انا کاری پیش اومده من باید برم چیزی شده

-نه فقط مامی می خواد پسرکشو به خاطر کار بدش تنبیه کنه می تونی بری عزیزم حواصم هست

نیشخندی زد

-باشع عزیزم ولی شب کامل توضیح بده باشه خدافظ

اومد سمتمو لبامو بوسید بعدم روی موهای اهورا

-انقدر شیطونی نکن تا تنبیه بشی

لباشو داد جلو

-ددی من به این مظلومی

-شاید ناهارم نیام انا جان ناهار بخورین

-باشه

با رفتن هوروش به اهورا نگا کردم

-بیا اینجا

part72#

اهورا :

ابدهنمو قورت دادم و خودمو برای سرعت عمل پایینم لعنت کردم اگه یکم زودتر جمعش می کردم لو نمی رفتم

-بیا اینجا

سمت ماما رفتم دستمو گرفت رو عرض تخت پرتم کرد

-تکون نمی خوری

شلوارمو در اورد پوشکمو باز کرد

-چه خوش رنگم شده باسنت بنفش و قرمز قشنگ نیست

با انگشتام ملافه که مثل من اویزون بود از تختو توی دستام گرفتم

-غلط کلدم ماما

-چند تا خودکارو بهم چسبوندی

-ابدهنمو دوباره قورت دادم با ضربه روی باسنم آخی گفتم

-چند تا فنچ کوچولو

-۵ تا ببشید ماما

-خوب من هر پنج تاشو فرو می کنم توی سوراخت تا یاد بگیری نباید مامانتو گول بزنی

با بیچارگی نگاش کردم

-مامان زیاده ببخشید دیگه نمی کنم

-اشتباه کردی پای تنبیه شم باش

-ماما

- صدا نیاد فنچ بی تربیت

با حس بلند شدن مامی از روی تخت خواستم برگردم عقب که با تشرش دوباره به حالت قبل برگشتم

یه جورایی مشتاق تنبیه شدن بودن

دلم می خواست بازم شیطونی کنم کلا مزه می داد

صدای باز و بسته شدن در و صدای اب اومد

سرمو کج کردم مامی کنارم نشسته بود و خودکار ها رو با دستمال خشک کرد خودکارها رو شسته بود!!

از این مراقبت هاش خوشحال بودم با حس خودکار روی سوراخم لرزیدم که یهو واردم شد

درد نداشت و حس لذت بخشی بود با حس خودکار بعدی که کنار خودکار بعدی داشت واردم می ش اخی گفتم

انا :

سر دوتا خودکارها بیرون از سوراخش بود صحنه ی جالبی بود دوتا سر را رو باهم گرفتم کشیدم کنار تا سومی واردش بشه سومی رو بیشتر چرب کردم و اروم واردش کردم که آخ اهورا رو شنیدم

حالا انتهای سه تا خودکار بیرون بود

چهارمی رو برداشتم و چرب کردم سر هر سه خودکار و کنار کشیدم و چهارمی رو وارد کردم که هقی زد

-پسر من برای چی داره تنبیه میشه؟

صدایی نیومد که اسپنک محکمی به لپ چپ باسنش زدم

-آی

-نشنیدم اهورا

part73#

انا :

-نشنیدم اهورا

-واسه اینکه..هق..تقلب...هق..کردم...هق...ببشید...هق..ماما..دلدم می اد بوخودا

-یه خوردکار هنوز مونده پسر کوچولوم

-نه مامی پاره می شم

-کو تا پاره شدن

خودکار بعدی رو چرب کردم و وارد سوراخش کردم که بلند زد زیر گریه اون خودکارا داخل سوراخش با لپ های باسنش که سرخ و بنفش بودن زیبا بود گوشیمو دراوردم و ازش عکس گرفتم خم شدم لپ باسنشو بوسیدم

-یاد گرفتی؟

-اره ماما بو خودا یاد ...هق...گلفتم

و دوباره زد زیر گریه

اروم خودکارها رو بیرون کشیدم سوراخش تقریبا باز شده بود دستمو چرب کردمو انگشتمو واردش کردم

-ماما

-هیس لذت ببر پسرکم

انگشت دومم وارد کردم و توی سوراخش گردوندم با آهی که کشید فهمیدم موفق شدم شروع کردم ماساژ دادن پروستاتش

-آاااااااه

-جان پسر قشنگم

یکم بعد ارزید و ارضا شد اروم انگشتمو بیرون کشیدم باسن و سوراخشو چرب کردم روی تخت درست خوابوندمش و ملافه کثیف

شده رو جمع کردم اهورا به پهلو با چشمای نیمه باز نگام می کرد یه پتو برداشتم و روش انداختم

سرشو بوسیدم

-بخواب پسر قشنگم

-مرسی ماما واسه تربیتم وقت می زاری

خوشحال شدم و محکم لباشو بوسیدم

part74#

انا :

از اتاق خارج شدم که گوشیم زنگ خورد ناشناس بود . تماسو وصل کردم

-بله

با حرفی که زد چشمام گشاد شد

-چی..م..می..گی؟ مطمئنی امااندا

-اوکی تو ایرانیم باشه خدافظ

کارهای شرکت دوباره افتاده بود روی دوشم هوف .

هوروش :

اعصابم خورد بود اون هرزه لعنتی

-بکشش فقط بکشش

-ولی ق..قربان اون ..اون حاملس درس نی بچ..

-خفه شو

بلند عربده زدم

-چی کار کنم

-نکشش فعلا حواست و بده بهش ببین کی پشتشه

باورم نمی شه اون هرزه از من یه بچه توی شکمشه نه امکانش نیست ولی مست بودم اون زمان چون انا حرف نمی زد احساس پوچی می کردم .

برای همین رفتم بار و یه هرزه رو به فاک دادم و الان اومده می گه بچه ی منو حاملس لعنتی تازه زندگیم درست شده بود لعنتیییییییییییی

تقریبا بعد از ظهر بود و من راهی برای خلاصی پیدا نکردم

-قربان دستورتون چیه؟

-یه خونه که واقعا از خونم دور باشه بگیرین و تعداد زیادی محافظ بزارین

تا به دنیا اومدن بچه زنده می مونه ولی بعدش فورا بکشش

-چشم قربان

part75#

اهورا :

با صدا کردنم توسط مامی بیدار شدم

-خوافم میاد ماما

-قربونت برم بلند شو ناهار بخور بعد بخواب .

-نه

-اهورا

-چشم ، ماما ؟

-جانم

همینطور که لباس های گرم بر می داشت

اومد سمتم یه سرهمی ابی رنگ خوشگل تنم کرد .

-برم پیش ارشام و مانی دوستامن

-از ددی باید اجازه بگیری .

-باوشه ، ماما ؟

-بله

-ناهال چی دالیم ؟

-غذا

-ماما

-ماکارانی

-آخجونمی جون

سربع بلند شدم که ناله م رفت هوا با چشمای پر نگاش کردم

-بد

-حقت بود دستمو گرفت و کمکم کرد بریم پایین .

غذا کشیده توی دیس اماده بود نشوندم روی صندلی کودک و میز کوچیک جلوشم بست

-ماما نه

-هیس

غذا گذاشت جلوم و پیش بند برام بست . توی بشقاب طرح دار با چنگال طرح دار ، شروع کردم خوردن .

با صدای خنده ماما نگاش کردم ازم عکس گرفت و گوشیشو کنار گذاشت

-چی شده؟

-هیچی فقط از این به بعد خودم بهت غذا می دم پسرکم

part76#

اهورا :

بعد از غذا ماما با دستمال مرطوب تمیزم کرد و بلندم کرد برد توی سالن انیمیشن مینیون ها رو گذاشت برام دشک بچگونه و پتو اورد خوابوندم روی کاناپه و پتو انداخت روم پستونک گذاشت دهنم و سرمو بوسید

-آفرین پسر قشنگم

بعد رفت سمت آشپزخونه صدای ظرفها نشون می داد داره تمیز کاری می کنه

هوروش :

برگشتم خونه ساعت نزدیک دو بود ناهار بیرون خوردم کارهام طول کشیده بود صدای تلویزیون می اومد اهورا خیلی کیوت خوابیده بود

-سلام

-سلام عزیزم

-ناهار خوردی

-اره چکار کردین امروز تنهایی

-بریم اتاق بگم بهت بچه تازه خوابیده بیدار می شه

رفتیم توی اتاق انا یه عکس اورد با دیدنش چشمام گرد شد شروع کرد توضیح دادن لبخندی بهش زدم

-کارت درست بود من بودم می زاشتم توش بمونه ، عکس بعدی و اوردم اهورا کثیف غذا خورده بود .

-برام بفرسشون

-باشه....راستی ارشام کیه ؟ اهورا گفت اجازه بدیم بره پیششون .

-یه دوست قدیمی که خیلی با اهورا رفیق و کمک دستش بودن قضیه اون عوضی رو هم به کمک ارشام فهمید بچمون . می بریمش بچه نمی شه تنها بره

-باش عزیزم

part77#

اهورا :

با خستگی نشستم با صدای افتادن چیزی توی آشپزخونه بیدار شده بودم خو مادر من ارومتر کار کن .

بلند شدم چشمامو مالیدم ساعتو نگاه کردم ۴ بود .

رفتم سمت اشپزخونه احتمالا انا اونجاست .

-ماما

با برگشتنش جیغی کشیدم که خودم به خودم شک کردم .

زنه دستشو روی قلبش گذاشته بود اونم با من جیغ می کشید که یهو توی بغل گرم و محکمی که بی شک مال ددی بود فرو رفتم

-چیشده فنچم هیس هیچی نیس

هق هق هام بلند شدش دستشو زیر باسنم گذاشت و بلندم کرد و سمت راه پله رفت .

هوروش :

با انا توی اتاق خوابیده بودیم که با صدای جیغ بنفشی که از طبقه پایین می اومد سراسیمه بیدار شدیم و دوییدیم پایین اهورا توی ورودی آشپزخونه ایستاده بود و جیغ می زد سریع گرفتمش توی بغلم .

انا هم رفت به اون خدمتکار بدبخت برسه که کم مونده بود غش کنه .

اهورا که هق هق کرد بلندش کردم سمت اتاق رفتم و اروم تکونش دادم

-تلسیدمممم ددیییی

گذاشتمش روی تخت

-هیس می دونم مگه نمی خوای بریم خونه ارشام غروب می ریم بهش زنگ زدم و گفتم که غروب یک ساعت می ریم اونجا

لباش اویزون شد

-بیشتر بمونیم توروخدا هوروش جونم

-چی گفتی

با اخمم ابدهنشو قورت داد

-گلت کلدم ددی خوشگلم ددی نازم الهی من قربونت برم

part78#

اهورا :

-دفعه اخرت باشه می خوایم فردا بریم شمال وقت نمی شه زیا بمونیم .

لبامو اویزون کردم

-باشه

مامی اومد داخل اتاق

-خدمتکار بدبخت غش کرده بود هوف

-خو من فک کردم شمایی

-تقصیر خودمه نباید می زاشتم پایین بخوابی

-ماما ؟

-جانم

به سینه اش اشاره کردم

-می می میخوام

تک خنده ای کرد

-بیا بدمت

روی تخت خوابیدم خودشم کنارم دراز کشید سرمو روی بالش گذاشت . سوتین و لباسشو در اورد سینه شو توی دهنم گذاشت منم شروع کردم مکیدنش

یک ساعت بعد

هوروش :

ساعت ۵:۳۰ بود بلند شدیم من و انا لباس تن کردیم لباس برای اهورا انتخاب کردیم

خوابالو دوباره خوابیده بود .

پوشکشو انا عوض کرد و لباس با کمک هم تنش کردیم بغلش کردم رفتیم پایین در عقب و انا برام باز کرد خوابوندمش صندلی عقب.

خودمم پشت رول نشستم یک ساعت بعد جلو عمارت ارشام رسیدیم

انا پیاده شد و در عقب و باز کرد اهورا رو بیدار کرد

اهورا :

با صدا شدنم توسط مامی بلند شدم

-اهورا بلند شو

نشستم که دیدم توی ماشینم لباس بیرون تنمه ماما موهامو مرتب کرد و یه شکلات از داشبورد از ددی گرفت و گذاشت توی دهنم که شکلاتو خوردم

پیاده شدیم با دیدن عمارت ارشام خوشحال شدم برگشتم سمت هوروش

-مرسی ددی

-خواهش

کمی که رفتیم جلو یاسینو دیدم که داشت دسته کلیدشو نگاه می کرد فک کنم بخواد در و باز کنه رفتم پشتشو پخ کردم که جیغ کشید کلید از دستش اوفتاد برگشت فحشم بده که با دیدنم پرید بغلم

-اهورا جونم

-چطوری یاسین کوچولو

-خودتی

از بغلش اومدم بیرون که دیدم ارشام و مانی اومدن بیرون و دارن با مامی و ددیم دست می دن یاسین زد توی پهلوم

-اینا کین؟

بی حواص گفتم

-مامی و ددیم

-اها

مانی برگشت سمتم و مردونه همو بغل کردیم.

ولی با ارشام مثل قدیم یکی زد پس کلم

-چرا دیگه بم زنگ نزدی

-خو کار داشتم

بعد پریدم بغلش که محکم بغلم کرد

-دلم برات تنگ شده بود

-منم

-بفرمایین داخل

با حرف مانی و دعوتمون به داخل وارد عمارت شدیم

#part79

اهورا :

خیلی خوشحال بودم جمع شادی بود .

ولی دو ساعت بعد با اصرار زیاد ارشام

و مانی ددی و مامی قبول کردن شام رو هم بمونیم ددی و ارشام باهم گرم گفت و گو بودن مامی و مانی هم داشتن نمی دونم درباره چی نظریه می دادن یاسینم زُل زده بود به ددی هاش که گوشیم زنگ خورد سر همه برگشت سمتم .

-مگه گوشی شما زنگ نمی خوره خو؟

گوشی رو در اوردم و شمارشو نگاه کردم خو نمی شناسم پس جواب ندادم .

-ناشناس بود بابا اینجور نگام نکنین انتحاری نیستم

-خوب شد گفتی بهت شک داشتیم

با حرف یاسین سمتش هجوم بردم که در رفت

-مگه دستم بهت نرسه جقله

که زبونشو دراورد با پوزخند نگاش کردم و به ددی هاش اشاره کردم اول چشاش گشاد شد بعد اونم به ددی و مامی من اشاره کرد .خو گورم کندست

-آقا شام حاضره

با صدای خدمتکار نجات پیدا کردم البته فعلا .

بعد از شام با یه خدافظی گرم و کلی بغل رفتیم سوار ماشین شدیم

توی راه ددی خیلی ساکت بود و این ترسناک بود اشکم داشت در می امد ددی گوشه خیابون ایستاد

-شلوارتو در بیار اهورا کارت خیلی بد بود .

-ببشید

-حرف ددی رو انجام بده

اشکم داشت در می شد

-ددی یکی می بینه ها

-سریع اهورا

دستمو به دکمه شلوارم رسوندم و بازش کردم و کشیدمش پایین و کلا درش اوردم گذاشتم کنارم

مامی پیدا شد در منو باز کرد و پوشکم و در اورد انداخت توی پلاستیک درو بست کمی بعد سوار شد ولی پلاستیکه دستش نبود مشت ددی جلو اومد و کمی بعد دستشو باز کرد با دیدن پلاگ بزرگی اشکم ریخت

-د..دی

-بگیرش اهورا

با ترس گرفتمش

part80#

اهورا :

پلاگو نگه داشتم

-خودت می زاریش بدون خیس کردن بجنب

بعدم نگام کردن

-ماما

بجنب پسر بد

اروم خودمو بالا کشیدم و پلاگو زیر بردم و دم سوراخم گذاشتم خو چجوری جاش بدم

-زودباش اهورا

اروم اروم رفتم پایین و فشار وارد کردم که سرش رفت داخلم

-ددی غلط کردم

-کامل نرفته هنوز ؟؟ بجنب

ته نگین دارشو گرفتم و محکمتر هل دادم که رفت داخل

اشکم دوباره چکید

-ددی درده

-حقته به پشت بخواب روی صندلی

با بدبختی خوابیدم می تونم حدس بزنم الان اونا نگینو وسط دوتا لپ باسنم می تونن ببینن

-خوبه

یهو ضربه محکمی به باسنم خورد که هق هقم اوج گرفت .

مامی یه پتو انداخت روی پاهام .

-بخواب پسرک شیطونم

کم کم دیگه خوابم برد .

انا :

کوچولوی من

-لیتل برته

-اره واقعا شیطونه تو یه روز سه بار تنبیه شده ولی کمش نیس که بازم آتیش می سوزونه

-فردا حرکت می کنیم سمت شمال

-خوبه

کمی بعد رسیدیم هوروش اهورا رو بغل گرفت و رفتیم داخل

لباس راحتی پوشیدم

هوروش اهورا رو روی تخت کینگ سایزمون گذاشته بود و پلاگشو اروم در اورد . که نتیجش ناله ی اهورا شد .

کنارش خوابیدم .

اهورا چشمای قشنگشو باز کرد با دیدنم خودشو سمتم کشید

-می می

با صدای خوابالودی گفت لباسمو بالا دادم که سریع سر سینمو به دهن گرفت و مکیدش .

با لبخند سرشو نوازش می کردم .

هوروش کنارمون دراز کشید و به خواب رفتیم

part81#

هوروش :

صبح زود بلند شدیم با انا صبحانه سبکی خوردیم و دوتا شیشه شیر برای اهورا اماده کردیم که یکی شیر و دیگری ابمیوه بود توی سبدش گذاشتیم وسایل رو اماده کردیم . توی ماشین گذاشتیم

اهورارو پوشک کردم و لباس گرم تنش کردم .

بغلش کردم و توی ماشین گذاشتمش خم شدم سرشو بوسیدم در و بستم پشت رول نشستم و حرکت کردم.

انا مدام برمی گشت جای اهورا رو چک می کرد که سرش درد نگیره

-خوبه انا جان نگران..

که گوشیم زنگ خورد جاسوسم بود که برای دیوید گذاشته بودم دیوید ادم خطرناکی بود از همه بدتر ازم کینه داشت من پدرشو کشته بودم چون می خواست انا رو بکشه .

کنار پارک کردم و پیاده شدم تا جواب بدم و در صورت نیاز دستور بدم

-می شنوم

-آقا دیوید اومده ایران

-چی ؟ برای چی ؟

-آقا اینطور که از شواهد معلومه برای اینکه قرارداد ببنده اومده

-چشم ازش برنمی داری

-چشم اقا

-خوبه

تماسو قطع کردم

هووووف

دیوید:

سن:۳۰

گرایش: ددی-مستر

طبقه اجتماعی: خلافکار-دشمن هوروش

شخصیت:بی اعصاب -زود جوش-خودخواه

part82#

انا :

تلفن هوروش که زنگ خورد رفت بیرون با نگام دنبالش کردم که صدای نق نق اومد برگشتم دیدم اهورا داره ادای گریه در ماره و نق می زنه .

سریع شیشه شیر و برداشتم توی دهنش هُل دادم

-جان جان به به بخوره پسر قشنگم جانم نفس مامی هیس هیچی نیس .

بخواب پیش پیش پیش

با دست ازادم به پشتش ضربه های اروم و یواش می زدم تا خوابش سنگین بشه کمی بعد اروم شد شیشه رو در اوردم خواستم سر جاش بزارم که هوروش سوار شد درو محکم بست اهورا ترسید سریع نشست و گریه کرد سریع پیاده شدم در عقب و باز کردم پاهاشو کف ماشین گذاشتم و سوار شدم محکم بغل گرفتمش

-جانم چیه ؟ هیس

-تلسیدم مامانیییی

-ببخشید باباجان حواسم نبود .

اشک های اهورا رو پاک کردم و روی پاهام کشیدمش و پشتشو نوازش کردم هوروش هم حرکت کرد.

اهورا دوباره داشت خوابش می برد

-انا جان نزار بخوابه الانه که برسیم

-باشه عزیزم

اهورا رو بلند کردم تا باهاش حرف بزنم دماغش سرخ بود و چشاش شفاف شده بود دلم ضعف کرد اصلا براش ، خدا نگاش کن چه ناز شده الان حقش نیست گازش بگیرم .

هوروش کنار یه رستوران سر راهی نگه داشت

-خانواده پیاده شه اوه راستی اهورا

-بله ددی

-جیش کردی

-اومم اله

همونجا خوالوندمش پاهاش باز کردم و شلوارشو یکم پایین کشیدم و پوشکشو باز کردم هوروش بم دستمال داد که کل پایین تنش رو تمیز کردم لبخندی بهش زدم و پوشک جدبد رو بستم و شلوارشو بالا کشیدم در و باز کردم و پیاده شدم

اهورا صاف نشست و پیاده شد

-تا من سفارش بدم هوروش تو بچه رو ببر دست و صورتشو اب بزن

-باشه . مراقب باش عسلم

-هستم زودی بیایین .

سمت سرویس رفتن و من سمت رستوران

part83#

اهورا :

کنار ددی وارد دستشویی شدیم

-همین جا باش تا بیام

-چشم

خودشم رفت داخل دستشویی تا عملیاتشو انجام بده داشتم به در دستشویی و نحوه کرم ریختن به ددی فکر می کردم که یکی دستشو دور کمرم حلقه کرد با چشمای گشاد برگشتم و یه مرد شکم گنده بد ریخت غول و دیدم اب دهنمو قورت دادم اروم گفتم

-فرمایش

-یه امشبو بهم حال بدی لذتت می دم

جوری با زانوم زدم وسط پاش تا مطمئن شم از بچه افتاد

یهو در دستشویی وا شد ددی پرید بیرون

و دستمو گرفت کشید

-ددی دستت کپیثه ها نچ نچ !!

-هیس شو

به یه شماره تلفن زنگ زد

-بیاین کاری کنین تولید مثل یادش بره .

دستمو کشید و دستامونو باهم شست و با دستمال که از جیبش در اورد خشک کرد از دستشویی که بیرون اومدیم یه مشت غول که بی شک بادیگاردان ریختن توی دستشویی

-جایزه چی بدمت پسر شجاعم

-واقعا

-معلومه عسلم

-اووووممم خوراکی بگیر توی ماشین بخورم

-باشه عزیزم

وارد رستوران شدیم ماما یه گوشه نشسته بود . با دیدنمون برامون دست تکون داد دوییدم سمتش و لپشو ماچ کردم و کنارش نشستم

part84#

هوروش :

از دست اون مرتیکه عصبانی بودم با چند تا نفس دیگه اروم شدم و کنارشون نشستم

-سفارش دادم الان میارن

-مرسی عزیزم

کمی بعد گارسون غذا ها رو اورد و چید ماهم شروع کردیم غذا خوردن .

بعد از غذا انا سوار شد و من دست اهورار و گرفتم بردم هایپر مارکت کنار رستوران هر چی میخواد بگیره

-هر چی می خوای انتخاب کن

-مرسی

شروع کرد انتخاب کردن سه تا چیپس کچاب و نوشابه کوچیک مشکی و کلوچه

و پفیلا طعم کچاب و بستنی

-اهورا جان

توی پلاستیک ریختشون سمتم اومد

-کافیه ولی بستنی نگیر عزیزم سرما می خوری

-قول که چیزیم نشه

-از دست تو.. اقا حساب کن اینار و .

بعد از حساب کردن اهورا خوراکی ها رو گرفت دویید سمت ماشین

-ندو

ولی سریع به ماشین رسیدو سوار شد .

هوف از دست این بچه با پیام گوشی نگاش کردم از برنامه ی یاداوری بود

(تقویتی اهورا)

خوب شد یادم انداخت وگرنه فراموش می کردم .

part85#

هوروش :

در ماشینو که باز کردم صدای انا می اومد که به اهورا می گفت

-الان نه بعدا بخورشون

-خو ماما من موخوام الان بخولم .

-اهورا روی حرف مامانت حرف نیار

-چشم

یه تای ابرومو از حرف گوش کنیش بالا انداختم و نشستم و ماشین و روشن کردم کمی بعد انا خوابش برد .

-اهورا

صدایی نیامد پس یعنی خوابه .

اهورا :

ماما گفت تا برسیم نخورمشون ولی مگه من می تونم ، مامان که خوابید خودمو زدم به خواب ددی هم صدام کرد جواب ندادم یواشکی و خیلی با ظرافت در پلاستیکو با کردم بخاطر اهنگ صدای خش خش کمش نمی اومد اوممم چی بردارم صداش کم باشه نوشابه و کلوچه . اروم در نوشابه رو باز کردم کلوچه هم به این صورت با سرعت زیاد خوردمشون و اشغالشو انداختم پایین بعدی بستنیی عشقم ، اروم بازش کردم و گازهای بزرگ زدم بهش تا زود تموم بشه ایول بریم بعدی پفیلا و سه تا بسته چیپسام موند یه بسته چیپس کچاپ طعم مورد علاقمو گرفتم و بازش کردم .

البته که به بدبختی تا صدا نده اروم گاز می زدم و کلا با اب دهن خیسش می کردم صدا نده اونم با موفقیت خاک کردم خو دیگه سه نکنم نشستم سر جام ولی من بازم می خوام ددی یه گوشه نگه داشت خودمو زدم به خواب از صندوق دوتا پتو اورد یکی رو روی ماما انداخت در ماشینو بست اومد سمت در عقب و سمت منو باز کرد

ولی پتو نداخت روم لای پلکمو نامحسوس باز کردم که دیدم با اخم نگام می کنه دستش که نزدیک شد پلکم لرزید

-گور خودتو کندی اهورا ادم نمی شی تو

چشامو باز کردم و با پرویی تمام گفتم

-خو گشنم آاااخ

با صدام ماما از خواب بیدار شد

-چی شده هوروش ؟

-هیچی عسلم بخواب

گوشمو بیشتر کشید

_ببین مامانو بیدار کردی برسیم پدرتو در می ارم

-ددی خودتو چجوری در می اری

part86#

اهورا :

چنان گوشمو تاب داد جیغم در اومد

-نکن هوروش گوش درد می گیره به خدا ، نکن عزیزم .

با صدای انا گوشمو ول کرد لبمو گزیدم و با لب لرزون نگاش کردم دستمال برداشت با خشونت تمام لبمو تمیز کرد

-الان می رسیم من می دونم و تو .

واقعا عصبانی بود ترسیدم دیگه چیزی بگم تا برسیم مامی سعی می کرد ددی رو اروم کنه ولی اروم نمی شد و با جمله دخالت نکن حواسم هست ،

ساکتش می کرد اشکم داشت در میومد

ولی هیجانشم داشتم کلا از تنبیه سیر نمی شم نمی دونم چه حکمتیه اصلا !

با رسیدن به ویلا

ددی سریع پیاده شد و دستمو کشید برد توی یه اتاق هل داد و درو قفل کرد رفت .

هوروش :

از دستش بی نهایت عصبانی بودم باید ادم می کردمش دیگه نمی شه اصلا .

انا اومد سمتم

-هوروش جان اروم باش اصلا بیا این بار بی خیال تنبیه شو باشه ؟

-نه انا تو هم حق نداری بیای

ساک وسایل تنبیه رو گرفتم

-حواسم به ظرفیت بیبیمون هست عزیزم فقط قراره یادش بدم یسری سرپیچی ها رو نکنه

سرشو بوسیدم

-تا شام و یه دسر خوشمزه درست کنی ما اومدیم

رفتم سمت در اتاق و بازش کردم اهورا مثلا نادم ولی با اون چشمای شرورش نگام می کرد

-ببشید ددی گشنگم گلت کلدم

-لخت شو

-ددی

-یه بار بیشتر نمی گم کری ؟

با لحن ترسناکی گفتم که به وضوح اب دهنشو قورت داد

part87#

هوروش :

اروم لخت شد و با پوشک جلوم ایستاد رفتم سمتش پوشکش خشک بود .

کامل درش اوردم دستشو گرفتم روی تخت به پشت خوابوندمش و دستاشو با نخ نرمی که اسیب بهش نزنه بستمش .

اهورا دستامو دنبال می کرد دوتا پاهاشو فقط بهم بستم .

از داخل ساک گگ برداشتم توی دهنش چپوندم .

سمت پایین تنش رفتم پاهاشو بالا بردم و با سوراخش بازی کردم وقتی قشنگ تحریک شد ، پاشو پایین اوردم ویبراتور رینگیر گرفتم و سر التش بستم و روشنش کردم شلاق اسبم برداشتم .

-خب پسر بد من اگه ارضا بشی تنبیه تموم می شه درجه ویبراتورو بالا بردم کم کم ناله هاش شروع شد نزدیک ارضا بود که با شلاق زدم روی التش که اشکش در اومد اروم روی شکمش بعد سینه هاش زدم درجه ویبراتورو بالاتر بردم که روناش از لذت می لرزید و اشکش می چکید و ناله می کرد دست از زدن برداشتم و گگ باز کردم که صدای ناله هاش بلند شد

-د...دی

-جان هیس بیا پسرکم برای ددی بیا .

انگار منتظر بود که سریع ارضا شد ویبراتورو خاموش کردم و و تمیزش کردم بوسه ای روی الت خوابیدش زدم .

-پسر من چی یاد گرفته هوم ؟

-شیطونی نکنم

-بعد

-یواشکی خوراکی نخورم

-بعد

-آااا ...اها جیگ نکشم ددی ژون فمیدم همه لو

-آفرین پسرکم

خم شدم محکم لباش رو بوسیدم و با التش بازی کردم

-آه ددی

-جان بازم می خوای ؟

-اوهوم

-باشه

خم شدم و التشو توی دهنم بردم و محکم مکیدم چند دیقه بعد از دهنم درش اوردم و اهورا ارضا شد .

خم شدم و لبشو بوسیدم و دوباره تمیزش کروم و پوشک بستم براش

part88#

داروه :

-قربان هوروش اون زن رو دور نگه داشته توی یه خونه که نفوذ بهش واقعا مشکله

-لعنتی استفان کجاست

-فرستادیمش بلژیک تا آبا از اسیاب بیافته

-اون زنیکه رو ..نه.نه ..به گوش انا برسون

-چشم قربان دیروز پیام داد می خواد برگرده

-خوبه نقش مشاور وفادار انا رو خوب بازی کن و به گوشش برسون شوهرش چه غلطی کرده .

پوزخندی متقابل زد

-چشم

بعد از رفتنش قاب عکس بابا رو برداشتم و نگاش کردم انتقامتو میگیرم بابا کار نیمه تمومتو تموم می کنم هه .

انا :

هوروش وقتی رفت نفس عمیقی کشیدم

وارد اشپز خونه شدم و اول غذا پختم و دم کردم بعد وسایل پخت کیک رو اماده کردم و هم زدم تقریبا اماده بود که گوشیم زنگ خورد با دیدن شماره ی مشاورم برداشتم

-الو سلام بانو

-سلام خوبی خبری شده

-امم...بله خب کارو بگم اول یا شخصی رو

-کار بگو .

شروع کرد توضیح سهام و غیره ..

-خب نوبت شخصی شد بگم؟

-بله

-خب راستش....

با هر کلمه چشمام بیشتر گرد می شد بدون خدافظی گوشی رو قطع کردم این اواخر حالش برای این بد بود و استرس داشت خدایا چکار کنم من ؟

part89#

انا :

باید خودمو جمع کنم نفس های عمیق می کشیدم .

اروم باش ، دم بازدم

ولی قطره اشکم چکید حق می دادم بهش بچه بخواد .

کمی بعد اروم لای پلکامو باز کردم باید بشم انای قبل هوروش . شروع کردم به فکر کردن ولی چیزی این وسط درست نبود .

مشاورم چطور تونسته از کارای هوروش بفهمه مگر اینکه قدرت بیشتری از هوروش پشتیبانش باشه .

ولی همه ی قدرها که بتونن با هوروش رقابت کنن دشمنش هستن ،

اینم به کنار هوروش چرا ازم قایمش کرده گوشیمو بیرون کشیدم و دنبال شمارش گشتم اخر لیستم اون ته مه ها پیداش کردم

-انا ؟

-سلام پسر چطوری ؟

-بی شعور اینهمه مدت کجا بودی شنیده بودم..

-درست شنیدی افسرده شده بودم حاضری کاری برام بکنی

-البته...

بعد از مطمئن شدن از جاسوس جدیدم

گوشی رو کنار گذاشتم و نفس عمیقی کشیدم ، که هوروش اهورا به بغل با یه شرت دو رنگ که پشتش قرمز و جلوش سفید ولی پر ابر بود توی شکل متفاوت کع مثلا بارون می بارید با خورشید پشتش بود که پوشک بودش معلوم بود با یه تیشرت کوتاه توی ورودی معلوم شد ، ظرف مواد کیکو که ریختم داخل قالب قلبی شکلش و گذاشتم توی فر و بی توجه به هوروش اهورا و بغل گرفتم روی صندلی نشستم

-ماما دشنمه

-شیطون بلا الان کلی خوراکی خوردی

-خو تنبیه شدم اب شدن

بعد لبشو اویزون کرد که به کل غم هامو فراموش کردم و مک محکمی به لبای صورتیش زدم و بوسیدمش

-کیک گذاشتم توی فر دربیاد بخوریم

-آخ جووون عاشقتم ننه

part90#

اهورا :

نمی دونم چرا احساس می کنم توی چشمای انا چیزی شکسته انگار

-بریم دریا ددی

-کیک پخته شد می ریم کنار دریا می خوریمش

-هوروش

-جانم

-چند تا ماشین توی این ویلا داری .

-فک کنم سه تا هست یه پاترول یه سمند یکی هم که ماشین خودمونه

فک کنم یه شاسی هم توش باشه

چیزی شده ؟

-نه کنجکاو بودم

هوروش یه تای ابروشو بالا داد

-مامانی

-جانم

-کیک کی حاضر می شه ؟؟؟

-اومم یه ربع دیگه عسلم بیا لباس تنت کنم بریم

-خوبه

پوشک و تیشرت فقط داری اهورا

-خو مگه ساحلش اختصاصی نی ددی؟

-چرا یکم تا اینجا راهه

با صدای تیک توستر بالا پایین پریدم

- آخ جووون

ددی دستمو گرفت

تا کیکو داخل ظرف بزاری می برمش لباس تنش می کنم

-باشه

نمیدونم چرا ولی احساس می کنم بی رغبت جواب هوروشو می ده و حالش بده دستمو بیرون کشیدم و رفتم سمتش بغلش کردم و اروم زمزمه کردم

-حالت خوبه انا ؟

-خوبم عزیزم نگران نباش همه چی خوبه

چشممو بوسید

-بدو لباس تن کن

-چشم

رفتم سمت هوروش و رفتیم بالا ددی با کلی وسواس لباس گرم تنم کرد

-بو خودا گرممههههه

-الان بریم بیرون یخ می کنی

part91#

انا :

کیک رو برش زدم و داخل یه ظرف در دار بعد داخل سبد گذاشتم با حس چیز گرمی روی شونم به هوروش نگاه کردم

که پالتومو روی شونم انداخت

-چیزی شده انا ؟

-نه بریم

سبد رو دستم گرفتم و از در اومدیم بیرون اهورا بیرون منتظر بود با لبخند سمتش رفتم و جلوتر از هوروش از در بیرون زدیم .

کل مسیر که پیاده رفتیم بدون توجه به زیبایی اطراف توی فکر بودم چکار کنم که بهتر باشه الان خودم نیستم فقط اهورا هم هست اون بچه آسیب می بینه کدوم حالت کمتر بهش آسیب می زنه .

-امروز باید تقویتی بهش بزنیم یادم رفت تو یادت باشه .

با صدای هوروش به خودم اومدم ازش دلخور بودم ولی سلامت بچم مهمتره

-اوکی

سرد گفتم جوری که خودمم لرزیدم

-ان..

-آاااااخ

با صدای داد اهورا سریع به سمتش نگاه کردم خورده بود زمین روی زمین نشسته بود و زانوشو گرفته بود پلکهاشو فشار می داد گریه نکنه سبدو کنار پاش گذاشتم دستشو از روی زانوش برداشتم

-هیس پسرم چیزی نیست فنچم

-ماما ؟؟ ددییی ؟

-هیس هیچی نشد یکم قرمزه فقط همین گل پسر قوی من .

کل پاشو بررسی کردم خداروشکر یکم سرخ شده بود هوروش توی یه حرکت اهورا رو بغل گرفت اونم سرشو روی شونش گذاشت و بهم نگاه کردن بلند شدم سبدو گرفتم

-بریم

دو دیقه کمتر بود که رسیدیم

اهورا جیغ ذوق زده ای زد ساحل خصوصی بود و پرنده پر نمی زد

سمت حفاظش رفتیم هوروش اهورا رو پایین گذاشت با کلید درو باز کرد و وارد قسمت ساحل شدیم

-طرف اب نمی ری فقط در حد مچ پا

-مامانی

-همین که گفتم روی شن ها نشستم . اهورا روی پام نشست ،

-کیک می دی به شاپسرت ؟

-معلومه که می دم

هوروش کنارمون نشست ظرف کیکو برداشتم و یکیشو دادم به اهورا ظرفو سمت هوروش بردم

-سیرم مرسی

خودمم یه کوچولو کندم توی دهنم گذاشتم

-اهورا

-بله ماما

با دهن پر نگام کرد لپاش باد کرده بود برو اونطرف شن بازی کن ایراد نداره کثیف بشی عزیزم یه قلعه شنی برا من درست کن

-چشم فگد یه کیک دیده بده بلم .

لبخندی زدم و یه تیکه دیگه دادمش که بلندشد ازمون دور شد

به دریا نگاه می کردیم

-می دونم یه زنو حامله کردی .

#کیک

#part92

انا :
با حرفم با چشمای درشت نگام کرد
-توضیح می ..

-همشو می دونم مست بودی رفتی بار اون هرزه هم ...بی خیالش با اون کنار میام ولی بهت گفته بودم خط قرمز من چیه هوروش ؟

-می دونم انا ولی من عاشقتم

-کسی که عاشقه نمی ره یه هرزه رو به فاک بده هوروش .

-حتی معلوم نیست اون بچه من باشه ارامشی که بعد از مدتها نصیبمون شده رو گند نزن . می خوای اهورا اسیب ببینه ، انا طعم جدایی و شکستو کشیده دیگه..

-می برمش

-چی نمی زارم منم ازش سهم دارم هرچقد مال توعه مال منم هست شایدم بیشتر

-چی میگی من بچمو با خودم می برم

-نه تو نه اهورا جایی نمی رین

-تو تعین نمیکنی

-چرا من تعین میکنم

-نه اینطور براش بهتره قرار نیست بدونه چه گندی زدی هر وقت جمعش کردی ، کارهات درست شد بیا سراغمون

-داری دقیقا کاری رو می کنی که داروه می خواد

-داروه ؟

-دشمن جدیدم اون عوضی بی شک اون هرزه رو فرستاده می دونی من توی مستی حالیم می شه چه غلطی می کنم من..

-وقتی مدرک اوردی بچه ی تو نیست بیا دنبالمون تهرانیم توی همون ویلا تا مدرک بیاری

-مدرک چی ؟

با صدای جدی اهورا بهش نگاه کردیم

با چشمای عصبانی نگامون می کرد

-قضیه چیه چرا داد می زنین سر هم ؟چرا دعوا می کنین ؟ چرا می خوای از هوروش دور شیم ؟ مگه چکار کرده ؟

بچه قضیه اش چیه؟

-چیزی نیس پس..

-هیس هیچی نگو یعنی چی چیزی نیس

قضیه چیه دارین عملا همو می خورین؟

-مامان باباها دعوا می کنن بعضی اوقات

-این شبیه اونا نیس تو داری می گی می خ..

-بسه برمی گردیم

اهورا عصبانی روشو ازمون برگردند

-تا درست نشین تا ددی مامی من نشین باتون نمیام

-اهورا الانم ددی و مامیتیم

-نه اونا دعوا نمی کردن حرف جدایی نمی زدن .

سمت خروجی دویید

part93#

هوروش :

اعصابم به شدت خورد بود پشت سرش دوییدیم بگیریمش ولی اون رفت اونور جاده

-اهورا بیا بابا جان

-قول که دوست شین ؟

-قول بیا

یهو یه ون جلوی اهورا ایستاد و بعد از چند ثانیه حرکت کرد ولی اهورا دیگه نبود خشکمون زده بود

-ی..یه کاری..ه..هوروش..ب..بچم..نیس اهوراااا

دویید اونور جاده دستشو گرفتم سمت ویلا دوییدم گوشیمو بیرون کشیدم

-همین الان یه ون مشکی با پلاک( ) پیداش کن سریع .

-اهورا رو برد زود باش

سریع وارد ویلا شدیم . انا حالش بد بود و اشکش می امد سرشو بوسیدم و سوار ماشینش کردم

-هیس می گیریمش اهورا رو پیدا می کنیم عزیزم

-برد... جلو چشمامون ...بچمونو بردن ....مادر فدات شه آخ..اخه چرا انقد بی دقتیم ما

-اروم باش انا می گیریمش

با زنگ گوشی سریع برداشتمش

-چی شد ؟

-آقا ونو گرفتیم

-اهورا

-نمی دونم درگیریم باهاشون مسلحن

-امدم مختصاتو بده .

سریع سمت مختصاتی که گفت رفتم

هم زمان با توقف من اونام کار اون عوضی ها رو یسره کردن سمت ون رفتم و درشو باز کردم ولی ..ولی اهورا نبود .

part94#

دیوید :

نتونستم فراموشش کنم وقتی اولین بار دیدمش محو زیباییه بادیگارد دشمنم شدم یه بیبی ناز که با اخم می خواست بگه اصلا هم اینطور نیس .

اول خواستم فراموشش کنم بگم نه ولی نشد وقتی برگشتم پیداش کنم و مال خودم کنمش دیدم شده مال هوروش ، لیتل انا و هوروش .

ولی من حالا که عاشقش شدم ولش نمی کنم من خودخواهم خیلی هم خودخواهم .

چه به زور چه ملایمت مال من میشه باید مال من بشه .

-قربان

با صدای محافظم به خودم اومدم

-چیه ؟

-رفتن ساحل بادیگارداشون نیستن

نیشخندی زدم

-سریع اقدام کنین

-چشم

بلند شدم یه بلیز و شلوار مشکی پوشیدم .

اروم از پله ها رفتم پایین سوار ماشینم شدم و حرکت کردم به مکان مورد نظرم رسیدم منتظر موندم .

کمی بعد ون رسید و پسرک شیرینمو با خودشون اوردن پیاده شدم و سریع بغلش کردم داخل ماشینم گذاشتم .

ون سریع حرکت کرد .

خودمم نشستم و دنده عقب وارد جاده خاکی و پر سنگ شدم کمی که از جاده اصلی دور شدم نگه داشتم برگشتم و نگاهش کردم لبخندی بهش زدم دستی به موهای قشنگش زدم

-از الان مال من شدی کاری می کنم فراموش کنی شون و مال من بشی پسرک ناز .

دوباره حرکت کردم تا به خونه ی جنگلیم برسم غروب شده بود که رسیدم دوتا نگهبان بیشتر نداشت اینجا .

درو برام باز کردن ماشینو داخل بردم

پیاده شدم و اهورا رو بغل گرفتم .

-خوش اومدین اقا

سرمو تکون دادم وارد خونه شدم در و با پام بستم . خونه ساده ای بود سه تا اتاق با یه اشپزخونه و حال کوچیک

مکان عالی برای تبدیل کردن اهورا به یه بیبی بوی ساکت مطعلق به خودم .

وارد اتاق اهورا شدم و خوابوندمش روی تخت کل لباساشو با پوشکش رو بیرون کشیدم یکم سینه و شکمش سرخ بود مثل اینکه تنبیه اش کردن عصبی شدم سریع پماد اوردم و چربش کردم قلاده مخصوص که شوکر بود رو دور گلوش بستم پوشک جدید فانتزی اوردم و با

لبخند پوشکش کردم به بدنش نگاه کردم چه ناز شده دست و پاهاشم بستم ، رفتم بیرون تا براش شیر اماده کنم .

اهورا :

با سردرد بیدار شدم ولی چشمامو باز نکردم و نق نق کردم

-ماما..شیل بده اوممم .

از خودم صدا در می اوردم که یه چیزی رفت توی دهنم مکش زدم دیدم شیره همین جور می مکیدمش که یهو چیزی یادم اومد دعوای هوروش و انا...کشیده شدنم ..داخل ون ...بی هوشی.سیاهی مطلق شیر پرید گلوم سرفه می کردم دستامو باز کرد و پشتم ضربه زد با چشمای قلمبه نگاه بهش کردم این کیه چه آشناست .

part95#

اهورا:

یکمی نگاش کردم و زور زدم یادم اومد اینکه دشمنه هوروشه نفهمیدم چی شد یهو خوابوندم دستامو بست

-ت..تو کی ؟چ..چرا اینجام من؟و..ولم کن باید برم .

دستامو تکون دادم ولی باز نشدن لبخندی بهم زد خم شد پیشونیمو بوسید با یه قیافه وات د فاز داشتم نگاش میکردم

-هیس بیبی بوی اروم باش تا ددی بهت شیر بده

-برو بابا مردک احمق ولم کن بینیم باو خودم صاحاب دارم .

با اخم نگام کرد که ابدهنمو قورت دادم خیلی ترسناک شده بود چونمو توی مشتش گرفت و فشار داد

-آخ

-از این به بعد ددیت منم اهورا اون دوتا رو باید فراموش کنی پسر خوب وگرنه به زور فراموشیت می دم فهمیدی ؟

-برو بابا دیووونه ولم کن

محکم تر فشار داد که اشک توی چشمم پر شد

-توروخدا ولم کن دردم می گیره

-بگو خواهش می کنم ددی

-عمرا اصلا بشکن فکو کی خواست

با حرص ولم کرد رفت بیرون .

مرتیکه مریض من ددی و مامیمو می خوام خو ، کجان اصلا به اشکام اجازه ریختن دادم اشک می ریختم اروم هق می زدم چه غلطی کنم حالا چجوری در برم

هوروش :

انا رو با ارامبخش خوابونده بودم یه روز کامله که اهورا نیست حالا مطمئن شدم کار دیویده .

اون عوضی اومده شمال ولی جاسوسام نفهمیدن برای چی و اصلا کجاست

با زنگ گوشیم به صفحه نگاه کردم ارشام بود الان چی بگم بهش بگم قولی که دو روز نیست بهت دادم و شکستن

فلش بک :

دیگه وقت رفتن بود ارشام مردونه بم دست داد و با جدیت تمام شروع کرد حرف زدن

-هوروش خان . اهورا مثل که نه برادرمه مهم نیست خونی نیست ولی برادرمه همون قد ارزشمند صدمه دیده تو رابطه قبلیش ، خودمو بارها لعنت کردم چرا جلوشو نگرفتم که نره نکنه این کارو الان ازت قول می خوام قول بده مراقبشی قول بده بلایی سرش نیاد

-نگران نباش مراقبشم

پایان فلش بک

part96-97#

هوروش :

ایکن سبزو کشیدم با صدای شکسته ای صحبت کردم

-الو؟

-سلام هوروش خان می بخشین ولی پیش اهورایین ؟بهش زنگ زدن ولی ج..

-نیست

-چ..چی ؟

-دزدیدنش

سکوت شد

-ی...یعنی چی مگه اونجا نبودی که دزدیدنش اخه ...اخه تو قول دادی هوروش

-می دونم

-همین الان می ام اونجا اشنا شمال زیاد دارم لوکیشنتو بفرس برام

-نمی..

-نپرسیدم

-تو به چه اجازه ای به من می..

-به اندازه کافی اعتمادت کردم دادم بچه رو ببری امریکا

تلفنو روم قطع کرد چندتا نفس عمیق کشیدم تا بلکه اروم بشم

ارشام :

اعصابم به شدت خورد بود از شرکت زدم بیرون و سمت خونه روندم باید زودتر برم شمال دنبال اهورا .

با رسیدن به عمارت پارک کردم و سمت در رفتم یاسین روی زمین نشسته بود و گربه هاشو ناز می کرد با دیدنم خنده ی ذوق زده ای کرد

-ددی

بلند شد دویید سمتم و بغلم کرد توی بغلم بلندش کردم که پاشو دور کمرم انداخت

-ددی زود اومدین . برای من اومدی

-اینم هست

خنده ی شیرینی کرد . گوشه لبشو بوسیدم

-ددیت کو ؟

-اتاقش ورقه تصحیح می کنه ددی اگه بدونی انگری برد شده اصلا

-شیطونک

همونطور سمت اتاق کار رفتم درشو باز کردم

-سلام

مانی سرشو از روی برگه ها بالا اورد عینکشو برداشت چشماشو مالید

-سلام خوش اومدی

-مرسی عزیزم بیا یه کار واجب دارم روی مبل شستم یاسین هم کنارم

-برو برا ددی اب بیار

-چشم

بدو بدو رفت اب بیاره

-چی شده ؟

-اهورا....دزدیدنش ..می خوام برم شمال

-خدای من ..منم می ام

-نمی شه عزیزم کلاس داری یاسینم که جلسه ی روانکاوی داره باید بره زود بر می گردم می دونی آشنا زیاد دارم سریع پیداش می کنم نگران نباش

-کی میری ؟

-امروز

-ک..کجا ددی بری ؟؟؟؟

با دیدن چشمای خیس یاسین بلند شدم لیوان ابو گرفتم بغلش کردم

-زودی میام قوله قول

-نه ددی نرو اونا می ان می برنم

چند وقتی بود یاسین فک می کرد عامر زنده اس می خواد ببرتش .

دستمو دوطرف سرش گذاشتم خیلی جدی بهش نگاه کردم اخم نکردم دلخور نشه

-یه بار دیگه می گم یاسینم عمر ددی ها کسی نیس عامر مرده اون افریطه مرده نیس ، ددی مانی ببین کنارته ببین من هستم زودی می ام قول قول شاید اصلا اهورا رو اوردم اینجا .

باشه یاسین حرف ددی رو قبول میکنی ؟

سرشو اروم تکون داد که لباشو بوسیدم

همراهیم کرد دستاشو پشت گردنم انداخت .

-بیاین....بیایین باهم چیز کنیم یعنی ..

سرشو انداخت پایین لبخندی بهش زدم به مانی نگاه کردم اونم لبخند زده بود .

مانی بلند شد اومد سمتمون

-چی یاسین ؟

-اوممم چیز یعنی مانی بیا با ارشام بیا

سک...س ..کنیم

-اومم یاسینمون بزرگ شده

-واقعا می خوای یاسین

جدی توی چشمام نگاه کرد

-می خوام ارشام می خوام

-باوشه

دستمو زیر باسنش گذاشتم بلندش کردم مانی در اتاقو باز کرد و ازش بیرون اومدیم سمت اتاقمون رفتیم یاسینو روی تخت کینگ سایزمون گذاشتم با مانی اروم کامل لخت شدیم.

مانی سمت یاسین رفت و خوابوندش اروم پوشک و شلوارش بعد لباسشو در اورد .

خم شد لباشو به بازی گرفت منم از اون سمت تخت رفتم روی تخت و با نیپل های کوچیک صورتی رنگش بازی کردم

-اووومممم

-جان

نیپلشو بردم داخل دهنم کاملا تحریک شده بودم ولی باید یاسینو بیشتر از الان تحریک کنم دردش کم شه درسته باکره نیس ولی خیلی وقته که رابطه نداره و دردناکه براش مانی لب و برداشت من به جاش لبای یاسینو بوسیدم و با انگشتم خط های فرضی و طولانی از التش تا سینه اش می کشیدم ک با نیپلش بازی می کردم .

سوم شخص :

مانی دستشو به ژل آغشته کرد با سوراخ پسر کوچیکتر بازی کرد وقتی کاملا بی قراریشو احساس کرد یه انگشتشو واردش کرد که باعث شد یاسین آه بلندی بکشه .

ارشام ازش فاصله گرفت نفسش بالا بیاد

مانی انگشتشو بیرون کشید یاسین روی زانوش نشست و الت ارشامو توی دستش گرفت مانی هم با سوراهش توی همون حالت نشسته اش بازی می کرد

یک جا اون حجم بزرگ و توی دهنش جا داد که آه ارشام در اومد سرشو تند تکون می داد و ارشام رو به آسمون می رسوند.

مانی انگشتشو به سه تا رسوند .

part98#

سوم شخص :

وقتی به اندازه کافی یاسین اماده شد باسنشو بیشتر سمت انگشت مانی کشید و الت ارشامو از دهنش بیرون کشید

-آه مانی بکن توش لطفا

مانی از هول بودن پسرک لبخندی زد و التشو روی سوراخش تنظیم کرد و اروم هلش داد داخل که همزمان باهم آه کشیدن ارشام هم التشو داخل دهن یاسین کوبید هر دو باهم داخلش ضربه می زدن و اه لذت می کشیدن ولی از همه بیشتر لذت برای یاسین بود یکی شدن با دو مردی که خالصانه عاشقشن و عاشقشونه .

کمی بعد مانی بیرون کشید و روی کمرش ارضا شد کنار یاسین خوابید نوبت ارشام رسید پشت پسر قرار گرفت و داخلش شد و درست روی پرستاتش ضربه زد که باعث لرزیدن و به کام رسیدنش شد .

ارشام دوباره ضربه می زد و دوتا یکبار به پروستاتش مانی هم با التش ور می رفت ارشام ازش بیرون کشید اونم روی کمرش ارضا شد و پسر کوچیک تر برای دومین بار اومد و خسته روی شکم مانی خوابید

-بلندشو بریم حمام

-نه خوافم می اد ددی

-خودم می برم پسرکمو

بعد از تمیز کردن راستین سرشو بوسی زیر گوشس زمزمه کرد

-دوست دارم عشقم مراقب بابایی باش

بعد از اون لب مانی رو محکم بوسید زیر گوشش اروم زمزمه کرد

-عاشقتم نفسم مراقب بیبیمون باش خدافظ سمت خروجی رفت تا زودتر بتونه برسه به شمال شاید که اهورا رو پیدا کنه

#part99

اهورا :

با صدای باز شدن کلید در از خواب پریدم چون گریه کرده بودم سرم سنگین شده بود .

-سلام پسر قشنگم صبحت بخیر

رومو ازش برگردوندم بره ولی نرفت

محکم فکمو گرفت سمت خودش کشیدم

-پسر بی ادب باید به ددی صبح بخیر بگی زود باش

مهلش ندادم که فکمو محکمتر گرفت .

-بجنب

اشکم داشت از دردش در می اومد به زور حرف زدم

-صبح بخیر اقا دزده

نیشخندی زد فکمو ول کرد

-خوبه ولی برای کلمه دوم تنبیه داری

با چشمای گشاد نگاش می کردم یه شیشه شیر چپوند توی دهنم

-مک بزن اهورا

مک نزدم دستشو روی التم از روی پوشک گذاشت و فشار داد اشکم چکید

-نکن توروخداا

با اخم بهم گفت

-مک بزن

با ترس مکیدم شیشه رو

کم کم فشار کم شد و نوازشم کرد از ترس تند تند مک زدم .

-آفرین پسر خوبم

بعد از اینکه یه شیشه شیر دیگه رم چپوند دهنم و مجبورم کرد مک بزنم

شلوارکی که پام بود و پایین کشید دست زد به پوشکم

-چرا جیش نکردی ها؟

-انتظار داری اون تو کارمو کنم برو بابا عمرا .

-باشه خودت خواستی

ترسیده نگاش کردم که سمت کمد رفت و با چشم بندی سمتم اومد روی چشمام بستش

-چی ..کار...می...کنی...نکن می گم نکنننننن

با تو دهنمی که خوردم هقی زدم عوضی دستش سنگین بود صدای پاهاش می اومد که رفت سمتی بعد صدای کمد .

-پسر بدی بودی اهورا ددی نمی خواست اینجوری دعوا و تنبیهت کنه .

دوباره صدای پا بعد صدای باز شدن چسب پوشکم

part100#

اهورا :

ترسیده بودم ،

التمو دستش گرفت بعد سوزش افتضاحی توی سر التم حس کردم اشکام می امد سنداژ داشت می بست برام لعنتی دردش زیاد بود لوله رو بیشتر فرو کرد

-نکن توروخدا اذیتم نکن درد داره درد داره

-هیس پسر بد

بعد از این که کارش تموم شد خالی شدن مثانه مو حس کردم ولی درد بیشتر بود

هق هق می کردم اونم موهامو نوازش کرد

-اگه جیش می کردی اینطوری نمی شد

چشم بندو باز کرد و سرمو بوسید

با زنگ تلفنش از روی تخت بلند شد تا جوابشو بده

-بله ؟

-چی ؟ عععع ، باشه الان می ام بگو دوساعت ...به تو ربطی نداره...

گوشی رو قطع کرد و تفس عمیق کشید سنداژو اروم باز کرد که دردم گرفت و آخی گفتم

-آییی

-جان جان

پوشکم کرد و شلوار پام کرد

-کار دارم ولی زودی می ام باهم بازی کنیم با فکری که به سرم زد با مظلومیت به عروسکهای رنگارنگ نگاه کردم سنگینی نگاشو حس می کردم .

-چیشده پسرم ؟

-چیزه....اوممم...اجازه دارم با اون ماشینا بازی کنم ؟؟

لبخندی زد و دستو پامو باز کرد

-البته پسر خوبم

-مرسی

اروم زمزمه کردم و نشستم و مچ دستمو مالیدم

یدفعه منو به پشت برگردوند

-چکار ...نکنننن

پوشکمو پایین کشید و با سوراخم بازی کرد دستامو بردم پشت که نزارم ولی هردوتاشو پشت کمرم قفل کرد لای باسنمو باز کردو سوراخمو چرب کرد ترسیده بودم با ورود پلاگ جیغ بلندی زدم

-اینم تنبیه بی ادب بودنت تا بیام می مونه

سرمو تکون دادم که باسنمو بوسیدو رفت وکمی بعد صدای قفل شدن در اروم با بد بختی بلند شدم و برای صحنه سازی سمت ماشینک ها رفتم

کمی طول کشید تا صدای موتور ماشین که گاز می داد رو شنیدم این اتاق لعنتی پنجره نداشت . اطرافو نگاه کردم با دیدم عروسک باربی بزرگ سمتش رفتم و برداشتم روی موهاش مثل سنجاق بود که موهاشو جمع کرده بود نیشخندی زدم و بازش کردم

part101#

اهورا :

بلند شدم در کشوها رو باز کردم با دیدن لباس گرم و بلند یه شلوار پوشیدم پوشکو در اوردم وقت نبود پلاگو درارم بعدا در می ارم سریع

بلیز پوشیدم با یه ژاکت من قبلا بادیگارد بودم پس یه چیزایی سرم می شه . سمت قفل رفتم و با درد نشستم و سنجاقو باز کردم و فرو کردم داخل سوراخ قفل کمی باهاش بازی بازی کردم که با صدای تیکی باز شد لبخند پر رنگی زدم

عمرا بزارم اینجا نگهم داری عوضی

درو اروم باز کردم و رفتم توی قسمت حال .

کسی نبود اروم رفتم سمت پنجره دوتا نگهبان داشتن باهم حرف می زدن و پشتشون به من بود ولی هر چی نگاه کردم اثری از نگهبان دیگه نبود.

سینه خیز سمت آشپزدخونه رفتم که از پنجره دیده نشه.

واردش شدم بلند شدم. پنجره کوچیک و یه در ایوللللل .

سمت در دوییدم و اروم بازش کردم سمت جنگل باز میشد . جنگل بهتر از اینجا موندن بود سریع وارد جنگل شدم و پشت درخت قایم شدم و عقبو نگاه کردم کسی نبود اب دهنمو قورت دادم و با ترس پا گذاشتم داخل جنگل عمرا برگردم اون عوضی معلوم نیست میخواد چه کارم کنه .

کمی که جلو تر رفتم درد پلاگو احساس کردم لعنتی یادم نبود

کنار درختی ایستادم و دستمو توی شورتم بردم سر پلاگو چسبیدم نفس عمیقی کشیدم و یه ضرب بیرون کشیدمش .

-آییی

پلاگو پرت کردم و سوراخمو مالیدم شلوارمو درست کردم و شروع کردم دوییدن حداقل قبل از تاریکی به یه جایی برسم .

انا :

حالم بد بود توی ویلا قدم رو می رفتم فهمیده بودیم کار دیویده حرومزادس بی قرار بودم اون عوضی معلوم نیست برای چی بچمو گرفته حالم خراب بود بدجور

با صدای دادو هوار رفتم پایین

ارشام یقه هوروش و گرفته بود .

-این بود قولت کوش پس ها ؟؟

-مگه من خواستم ..

-بس کنین

با دادم هردو ساکت شدن شقیقه مو مالیدم

- لعنتی های عوضی بچه ام معلوم نیست کجاست بعد شما دارین دعوا می کنین ؟؟؟؟

همو ول کردن و خجالت کشیدن

-قربان قربان

-چیه

-یکیشون اعتراف کرد

-چی گفت

-فقط گفت می دونه از شمال بیرونش نبوردن اینو فهمیدیم

-من با چندتا از دوستام حرف می زنم کمکمون کنن

part102#

اهورا :

داشت تاریک می شد هوا سرد بود ترسیده بودم یکمی دیگه راه رفتم که

-تو کی هستی آقا ؟

برگشتم یه پسر با لباس محلی که هیزم پشتش بسته بود

خوشحال رفتم سمتش

-س...سلام ببخشین اقا پسر م...من گم شدم

-اوه بیا

-ممنون

پشت سرش رفتم

-چطوری گم شدی

چی بگم ، بگم دزدیده بودنم

-ب..با دوستام اومدیم جنگل بعد من دور شدم بعد گم شدم

-اونجا خونه ی من و مادربزرگمه

نگاه کردم یه کلبه وسط جنگل

-بی بی ... بی بی ...بیا مهمان داریم

-کیه پسرم ؟

خودم اینبار حرف زدم

-سل..لام ببخشین م..من گم شدم

-اوه سلام پسر جان بیا بالا باید یخ زده باشی

-مرسی

خدا رو بابت پیدا کردن این سر پناه شکر کردم وارد خونه شدم یه بخاری نفتی اونجا بود سریع رفتم سمتش و خودمو گرم کردم

-کجایی هستی ؟

-من واقعیتش تهرانیم

-اها بیا بخور پسر جان گرم می شی

نشستم به پشتی تکیه زدم لیوان شیر و گرفتم ، پیرزن و پسرک هم کنارم نشستن .

بعد از شام ساده و سبک بهم رخت خواب دادن

-م..من واقعا ممنونم

-خواهش پسر

-راستی تلفن دارین من زنگ بزنم بیان دنبالم

اینبار پسرک جوابمو داد

-اینجا انتن نداره که این گوشیه منه ظهر شد بریم اون جاده سمت چپو تا جاده بعد انتن می ده زنگ بزنی

-مرسی واقعا نمی دونم برای جبران چی بهتون بدم

-چیزی نمی خواد بابا پسر جان

-مرسی بی بی

سوم شخص :

دیوید نزدیک محل قرار بود که تلفنش زنگ خورد ایکن سبز و بی میل فشرد

-بگو

-آ..آقا پسره فرار کرده

محکم روی ترمز زد

-چی یعنی چی ، چی می گی تو ؟؟؟؟

سریع برگشت

-پیداش کنین لعنتیا

بادیگاردهای بیشتری رو فرستاد و خودش با اخرین سرعت سمت خونه ی مخفیش روند .

اهورا خوابیده بود و انا و هوروش و ارشام در جست و جوی او ولی هیچکس از فردا خبر نداشت .

part103#

اهورا :

خواب بودم که احساس کردم صدای موتور اومد از خواب پریدم بی بی و پسره نبودن سمت پنجره رفتم با دیدن افراد کت و شلواری گرخیدم ، لعنتیا داشتن با بی بی حرف میزدن . موهامو کشیدم حالا چه گوهی بخورم من .

با دیدن گوشی پسر سریع برداشتمش و پنجره ی رو به جنگلو باز کردم و پریدم پایین پشت بوته ها قایم شدم و سعی کردم به یاد بیارم چی می گفت سمت چپ اره یه نگاه سطحی و اروم دور شدم از کلبه صفحه رو روشن کردم گوشی نوکیای ساده انتن نداشت یکم سریع تر دوییدم .

ایول انتن داد . سریع فک کردم خو شماره هوروشو رو بلدم فقط ،

شمار رو گرفتم برگشتم عقبو نگاه کردم کسی نبود جواب نداد داشت اشکم در میومد حرکت کردم

سه بار دیگه زنگ زدم .

که صدای سرد هوروش رو شنیدم

-بله

اشک توی چشمم جمع شد

-ددیییی؟

یکم سکوت و بعد

-اهورا بابا کجایی قربونت برم من؟

-ن...نمیدونم توروخدا بیا دنبالم می ترسم

-الو اهورا مامان قربونت بره خوبی

-بیا دنبالم

با صدای تق شکستن چیزی سریع برگشتم اون سمت

part104#

هوروش :

کل منطقه ها رو گشته بودم ولی اثری نبود وارد خونه شدم ارشام کلافه شده بود داشت با تلفن با کسی دعوا می کرد انگار

- چی شد

با صدای انا بهش نگاه کردم باهام سرد شده بود باید زودتر اهورا رو پیدا کنم

-هوروش

کشیدمش توی بغلم موهاشو بوسیدم

-پیداش می کنم انا

-هوروش توروخدا پیداش کن بعدا باهم به بقیه مشکلات می رسیم توروخدا پیداش کن .

گوشیم زنگ خورد محلش ندادم خواستم خم شم انا رو ببوسم که گوشیم زنگ خورد هوف ناشناس بود سرد جواب دادم

-بله ؟

-ددییی

هنگ کردم این صدای اهورا بود سریع زدم روی بلند گو

-اهورا بابا کجایی قربونت برم من ؟

ارشام با شنیدن صدای اهورا سریع اومد سمتم و به افراد دستور داد ردیابیش کنن

-ن...نمیدونم توروخدا بیا می ترسم

انا گوشی رو از دستم قاپید

-الو اهورا مامان قربونت بره خوبی

-بیا دنبالم

بعد سکوت

-ک..کی اون..جاست ؟

با صدای ترسیده اهورا هول ورم داشت

-پیداش کردم

با صدای بلند یه غریبه ترسیدم

-فرار کن اهورا فرار کن

با صدای انا به خودم اومد بعد صدای نفس نفس زدن اومد انگار داشت می دویید

-قربان پیداشون کردم توی جنگلن تا اونجا نیم ساعت وقته

-بریم

سریع سوار ماشین شدیم

اهورا :

لعنتی پیدام کرده بودن نمی دونستم کجام همین جور می دوییدم .

صدای اون ادما رو می شنیدم تلفتو به خودم می فشردم

part104#

اهورا :

همونجور می دوییدم . برگشتم دیدم گمم کردن سمت یه درخت رفتم و سعی کردم ازش برم بالا به اندازه کافی که رفتم بالا تلفنو نگاه کردم تماس وصل بود

اروم گذاشتمش زیر گوشمو صداشون کردم

-ددی ؟ مامی ؟

صدای هوا می امد انگار سوار ماشین بودن

-اهورا خوبی ؟

-اوهوم قایم شدم

-همونجا بمون داریم می ایم باشه

-باش

-آفرین پسر خوب جایزه میدم بهت

با صدای چند نفر به پایین نگاه کردم چندتا مرد کت و شلواری بودن

اب دهنمو قورت دادم و انگشت شصتمو توی دهنم بردم و مکیدمش

-لعنتی ارباب بفهمه پیداش نکردیم می کشتمون

-لعنتی

خودمو بیشتر چسبوندم به تنه درخت

-داره می اد این سمت

-سلام آقا

کمی بعد دیوید جلوی دیدم قرار گرفت

-پیداش کنین سریع

دستشو برد توی موهاشو سرشو بالا اورد همانا و دیدن من روی شاخه درخت همانا

-کوچولوی بد بیا پایین

اومد پایین درخت ایستاد

-بیا اهورا بیا دعوات نمیکنم

سرمو تند تند تکون دادم که نه

-اهورا بیا پاین تا سه وگرنه خودم میام .

اشکام می اومد لعنتی چیکار کنم

به گوشی نگاه کردم خاموش شده بود دکمه شو زدم روشن نشد

چه غلطی کنم حالا

-یک .....دو.....سه نمیای؟ باشه برو بالا

-چشم آقا

بلندتر گریه کردم اون یارو غوله داشت می امد بالا .

خودمو عقب کشیدم که پامو توی چنگش گرفت

-نکن توروخدا ولم کن

part105#

اهورا :

تنه درختو بغل گرفتم زورش نرسه

-بیا پایین اهورا

سرمو به معنای نه تکون دادم و اشکای بیشتری از چشمام ریخت نفهمیدم چیشد فقط فهمیدم اون بادیگارد محکم کشید منو از اون فاصله بلند داشتم می خوردم زمین که توی بغل دیوید افتادم و باهم افتادیم زمین ضربه بدی بود سریع بلند شدم در برم که مچ پامو دیوید گرفت .

-بیا اینجا بیبی بوی تخس

دوتا دستامو با دستاش قفل کرد و اون غول بیابونی یه دستمال جلوی دماغم گرفت سعی می کردم نفس نکشم ولی با چنگی که به التم زد نفس عمیقی کشیدم و چشمام بسته شد

دیوید :

توله سگ از دست من فرار می کنی حسابتو می رسم بلند شدم و توی بغلم گرفتمش و سمت جاده رفتم و توی صندلی عقب گذاشتمش درو بستم

خودمم پشت رول نشستم و حرکت کردم بی شک با اون عوضی ها تماس گرفته دارن میان اینجا سریع حرکت کردم سمت تهران یک ساعت بعد نگه داشتم از داشبورد سرنگ و داروی خواب اور برداشتم

و تزریق کردم بهش تا خوابش سنگین تر بشه دوساعت بعد جلوی یه در عمارت مخفیم رسیدم

در عقبو باز کردم پسر شیطونمو بغل گرفتم و سمت زیر زمین رفتم واردش شدم و در اتاقو مخصوصو با رمز باز کردم وارد اتاق شدم .

سمت قفس گوشه اتاق رفتم و داخل قفس گذاشتمش

part106#

دیوید :

روی مبل نشسته بودم و فکر می کردم

چطور کاری کنم هوروش بی خیال اهورا بشه .

مدت زیادی باهم نبودن پس فقط وابستگی ایجاد شده .

توی فکر بودم چه کار کنم ؟

اهورا رو عمرا بدمش به اونا .

فهمیدم نیشخندی زدم

هوروش :

به اون قسمت جنگل رفتیم ولی هر چی گشتیم اهورا نبودش لعنتی

انا اخماش توی هم بود

-برمی گردیم

با صدای ارشام به انا نگاهی کردم

پشتشو به ما کرد و سمت ماشین رفت

لعنتی .

یک ساعت بعد :

توی اتاق داشتم فکر می کردم چکار کنم که گوشیم زنگ خورد دیوید بود .

فورا برداشتم

-اهورا کجاست عوضیی ؟؟

-سلام هوروش خان

-ببین دی...

-دو دیقه ساکت باش

نفس عمیقی کشیدم

-بگو

-حالا خوب شد دو تا راه دارم برات

یک اهورا رو بهت می دم ببریش ولی به خاطره گندات انا ولت می کنه دشمنت کی بود اهان ؟ داروه ..هه..اونم می خواد بکشتت بی شک یکیشونو ازت می گیره یا شایدم هر دو

اخمام رفت توهم

-دو کاری می کنم اون هرزه اعتراف کنه که بچه تو نیست می دونم که می دونی بچه مال تو نیست اینجوری انا می مونه پیشت و داروه می گم کیه ؟ و راحت از شرش خلاص بشی سهام های شرکت انا رو و هم بتون بر می گردونم

چی ؟سهاما کار دیویده ؟؟ هنگ کرده بودم

-اسم شریکای داروه رو هم بهت می دم ولی در قبالش اهورا برای من

.

می تونی یه لیتل دیگه بیاری راحت ،

قطع می کنم دو ساعت دیگه بهت زنگ می زنم یکی از این دوتا رو انتخاب کن میل خودته عزیزم .

گوشی رو قطع کرد ، چکار کنم من ؟

به سمت اتاق کنار که انا توش بود رفتم روی تخت نشسته بود و نفس های عمیق می کشید

با دیدنم نگام گرد

-چیشده ؟؟

تماسی که با دیوید داشتم رو ضبط کرده بودم برای انا گذاشتم هر دقیقه اخماش توی هم می رفت

-چکار کنیم حقیقت گفته داروه خطرناکه بی شک..

-منظورت این نیست که اهورا رو بدیم بهش که ؟؟

-ما مدت کوتاهی با اهورا بودیم و ..

-هه چرت نگو هوروش اهورا الان به ما نیاز داره

-بی شک دیوید نمی زاره بهش بد بگذره . دوسش داره که نگهش داشته اهورا نقطه ای بود که تورو به من برگردوند ما می تونیم بازم لیتل بگیریم

زمان زیادی با اهورا نبودیم تنها حس بینمون وابستگیه .

-باید فک کنم

-دو ساعت...

-نیم ساعت وقت بده هوروش این مسئله‌ی زندگیمونه باید منطقی تصمیم بگیریم احساسمونو باید بکشیم مثل وقتی تو خلافکار بودی منم صاحب شرکت هام بودم .

-اوکی

part107#

دیوید :

منتظر بودم خدا خدا می کردم خودشون با دستای خودشون اهورا رو بدن بهم از مانیتور روبه روم نگاه صورت اهورا کردم توله گرگم بیدار شده بود .

با چشمای گشاد شده اطرافو می دید با فکر به چیزی پیامی به هوروش دادم

(فردا ساعت ۱۰ صبح بیا به ادرس( ) تصمیمتو بگو)

بلند شدم شلوار چرمی رو از داخل کمدم برداشتم تن کردم یه پیراهن مشکی برداشتم بعد از تن کردنش دوتا دکمه بالاش رو باز گذاشتم استینامو تا زدم که برجستگی رگ های بازوم قشنگ دیده شد بلند شدم و سمت زیر زمین رفتم اتاق مجهز با تمام امکانات بود درو محکم بستم که اهورا توی جاش پرید

سمتش رفتم

-اینجا چی داریم یه توله گرگ وحشی که از دست صاحبش فرار کرده هوم ؟

با لحن ترسناکی گفتم که چشمای قشنگش گرد شد

-دیوید !

اخمامو توی هم کردم و روی پام نشستم قفس کوتاه بود و اون نیم خیز بود

-نشنیدم درست بگو کلمه رو ؟

-دی....توروخدا اذیتم نکن

-فقط قراره تنبیه بشی پسرکم یسری قوانینو یادت بدم

در قفسو باز کردم دستشو کشیدم تقلا کرد بیرون نیاد ولی زور من بیشتر بود به خودم چسبوندمش و سرشو بوسیدم ارومش کنم

بلندش کردم روی تخت که فقط یه ملافه قرمز روش بود گذاشتمش

با چشمای گردش نگام می کرد دستاشو به دو طرف تخت بستم خم شدم لباشو بوسیدم

-نترس باشه

-ولم کن می خوام برم اذیتم نکن

اخمامو توی هم بردم پس مهربونی جواب نمی ده از توی کشو یه گردنبند بیرون کشیدم که روش نوشته بود

(Very bad boy)

اروم سمتش رفتم و دور گلوش بستم خوشگل شده بود گگ مشکی رنگو برداشتم خواستم توی دهنش ببرم که دهنشو چفت کرد و روشو برگردوند

محکم فکشو فشار دادم آخی گفت که بلافاصله گگ توی دهنش فرو کردم

ترسیده بود ولی تخس توی چشمام زل زده بود .

سمت وسایل دیگه رفتم

اهورا :

دلم می خواست گریه کنم ولی نباید ضعف نشون بدم .

سمت میز رفت

part108#

اهورا :

از داخل کشو یه پلاگ مانند برداشت که بلند بود و برجستگی های زیادی روش بود بعد از اون یه طناب برداشت اومد سمتم پاهامو جمع کرد و ساق پامو به رونم بست با هر دو پام اینکارو کرد با ترس نگاش می کردم خدا خدا می کردم اون کارو نکنه روان کننده برداشت روی سوراخم ریخت اون پلاگه که اسمشو نمی دونستم ولی قیافش ترسناک بود و به سوراخم نزدیک کرد و اولین برجستگی رو وارد سوراخم کرد هقی زدم کوچیک بود درد نداشت ولی من می ترسیدم

دومی رو که کمی بزرگتر بود و وارد کرد سومی از دومی هم بزرگتر واردم کرد .

هق هق میکردم لعنتی درد داشت وقتی کامل واردم کرد از جیبش یه رینگ برداشت روی التم بست .

هق هقی از دردش کردم

دیوید :

دلم طاقت نمی اورد گریه کنه ولی باید تنبیه می شد . ساق پاشو باز کردم بالا بردم

-وای به حالت زانوت خم بشه بیشتر می‌زنم فهمیدی پسر بد؟؟

سرشو تکون داد

-خوبه

پدل رو بالا بردم.ضربه اول نه محکم نه اروم به لپ چپ باسنش زدم که لرزید

دومی رو محکم تر زدم همین طور تا ۱۵ تا زدم سرمو که بالا اوردم لرزش پاش و چشمای سرخشو دیدم از بقیه تنبیه اش صرفه نظر کردم باسنشو مالیدم و پاشو اوردم پایین گگ رو باز کردم که صدای هق هقش بلند شد اروم کنارش نشستم فکشو ماساژ دادم

-بگو چی یاد گرفتی تا دیگه تنبیه نشی!؟

چیزی نگفت که التشو چنگ زدم.

-ایی!!

-بگو اهورا !

-ف...فرار نکنم.

-دیگه؟

-د...هق...ددی..هق صدات کنم.

رینگو اروم باز کردم و با التش بازی کردم

-آه.

-جان پسر قشنگم دوست داری بیای ؟

مظلوم سرشو تکون داد که سرعتمو بالا تر بردم که با آه عمیقی ارضا شد. دستاشو باز کردم جاشو ماساژ دادم و بوسیدم .

بلند شدم پایین پاهاش نشستم اروم برشگردوندم که توی خواب ناله کرد.

پلاگو اروم اروم کشیدمش بیرون به سوراخ سرخش پماد مالیدم . باسنش که کمی بنفش شده بود و چرب کردم برشگردوندم تنشو که با ابش کثیف شده بود تمیز کردم ملافه تمیزی بیرون کشیدم دور اهورا

پیچیدم و رفتم بیرون وارد عمارت شدم و سمت اتاقم رفتم روی تخت خوابوندمش.

از چمدون داخل اتاق که مخصوص اهورا اماده کرده بودم پوشک و پودر بچه بیرون کشیدم و سمت اهورا رفتم و پوشکش کردم کنارش روی تخت خوابیدم و محکم بغلش کردم

part109#

دیوید :

صبح هل و هوش ۹ بیدار شدم اهورا خواب بود .

خم شدم لب صورتیشو بوسیدم .

نفس عمیقی کشیدم بلند شدم یه شلوار لی با یه بلیز سفید پوشیدم برگشتم که دیدم اهورا بیداره با ترس هم زل زده بهم .

لبخند گرمی بهش زدم و سمتش رفتم

-صبح بخیر پسرک شیرینم

-س...سلام

-بلند شو صبحونه بخور باید چیزی رو ببینی

با چشمای گنده نگام می کرد .

اروم بلند شد نشست

-اویی

باسنش درد می کرد مثل اینکه با صدای در اهورا رو دراز کردم خوابوندمش و پتو روش کشیدم درو باز کردم سینی صبحانه رو گرفتم درو بستم .

سینی رو روی تخت گذاشتم

-بلند شو قندک

اروم بلند شد لقمه می گرفتم براش تا بخوره هر چند تا اخم نمی کردم نمی خورد

بلند شدم از چمدون بلیزو شلوار بیرون کشیدم بعد پوشک طرح دار .

سمتش رفتم سینی رو زمین گذاشتم

خوابوندمش

دستمو روی پوشک گذاشتم با اخم نگاش کردم

-بجنب

با حرفم ابدهنشو قورت داد و زیر دستم خیس شد .

پوشکو عوض کردم و بلیز و شلوارو تنش کردم ساعت ۱۰ بود و بی شک انا و هوروش رسیدن .

لبتابمو برداشتم و وارد دوربین اتاقی که قرار بود حرف بزنیم شدم

سمت اهورا گرفتم

-صداشو زیاد می کنی نگاه می کنی این دوربین اتاق روبه روییه .

در زده شد و دو تا بادیگاردها اومدن داخل

با دیدنشون ترسید

-کاریت ندارن یعنی جرعتش ندارن پس پسر خوبی باش فیلمو ببین !!

-چ..چی هست ؟

-الان قراره ببینی!

و بلند شدم و در اتاقو قفل کردم از پله ها رفتم پایین هوروش و انا روی مبل ها نشسته بودن و اخماشون توی هم بود با دیدنم بلند شدن.

-بیاین!

دوباره سمت اتاقی که اهورا داشت نگاش می کرد رفتیم وروی مبلها نشستیم

-خب تصمیمتون رو بگید اهورا رو بدم بدون هیچ اطلاعات اضافی و بی شک در خطر افتادنتون یا

کمی مکث کردم

-اسم اصلی دشمنتون و اون زن حامله او سهام های شرکتتون و امتیازاتتون ؟هوم؟

هوروش به انا که عجیب ساکت بود نگاه کرد نفس عمیقی کشید

-گزینه دومت ولی ...لطفا مراقبش باش

-یعنی قبول که اهورا برای من شه و دیگه سمتش هم نیاین !و نگران نباش من دوسش دارم!

کمی مکث و بعد

-قبوله

-خب سهاما رو بر می گردونم اسم دشمنت چیه هوروش ؟

-د..داروه

-برعکسش کن

از توی ظرف رو به روم شکلات کاکائویی برداشتم

-چی؟

روکش شکلات رو برداشتم!

-اسم داروه رو از ته بخون .

-ه..هوراد

شکلات رو جوییدم.

-اومم باهوش کی بودی تو؟

شکلاتو قورت دادم

-پسر عموت!

با قیافه های وا رفته نگام می کردن

بلند شدم

-روز خوش خانم و اقا باید برم به پسرم سر بزنم!!

از اتاق اومدم بیرون .

و وارد اتاق خودم شدم از پنجره دیدمشون که از عمارت رفتن بیرون .

حالا اهورا برای منه!!

part110#

اهورا :

با اخم به لب تاب نگاه کردم با دیدن هوروش و انا لبخند ذوق زده ای کردم .

اومدن ببرنم اخ جوورنمی جون .

ولی با شنیدن حرفاشون هنگ کردم چی ؟ دیوید که رفت

به در اتاق نگاه کردن پس چ..چرا نگفتن نمی دَنَم بهش .

با شنیدن حرفاشون دوهزاریم افتاد.

اهی کشیدم بلند شدم سمت حموم رفتم

-کجا می رین جناب ؟

با چشمای سرخم نگاشون کردم

-به تو چه مرتیکه .

در حمومو باز کردن و درشو قفل زدم

اشکام می امدن یعن...ی چی ؟

منو فروختن رفتن! وات د فاک ؟؟

به اینه نگاه کردم چشممو سوق دادم سمت ریش تراش برداشتمش محکم کوبیدم به اینه صداش بلند بود ولی شکست تیکه هاش ریختن زمین صدای در زدن اومد اون دوتا بادیگارد داشتن صدام می کردن یه تیکه برداشتم و روی زمین نشستم

چرا هیچکس نمی خوادم ؟

چرا کسی دوسم نداره؟؟

چرا همه ازم خسته می شن ؟؟؟

اون عوضی چهار ماه !!!

اینم از اینا دو هفته و خورده ای !!!!

تیکه اینه رو توی مشتم فشار دادم روی مچ دستم گذاشتمش خواستم ببرمش که در با صدای بدی باز شد خواستم تا قبل از اینکه کسی جلومو بگیره بکشمش رو دستم که کسی دستمو چنگ زدو دور کرد بعد محکم بغلم کرد.

اشکام بیشتر اومدن کم کم همه صدا ها دور شد و چشمامو بستم

دیوید :

توی فکر بودم که صدای شکستن اومد از اتاق خارج شدم بادیگاردم سریع اومد سمتم

-اقا رفتن توی حموم بعد صدای شکستن..

نزاشتم حرفش تموم بشه سریع رفتم داخل اتاق و محکم کوبیدم به در حموم که باز شد با دیدن کاری که اهورا خواست بکنه با عصبانیت رفتم سمتش و مچ دستشو گرفتم و محکم بغلش کردم

-اروم باش بابا اروم باش قربونت برم من

part111#

هوروش :

عصبانی بودم انا ناراحت بود سرشو تکیه داده بود به صندلی با ارشام دعوامون شده بود و رفته بود خونش

توی فکر بودم که یهو یکی پرید جلو ماشبن و بعد جیغ انا

سریع پیاده شدم یه پسر کوچیک بود سرش خونی بود بلندش کردم صندلی عقب خوابوندمش و حرکت کردم سمت بیمارستان .

-خدای من چه کار کردی هوروش ؟؟

-انتظار داری ولش کنم بمیره ها ؟؟؟

انا چیزی نگفت وارد بیمارستان شدیم پسرو تحویل کادر درمانش دادم به یکی گفتم بمونه پیش پسره خودمون هم سمت فرودگاه روندم

دیوید :

اهورا رو روی تخت اتاق خودم خوابوندم سرم تقویتی برداشتم و سوزنو توی دستش فرو کردم که ناله ریزی کرد

-جانم نفسم ببخشید نباید می دیدیشون حالت بد شد نفس ددی !!

خم شدم لباشو بوسیدم .

سرمو بالا اوردم دیدم چشماشو باز کرده لبخندی بهش زدم که چشماش بارونی شد

کنارش دراز کشیدم و پتو رو روی خودمون انداختم موهاشو نوازش کردم،که اشکش چکید

-ولم کن

-دیگه نه !

-ازت متنفرم

-می دونم

-دوست ندارم !

-می دونم!

-توهم ازم خسته می شی!!!

-عمرا !

-چرا نگفتی می دونم؟

-چون اشتباهه من خیلی وقته در بند عشقتم نگات برام خواب و خوراک نذاشته ، از دور نگات می کردم می گفتم نیام جلو خوشی الان ولی نشد اونا توی خطر بودن یه دشمن بزرگ داشتن که دستور مرگتو داده بود من عمرا نمی تونستم عقب بشینم و نگات کنم پسر کوچولوم اومدم تا مراقبت باشم من خودخواهم !

-ولم ...هق.. کن

part112#

دیوید :

محل ندادم و محکم تر بغلش کردم که اخر سر چشماشو بست و خوابید .

منم شقیقه شو بوسیدم کنارش خوابیدم .

انا:

برگشتیم خونه ولی عمارتمون دیگه پامو تو اون اپارتمان نمی زارم تمام وسایلشو رد کردیم بره طوطیشو ولی براش فرستادم نزاشتم هوروش بفروشتش .

رفتم داخل اتاقم وارد حموم شدم و دوش گرفتم

فردا صبحش مثل دوتا مرده متحرک شده بودیم هم من هم هوروش اول رفتیم شرکتامون ، سهاما کامل برگشته بودن و من دوباره شده بودم انای سرد ۵ سال پیش که فقط هوروش و داشتم .

اهورا :

صبح که بیدار شدم دیوید بغلم کرده بود و خوابیده بود نفس غمگینی کشیدم و از زیر دستش فرار کردم

اروم درو باز کردم رفتم طبقه پایین عمارت حالم زیاد تعریفی نداشت ، گشنمم بود.

داشتم رد می شدم که صدای اشنایی شنیدم

-فاک به زندگی

سریع رفتم سمتش با دیدن چنگیز جیغ شادی کشیدم رفتم سمت قفس

-چنگیز جونممم

از قفس درش اوردم ، روی شونم نشست خنده ی بلندی کردم طوری که کل غصه هام رفت

-سلام عشق ددی

با صدای دیوید توی جام پریدم پشتم ایستاده بود

اخمی بهش کردم رومو برگردوندم

اومد سمتم و دستشو دور کمرم انداخت

-پرنده ی قشنگی داری اسمش چیه ؟

محل ندادم

-حیف شد می خواستم با فندق دوست بشه از تنهایی دراد .

-فندق ! کو ؟؟

با حرفم لبخندی زد و دستمو کشید

-اول صبحانه

-نمی خوام

-می دونستی پسرهای بد تنبیه میشن

محلش ندادم

part113#

دیوید :

به این مثلا قهرش و بی محلیش خندم گرفته بود پسر کوچولوی من زیادی حساس بود حالا حالا ها زمان میبرد دلشو بدست بیارم ولی کار دیروزش ...

بعد از اینکه با دعوا و اخم من صبحانه خورد دستشو گرفتم بردم اتاق قبلی که توش بود و گذاشتمش روی تخت طوطیشو گرفتم گذاشتم اون سمت اتاق روی میز ، پلاگو برداشتم و سمتش رفتم با اخم کنارش نشستم و فکشو توی دستم گرفتم

-کار دیروزت حماقت بود و ددی خیلی ناراحت شد

-به تخم سمت چپم

خیلی ریلکس جواب داد

-خب زمان تنبیه بیشتر شد

قشنگ چشمای خوشگلش گرد شد

به پشت خوابوندمش که تقلا کرد محکم زدم روی باسنش

- اهورا تکون نخور .

با لحن سردی گفتم که ساکت بشه .

ملافه ها رو توی دستش مچاله کرد

-نکن می ترسم

اروم زمزمه کرد

-وقتی اون کار احمقانه رو کردی من ده برابر ترسیدم

پوشک و شلوارشو تا زیر باسنش پایین کشیدم .

پلاگو توی دهنش بردم

-خیس کن دردت کم بشه

با ترس خیسش کرد

-خوبه پسرم

بردمش دم سوراخش گذاشتمش

اروم هلش دادم داخل

-آیی

-تموم شد عشقم تموم شد .

شلوار و پوشکشو درست کردم

سرشو بوسیدم

توی بغلم خوابوندمش و تکونش دادم

-هیس جانم قشنگم ، جانم پسرم گریه نکن بابایی گریه نکن

کمی که گذشت اروم شد

-میخوام به یکی زنگ بزنم .

قبل از اینکه حرفی بزنم گفت

-به ارشام مطمئنش کنم در خطر نیستم مطمئنم حالش بده گوشیتو بده .

نفس عمیقی کشیدم چشمای خیسشو بوسیدم .

گوشی رو دادم دستش

-مرسی

اروم زمزمه کرد و شماره گرفت گوشی رو گرفتم گذاشتم روی بلندگو

-بله ؟

-الو سلام داداش

-اهورا پسر نصفه عمرم کردی کجایی بیام دنبالت

-جام امنه خوبم

-زر نزن پیش اون عوضی هم بودی گفتی خوبه پیش هوروش هم گفتی خوبم کجایی ؟

اون عوضی که گفت کی بود ؟ اخمام به شدت رفت توهم

-داداش باور کن حالم خوبه من دیگه باید برم

-اهورا ...

گوشی رو قطع کرد

با ترس به اخم های توهمم نگاه می کرد

-اون عوضی که گفت . کی بود ؟

part114#

اهورا:

ابدهنمو قورت دادم الان بگمش یا نگمش هر دو حالت می کشتم

-ن..نمی..دونم

-اهورا !

-خب...اون ..

یهو یادقبلا و خیانتش افتادم چشمام پر شد

-ولم کرد

بلند زدم زیر گریه !هل کرد خواست بغلم کنه دستشو گذاشت رو باسنم که جیغ فرا بنفشی کشیدم.

-ببخشید نفسم جان جان هیس بگو کیه برم بکشمش

-نمخوام

-اهورا اسم و فامیل بده می خوام بخاطر ازار دادنت بکشمش

الان این جدیه !

-برو بابا راستی اممم چیزه فندق گفتی کو دروغ گفتی

اخماش باز شد

-الان می برمت نشونت می دم بلند شو

یس حواسش پرت شد

-ولی بعدا اسم اون عوضی رو می گیرم

مهلش ندادم

-بیا چنگیز

-چنگیز اسمشه

-نخیر م

چنگیز اومد رو دوشم

-فاک به زندگی

خنده ی ارومی کردم

-بیا خودشو معرفی کرد

-فندق من باهوش تره

-نخیرشم

-بریم ببین !

-بریم بریم

اولین قدمو گذاشتم که درد پلاگو حس کروم نامحسوس کل اجدادشو باد دادم !

part115#

اهورا :

وارد اتاقی شدیم که خالی بود و یه قفس گنده داشت که طوطی سبزی توش بود

-فندق

-سلام سلام سلام سلام

-زهر مارررر

-اهورا بی ادبی نکن

-رو اعصابه ، چندتا کلمه بلده ؟

-همین سلام

-برو بابا چنگیزم دوتا از کلمات زیباتو نشونشون بده کرک و پراشون فر بخوره

-فاک به زندگی...کثافت...خاک برسرت

-حال کردی؟

سرشو به دو طرف تکون داد چنگیز و توی قفس گذاشت

-میای یا می مونی؟؟؟

-می مونم .

رفت اخیییششششش .

رفتم قفسو باز کردم دوتاشون اومدن بیرون

شروع کردم بازی با هاشون

* دو هفته بعد

هوروش :

دو هفته بدون اهورا گذشت سعی می کردم فراموش کنم با زنگ گوشیم تلفنو برداشتم

-می شنوم

-قربان پسره به هوش اومده .

-کدوم ؟

-همون که تصادف کردین باهاش

-خب خوانوادش

-نداره قربان

-چی؟

-جزو کودک کار حساب می شه ۱۶ سالشه و دکترا متوجه شدن بیماری قلبی زمینه ای داشته الان قلبشم مریض شده قربان !چکارش کنم الان؟

کمی فکر کردم

-بیارش اینجا

-چشم

شاید تو جای اهورا رو توی دلمون گرفتی

سرمو به پشت صندلی تکبه دادم چشمامو بستم

با دوباره زنگ گوشی

part116#

هوروش :

امروز پسره میاد میخوام ببینم چطوره اگه خوب بود لیتلم میکنمش اگه نه که براش کار اینجا جور می کنم زیر بال و پرم می گیرمش .

اهورا :

دیروز با دیوید دعوای بدی کردم قولم داده یه هفته طرفم نیاد بهترررر انگار از خدامه .

لباس مناسب پوشیدم رفتم پایین به پایین پله ها رسیدم صدای نازک زنی اومد ایستادم .

-نه اونو با احتیاط ببر بالا مردک .....دیویدم نیست ؟

-نه خانم

اوق دیویدم . نمدونم چرا عصبی شدم از حرفش .

یه دختره جوون وسط سالن ایستاده بود و هی به خدمتکارا امر و نهی می کرد تا همه رو پی کاری فرستاد فقط چهار نفرو برای گرفتن وقت سالن و مزون ارایشگاه و ناخن فرستاد می خواد چکار کنه .

اخرهم به تنها چمدون داشت نگاه می کرد بادیدن من بلند گفت

-هوی پسره احمق به چی نگاه می کنی ؟ بیا اینو ببر بالا دیوید جان بیان می گم پدرتو دراره ها .

یه تای ابرومو انداختم بالا اوهو بیا

ولی با فکری پوزخندی زدم سمتش رفتم دسته ی چمدونو کشیدم

-نه بابا خانم توروخدا از نون خوردن نندازم .

-بهت رحم می کنم چون خواهش کردی .

پوزخندی زدم به اندازه کافی که بالا رفتیم از پله ها ایستادم

-چی شد بیار دیگه .

-اوخ .... از دستم ول شد

چمدونو پرت کردم زمین

-چنگیییززززز

چنگیز توی حال ولو بود . پرید اومد روی دوشم

دختره با دهن باز نگام می کرد دستمو روی پیشونیم گذاشتم و اوردم پایین

-بای مادام .

دختره فک کرده کیه ؟

از در خونه اومدم بیرون اجازه نداشتم برم بیرون خونه دلم تنگ بود

-هی ! فاک به زندگی چنگیز فاک به زندگی .

part117#

هوروش :

پسره اومده بود ، بیرون اتاق بود نفس عمیقی کشیدم در زده شد و پسر ۱۷ ۱۸ ساله ای وارد اتاق کارم شد .

-س....سلا...م

-سلام پسر خوب بشین

-م...مرسی

سریع نشست . سرش باندپیچی شده بود

کنارش نشستم موهاشو نوازش کردم در یهو باز شد و انا اومد داخل

-اوه اومدی

به انا راجبش گفته بودم با اینکه مخالفت کرد ولی با کلی حرف و دلیل قبول کرد یک بار شده ببینتش

-س..سلام ..خ..خانوم

-سلام کوچولو اسمت چیه ؟

-طاها

انا روبه رومون نشست

-چه اسم قشنگی داری .

لبخندی به پسر زد لبخندی که بعد اهورا کم شده بود .

برگه رو از پوشه بیرون کشیدم روبه روش گذاشتم

-می تونی با امضا و قبول این ، زندگی بهتری داشته باشی .

انا با اخم نگام کرد

-هوروش تو..

-بیرون حرف بزنیم

-اوکی

-تا تو بخونی تمام برگه هارو ما هم میایم .

بعد از کلی حرف زدن و قول دادن بلاخره انا قبول کرد .

وارد اتاق شدیم پسره با ترس نگامون کرد

-م...من جواب دادم این تستو و ....شما که اذیتم نمی کنین

-معلومه که نه

سمتش رفتیم و تستو نگاه کردم

-لیتلی اوه پت

-واقعا عالیه پت چی ؟

-خودت بگو پسر مطمئنم توی برگه ها بوده چه پتی رو دوس داری ؟

-م..من ...خب....س..سگ دوس دارم

-اومم خوبه انا ببرش عمارت لطفا امروز و بی خیال کار شو

-نمی گفتی هم بی خیالش می شدم .

دست پسر کوچولو رو گرفت رفتن بیرون

گوشیمو بیرون کشیدم و ساعتو نگاه کردم ۵ بود الانا بود زنگ بزنه

با صدای زنگ گوشیم نیشخندی زدم نمی خواستم اینطور باشم خودش خواست

-بگو

-قربان کار گذاشتم

-کجاست ؟

-عصرونه می خورن

-اوکی

-قربان رمزش همونه بزنین کنترل میاد دستتون

-اوکی دستمزدت واریز شده

-ممنون قربان

گوشی رو برداشتم به هوراد زنگ زدم

part118#

هوروش :

همونطور که منتظر بودم رمزو وارد لب تاپ کردم

با خودم زمزمه کردم تو یکی از دلایلی که اهورا رو دادم عوضی

-الو سلام پسر عمو چه عجب یاد ما کردی؟

با صدای نیشخندی زدم

به لبتاپ که خواستار زدن دکمه اینتر بود نگاه کردم

-ولی تو مثل اینکه خیلی وقته به یاد ما هستی هوراد جان اوه نه داروه عزیز .

-پس فهمیدی

نیشخندشو احساس کردم

-بهای سنگینی دادم براش

-باید می مردی هوروش زود فهمیدی

-ولی برعکسه

دکمه رو زدم که صدای انفجار و بوق پشت سرهم

با انگشتم چشمامو مالیدم لعنتی

بلند شدم پیش پسره برم باید به زندگیم سر و سامون بدم دیگه نمی زارم کسی به محدوده خوانواده ام نزدیک بشه .

اهورا :

تا اومدن دیوید توی باغ چرخیدم با صدای موتور ماشین سمت خونه حرکت کردم خواستم به دیوید سلام کنم که دختره ی چندش پرید بغلش

-سلام عزیزم

نمی دونم چرا بدم اومد آه آه چندش اوق ، عزیزم ؟

-سلام هرانوش چیزی شده اومدی ؟

-اومم دلم تنگت بود

اون دختره رو از خودش دور کرد

-ممنون

سمت خونه حرکت کرد با دیدن من لبخند گرمی زد و سمتم اومد ولی انگار که قولش یادش اومده باشه فقط سلام داد و از کنارم رد شد

-اوه اینحایی پسره ی گستاخ ، دیوید این پسره ی هرزه بهم بی احترامی کرد .

با شنیدن کلمه هرزه اخمام به شدت توهم رفت از خشم بدنم میلرزید یهو توی آغوشی فرو رفتم دیوید بغلم کرده بود و دستاشو دو طرف سرم گذاشت و سرمو به یقه ش فشار داد

-حتما آزاری بهش رسوندی اهورا پسر خوبیه و در ضمن ،

لحنش جدی و خشک شد

-فقط کافیه یه بار دیگه اون کلمه ی احمقانه رو راجبه پسرک من به کار ببری تا بلایی سرت بیارم خودتو نشناسی هرانوش .

بعد دستشو رو باسنم گذاشت و بلندم کرد و وارد خونه شد .

اخمم محو شده بود از پله ها رفت بالا گذاشتم روی تخت

part119#

دیوید :

دختره ی احمق به چه اجازه ای به الماس من میگه هرزه نکبت هوفف

.

اهورا رو روی تختش نشوندم و موهاشو ناز کردم سرش پایین بود و اخماش توی هم

-ببخشید

اروم زمزمه کردم سرشو بالا اورد با دیدن چشمای خیسش قلبم ایستاد لباش از بغض می لرزید

-ددی بره دعواش کنه هوم برم دعواش کنم پسرم هوم ؟ برم عسلکم شیرینم ؟

-من پسرت نیستم هفتاد بار

-بخوای نخوای مال منی اهورا من ادم خودخواهیم .

از اتاق بیرون رفتم فک کرده اخمشو وقتی هرانوش بغلم کرد ندیدم هر چند بخواد پنهان کنه نسبت بهم بی میل نیست اصلا .

از پله ها اومدم پایین تا به اشپز بگم غذا رو زودتر اماده کنه

-عمو گفت بیام تا بهتر باهم کنار بیایم تا بعدا توی زندگیمون....

دستمو بردم بالا تا خفه شه

-زندگیمون !؟ فکر کردم نامزدمو دیدی و بی خیال شدی

-ن...نامزد چی می گی هیچ دختری یا زنی اینجا نیست بقیه خدمتکارن .

رفتم سمتش خم شدم که قشنگ ترسید

-من گی ام

با نیشخند ازش دور شدم

-می دونم

با تعجب برگشتم سمتش . یک قدم سمتم اومد

-حتی میدونم گرایش داری منم دارم می تونیم زوج بی نظیر..

-نفهمیدی دقیق دیگه ب....

-تو ددی هستی منم گرایش لیتل دارم می تونیم باهم وارد رول بشیم و خب باهم زندگی کنیم اینطور پدر هم خوش...

-چی ؟

با صدای ضعیف اهورا برگشتم سمتش با اخم به هرانوش نگاه می کرد

part120#

دیوید :

برگشتم سمت اهورا و سمتش رفتم کشیدمش توی بغلم و لباشو بوسیدم

-احتیاج به لیتل ندارم وقتی خودم یه خوشگلشو دارم .

هرانوش دستاشو مشت کرد .

-چطور..

-بسه برو اتاقت و به پدرت بگو شراکتمون تمام شده

-تو نمی تونی .

-حالا که تونستم

دستمو زیر باسن اهورا بردم و بلندش کردم

-نکن دیوید

اروم زمزمه کرد

-فقط تا در اتاقت

ارومتر گفتم

-باشه

طاها :

دو روز از قبول کردن اون قرارداد می گذشت اخلاق خوبی داشتن باهام ولی هنوز چیز خاصی رو باهم تجربه نکرده بودیم انگار یه چیزی مانعشون میشد بخوان باهم رابطه داشته باشیم من دوست داشتم پوشک بشم تنبیه بشم و از اون لذت هایی که با تحقیق کردنم توی این دو روز فهمیدم لذت ببرم ولی خب فقط توی یه اتاق عروسکی با لباسای عروسکیم .

با فکر چیزی لبخند شروری زدم من این زندگی که می تونه خوب باشه رو از دست نمیدم سختی زیاد کشیدم الان دیگه نوبت منه زندگی کنم .

بلند شدم و ماژیک های رنگی رو برداشتم انا توی اتاق کنار خواب بود و هوروش نیم ساعت دیگه می اد یواشکی از داخل اشپزخونه سطل کش رفتم و توی حموم پر اب کردمش گذاشتم توی اتاق ددی و مامی پاور چین پاورچین سمت مامی رفتم و در ماژیکو باز کردم با لطافت تمام صورتشو رنگی کردم بعد یه صابون از حموم اتاق خودم برداشتم و توی اب حلش کردم و سطل ابو خیلی اروم ریختم روی زمین

خب دیگه چکار کنم ، اررره سمت اشپزخونه رفتم و تا اشپز رفت بیرون از داخل یخچال تخم مرغ گرفتم سمت اتاق رفتم

part121#

طاها :

تخم مرغ ها رو بالای در با احتیاط گذاشتم با صدای خسته نباشید گفتن خدمتکار فهمیدم ددی اومده ، خب بدبخت شدم کجا قایم شم سمت تخت رفتم و زیرش قایم شدم انا قرص خورده بود برای همین خوابش عمیق بود .

در باز شد و تق تخم مرغ روی سر هوروش شکست و عربده زد از ترس ریز ریز خندیدم .

تخت صدا داد پس مامی بیدار شد با عربده دوباره ددی فهمیدم از قیافه مامی ترسیده سخت بود کنترل خودم برای نخندیدن .

-طاهاااااااا

با عربده ددی پریدم که کلم خورد به بالای تخت و گریه م گرفت بلند زدم زیر گریه ددی هل شده کشیدم بیرون و توی بغلش گذاشت دستمو از روی سرم گرفت و وارسیش کرد

-هیس هیچی نیست شیطونک هیچی نیس

سرمو ماساژ داد تا اروم بگیره کمی بعد هق هق هام اروم شد ولی

-ددیییبیی

-جانم

-بو تخم مرغ میدی عععع

یک تای ابروشو انداخت بالا

-دلیل کارات چی بود طاها

مامی صورتشو شسته بود و کنارمون نشست

-ب..بخشی..د

-دلیل طاها ؟

-خ..خب دلم یخورده شیطونی می خواستش

-پس از قبل پای تنبیه اش وایسادی مگه نه

با تردید سرمو تکون دادم

-خیل خوب

ددی منو دست مامی داد و رفت حموم مامی گذاشتم روی تخت و خدمه رو صدا زد نیم ساعت بعد اب ها جمع شده بود و ددی هم با یه حوله دور کمرش از حموم بیرون اومده بود .

-خب بریم سراغ تنبیه پسر شیطونمون .

اروم بلند شدم و همونطور که نامحسوس سمت در می رفتم گفتم

-وای که چقدر خوابم میاد بابای

خواستم در برم که ددی گرفتم فقط یه شلوارک پاش بود

و دستمو کشید مامی هم پشت سرمون اومد .

وارد یه اتاق شدیم و درو بست .

اتاق پر کمد بود و وسطش یه تخت گنده با ملافه ی مشکی

-لخت شو بهت سخت نگرفتم پرو شدی زودباش طاها

مامی کمکم کرد لخت بشم هیجان داشتم خیلی زیاد

part122#

طاها :

روی تخت خوابوندم ددی از کمد شمع و شلاق و ویبراتور و پلاگ برداشت با فکر بهش هم بدنم از هیجان می لرزید .

ددی اومد سمتم و ضربه نسبتا محکمی روی التم زد

-که شیطونی می کنی اره ؟ تخم مرغ روی سر ددی می ندازی .

ضربه دیگه ای زد

-صورت مامان نقاشی می کشی ؟ هان .

ضربه محکم تری زد که ناله بلند تری کردم .

-اوییی ببشید

-به موقعش

شمع رو روشن کرد و مامی ویبراتور روی التم تنظیم کرد

-برای چی داری تنبیه میشی طاها ؟

با صدای ماما چشم از ددی گرفتم و بهش نگاه کردم که با سوختن سینم جیغ زدم .

-جواب بده بد بوی ؟

-شی....هق....شیطونی...هق ...کلدم ...

ببشیییید...هق...ماما

انا :

وقتی اون طور گفت ماما به هوروش علامت دادم شمع و کنار گذاشت روی پاهام خوابوندمش و اسپنکش کردم گریه می کرد و مدام معذرت خواهی می کرد .

۱۵ تا بیشتر نزدم هوروش بغلش

part123#

انا :

هوروش طاها رو بغل کرده بود و راهش می برد و نازش می کرد تا اروم بشه لبخندی زدم و بلند شدم .

سرشو ناز کردم

-حالا که پسر خوبی شدی مامان بهت جایزه میده با چشمای گشاد نگام می کرد .

روی تخت نشستم و هوروش دادش بغلم توی بغلم درازش کردم پیراهنمو در اوردم و سینمو از سوتین بیرون کشیدم و به لباش کشیدم که لباشو باز کرد و مک زد با تعجب و هیجان نگام کرد و سرعت مکیدنش بیشتر شد . با اشتیاق مک میزد و من با لبخند نگاش می کردم و موهاشو نوازش می کردم

اهورا :

دختره ی چندش نچسب یه جوری چسبیده به دیوید اصلا به من چه ؟

مشغول غذای خودم شدم و سعی کردم خودشیرینی های دختره اونور میز و نادیده بگیرم یه لیوان نوشابه برای خودم پر کردم که با چشم غره ی دیوید مواجه شدم برو بابا

شروع کردم خوردن که با حرفی که اون دختره ی نچسب زد همه شو تو صورت دختره توف کردم

-ددیییی

وات این به دیوید گفت ددی ؟

-ددی صورتم

-هوف مگه نگفتم اینطوری صدام نزن هرانوش ؟

--کی ؟ چی دفتی من ته نمدونم

-آه آه نچسب عوق

ادا در اوردم و بلند شدم ولی با حرفش اتیشی شدم

-ددی خودمه چیه محلت نمیده اونجات داره می سوزه

-نه که به تو محل میده افریطه

از پشت میز بلند شد اومد سمتم و دستاشو به کمرش زد

-قراره ازدواج کنیم و ددی من بشه .

منم دستمو زدم کمرم نمدونم چرا دوس نداشتم ددی اون باشه

-کو ؟ کجا ؟ بدبخت ببین به پشمشم نیستی ، ددی صورتم.

اخرش اداشو در اوردم و زبونمو براش بیرون اوردم . جوشی شد و با اون ناخونای گربه ایش افتاد رو صورت بدبختم که یهو ازم دور شد و افتاد کنار و صدای نالش بلند شد

چشمام پر شده بود صورتم می سوخت

بدون توجه به لجبازیام اروم صداش زدم

-ددی

part124#

دیوید :

سر میز شام هرانوش مدام سعی می کرد جلب توجه کنه ولی کو محل دادن بهش ، دختره ی هرزه نمی دونه که می دونم برای اموالم اینطوری ددی ددی می کنه وقتی اهورا اداشو دراورد خندم گرفت ولی خودمو نگه داشتم به هیچ کدوم نگاه نکردم .

و به خوردن ادامه دادم که هرانوش بلند شد و کل کل کردن بلند شدم جداشون کنم که افتاد روی اهورا با جیغ اهورا سریع هرانوش و پرت کردم کنار و پیش اهورا نشستم و صورتشو تو دستم گرفتم با نگرانی نگاش کردم ولی

-ددی

اروم زمزمه کرد ولی قلبم ایستاد قلبم سر ریز خوشی و سرور شد پسر کوچولوم منو ددی صدا کرده بود این برای قلبم زیادی بود با ناله اش به زمان حال برگشتم و محکم بغلش کردم

-جان ددی فدای صدات ددی می زنتش .

هیس هیس گریه نکن عسل بابا گریه نکن مرواریدات واسه چی میریزن عشقم هیس هیس

بلند شدم و تکونش دادم اشکاش می امد و گردنمو محکم گرفته بود سمت اتاق رفتم ولی قبلش روی پله ها ایستادم و روبه بادیگارم گفتم

-ببرینش انگشتاشو بشکنین بفرسین در خونه باباش تا یاد بگیره به اموال من دست درازی نکنه

بدون توجه به جیغ جیغاش رفتم بالا و در اتاقی که مدتهاست درسش کرده بودم برای اهورا رو باز کردم روی تخت نشوندمش و سرشو بوسیدم

-خوبی عشقم ؟

توی چشمام زل زده بود انگار دنبال دلیل باشه

-جانم ؟ چیه ؟

-تو هم ازم ، سیر می شی ؟

با جمله ای که گفت اتیش گرفتم و سیلی ارومی به صورتش زدم

-این حرف بده دیگه نشنوم ، اهورا .

part125#

اهورا:

نمی دونستم چکار کنم نباید اون کلمه رو می گفتم نباید تا اینجا پیش می اومدیم

-بهم فرصت بده باشه؟

-اونام همینو گفتن

عمیق نگام کرد

-اونام این همه مدت توی دوریت سوختن و دم نزدن تا به جنون رسیدن !!

به چشماش نگاه کردم یه اطمینان خاصی داشت توی نگاش ادم خود به خود جذب می کرد بی فکر سرمو تکون دادم که خوابوندم از ترس سکسه کردم

-هیس اروم بابایی

موهامو ناز کرد چندتا چیز از کشو در اورد. به اون چیزایی که برداشت نگاه کردم.

لباس بود خیالم راحت شد.

-بیا اندازه یه مدتی باهم باشیم من زیادم از یه حد پیش نمی رم فقط فقط رابطه ددی لیتل بعد از مدتی که خودت تعیین کردی ببین میتونی بامن باشی یا .....نه؟!

سرمو سمت پنجره برگردوندم

-نمی خوام اصلا بی خیال دیوید

-اهورا نمی خوام به زور وارد رابطه ات کنم

-دیدی توهم گذری منو می خوای

-دیگه این حرفو نشنوم بد بوی وگرنه جوری تنبیه می شی که که تا یه هفته نتونی راه بری

با چشمای گشاد شده نگاش کردم.

شروع کردم لباسامو در اوردن خواستم مقاومت کنم که زد روی دستم

-بردار

part126#

دیوید :

با اخم نگاش کردم سرشو به دو طرف تکون داد قشنگ شک و تردید و میشد توی چشماش دید خم شدم و چشماشو بوسیدم .

-اعتماد کن

اروم لب زدم که دستاش شل شد

شلوار و شورتشو باهم پایین کشیدم ،

که دستشو جلوی التش گذاشت .

-اخرین باره اهورا برش دار

اروم دستشو برداشت و چشماشو محکم بستو فشار داد سریع پوشکش کردم که با تعجب چشماشو باز کرد دستشو رسوند به چسب .

-نمی خوام درش بیار

خواست چسبو باز کنه که زدم روی دستش

-یه بار دیگه بهش دست بزن تا اسپنک بخوری

مهلم نداد خواست دوبار دست بزنه که

دستاشو با یه دستم بالا سرش پین کردم و پوشکو باز کردم و به پشت خوابوندم

-۵ تا می زنم تا پسرم یاد بگیره حرف بابا رو گوش کنه

ضربه اولو ملایم زدم ولی بازم لباشو گاز گرفت سه تا ضربه رو محکم و پشت سرهم زدم که اخی گفت ضربه اخرم زدم و برشگردوندم چشماش خیس شده بود و صحنه ی نفس گیری بود

خم شدم چشماشو بوسیدم و پوشکش کردم اب بینیشو بالا کشید

-خیلی بدی دردم اومد .

دلم برای لحنش ضعف کرد .

سرهمی ابی تنش کردم و بغلش کردم .

توی اتاق راه رفتم و پشتش زدم تا خوابید.

part127#

طاها :

رابطه مون خیلی بهتر شده بود کلی توجه می گرفتم امروز قرار بود بریم خرید کنیم اخ جووون .

ماما لباس خوشگل تنم کرد و ددی موهامو شونه زد .

صندلی عقب نشوندم و کمربندمو برام محکم بست و خودشونم سوار شدن و حرکت کردیم

-ددی

-بله

-یه کوچولو گشنمه

-الهی من قربون یه کوچولو گفتنت وایسا مامان جان الان بهت شکلات میدم

دستامو زدم بهم

-آخ جون شوشو دوش دالم ملسی مومونی

ماما خنده ی ارومی کرد و یه شکلات از داشبورد اورد اول پوستشو کند بعد گذاشت دهنم تا کثیف نشم

شکلات رو که قورت دادم رسیدیم

پیاده شدیم از خیابون که رد شدیم ددی گفت وایسیم چون یادش رفته بود کیف پولشو بیاره سریع برگشت اونور خیابون از اینور خیابون نگاش می کردیم که در ماشینو باز کرد ولی یهو یه ون مشکی جلومون ایستاد و ددی نشد ببینم در ون باز شد یه مرد غول پرید بیرون ماما رو هل داد و منو گرفت از بازوم و دستمو کشید جیغ می کشیدم و گریه می

کردم و سوار نمی شدم مرده و دوستش اومدن بغلم بگیرن که مشت یکی مستقیم خورد تو صورتش و افتاد روی زمین نشستم و گریه کردم ددی و بادیگارداش اومده بودن

part128#

انا:

وقتی هلم داد پام پیچ خورد داشت بچمو میبرد دیگه نه

دوباره نه به بدبختی بلند شدم ایستادم هوروش و بادیگاداش اومدن خودمو سمت پسرک ترسیده و گریونم کشیدم و بغلش کردم با حس کردن من دستاشو دورم حلقه کرد و هق هق هاش بلند تر شد سرشو بوسیدم و نازش کردم جانم بابا جانم عسلم جانم قشنگم گریه ات چیه گریه نکن فدای چشمات ما هستیم هیس.

با حس نشستن کسی سرمو بالا اوردم هوروش با صورت کبود کنارمون نشست بعد از اینکه از سلامتی مون مطمئن شد طاها رو بغل گرفت و بازومو با دست دیگه و سمت ماشین رفتیم و سوار شدیم ولی طاها هوروشو ول نمی کرد سمت راننده نشست و طاها توی بغلش و پاهاش سمت صندلی شاگرد روی پای من بود .

طی راه هوروش اروم رانندگی می کرد و نوازشش می کرد اروم بگیره

به عمارت که رسیدیم با یه بوق درو باز کردن وارد حیاط شدیم و پیاده شدیم

هوروش طاها به بغل سمت اتاق رفت منم لنگون دنبالشون وارد اتاق که شدیم هوروش به در حموم اشاره کرد با سر تایید کردم و وارد حموم شدم و وان و پر آب کردم و لباسامو در اوردم

part129#

هوروش :

لباسای خودم بعد طاها که اروم شده بود و دراوردم و لباشو بوسیدم

بغلش کردم سمت حموم رفتم . وارد حموم که شدیم انا لخت توی وان اب نشسته بود و سرشو به دستش تکیه داده بود .

اروم طاها رو وسط پاش نشوندم خودمم جلوشون توی وان نشستم .

لبخندی به طاها زدم که توی بغل انا لم داده بود و نگام می کرد دستی به سرش کشیدم

-جانم چیشده ؟

-اوممم

از خودش صدا در می اورد .

شامپو بچه برداشتم روی سرش ریختم و اروم ماساژش دادم .

دستشو روی سرش گذاشت و کف برداشت با تعجب نگاش می کردم که یهو روی چونم ریختشون

-ددی نوئل شدی

لبخندی بهش زدم و از کف روی سرش روی لپاش و چونش گذاشتم

-بیبی نوئل

صدای قهقه اش توی حموم پخش شد .

اهورا :

بیدار که شدم توی یه اتاق قشنگ بودم اروم از نرده ها بالا رفتم خواستم بیام پایین که شترق کلم خورد به زمین اشک توی چشمم جمع شد روی زمین نشستم و سرمو مالیدم نشد اروم زدم زیر گریه .

داشتم اشک می ریختم که در اتاق باز شد و صدای قدم های سریع و آغوش گرمی که سه روزه مدام نصیبم می شه

part130#

دیوید :

یه هفته ای میشه اهورا ارومه و تنها نگام می کنه انگار می خواد مطمئن بشه واقعا می تونه بهم اعتماد کنه .

صبح که بیدار شدم سمت اتاقش رفتم در و که باز کردم اهورا روی زمین نشسته بود و گوله گوله اشکاش می اومد .

دوییدم سمتشو توی بغلم بلندش کردم که در کمال تعجب گردنمو چسبید و صدام زد ددی از خوشحالی روی پاهام بند نبودم .

سرشو نوازش کردم و بوسیدم

-اگه گریه نکنی بهت یه خبر خیلی خوب خوب میدم .

سکسکه ای کرد و نگام کرد با اون مژه های خیس واقعا ناز شده بود

-چی؟

با دستای خوشگلش اشکاشو از روی لپاش پاک کرد

سر ضرب دیدشو بوسیدم

-می خوایم بریم مسافرت

با چشمای گشاد و قشنگش نگام می کرد .

-توجا ددی ؟

ضعف کردم براش محکم توی بغلم چلوندمش

-آخ خدا قربونش می خوایم با ارشام بریم شمال

سکسکه ای کرد

-ار...ارشام؟؟

خنده ی ارومی کردم

-اوهوم ارشام و مانی و یاسین

-از کوجا می شناسیش

-اومم فک کن مانی رو می شناختم قبلا

part131#

دیوید :

یکم نگام کرد و با اروم ترین لحن گفت

-ارشام عصبانیه از دستم

-باهاش حرف زدم عصبانی نیست نفسم

-بهم نگو نفسم

هوف رفت تو مود رد کردن من

-اهورا کارت بده ددی داره عصبانی میشه ها

-خب...خب....نمی...دونم...کارم..درسته یا نه ؟ من...من...می..ترسم دوباره ترک بشم تنهایی ترسناکه قلبم درد می گیره .

با ناراحتی نگاش کردم توی بغلم محکم تر نگهش داشتم و پشتشو ناز کردم

-جانم جانم ببین دیگه ددی هس عمرا کسی اذیتت کنه و ولت کنه اروم باش اهورا باور کن عاشقتم تو اولین و اخرین عشق زندگیم هستی و می مونی . فهمیدی گل پسر هوم ؟

جواب نداد که از خودم یکم فاصله دادم و لبامو روی لبای لرزونش کوبیدم .

شروع کردم ملایم بوسیدنش لباش تکون نمی خورد داشتم ناراحت می شدم و خواستم عقب بکشم ، راضی نبود ، ولی یهو دستاشو دوطرف سرم گذاشت و لباشو حرکت داد .

روی زمین خوابوندمش و محکمتر بوسیدمش .

ازش فاصله گرفتم

-حاضری باهام ازدواج کنی ؟

با چشمای درشت نگام می کرد

-حاضری تا اخر عمر کنارم بمونی و همسرم باشی در کنار همه اینا لیتل بوی کیوتم باشی حاضری باهام ازدواج کنی ؟

لبخند ملایمی زد سرشو بالا اورد بوسه ارومی به لبم زد-اره حاضرم

part132#

دیوید :

از خوشحالی روی پاهام بند نبودم پیشونیشو بوسیدم بلندش کردم توی بغلم نگهش داشتم با یه دست نرده ها رو دادم پایین روی تخت نشوندمش سرشو بوسیدم .

-خب عشقم

درازش کردم و سرهمی رو باز کردم .

دستی به پوشکش زدم خیس بود .

از کشو کنار تخت پستونک بیرون کشیدم و روی لبش کشیدم که لباشو از هم فاصله داد . پستونکو توی دهنش گذاشتم اونم با لذت می مکیدش .

پوشکشو باز کردم و انداختم سطل اشغال و تمیزش کردم ، پوشک جدید براش بستم .

سرهمیشو دوباره تنش کردم دمپایی روفرشی کیوت که طرح خرگوشی بود رو پاش کردم دستشو گرفتم و رفتیم بیرون طوطیش که توی طبقه دوم خونه همیشه ول می چرخید با دیدنش سریع اومد روی شونش نشست که اهورا خنده ی ارومی کرد و دوباره پستونکشو مکید وارد اتاق خودم شدیم روی تخت نشوندمش

-شیطونی نکن بزار لباس بگیرم بعد بریم برای تو باشه

سرشو تند تند تکون داد که لبخندی بهش زدم کیوتچه ی من .

وسایلو جمع کردم وسایل تنبیه زو قبلا جمع کرده بودم.و کنار تخت گذاشتم اهورا با چشمای خمار نگام می کرد لبخندی بهش زدم الان بیدار شده بودا !!!

-خواب داری نفسم

چشماشو با مشتهای کوچولوش مالید

خم شدم بغلش کردم و سرشو روی شونم گذاشت وارد اتاق خودش شدیم روی تخت نشوندمش از اتاق بیرون اومدم تا شیشه شیری که گفته بودم حاضر کنن رو براش بگیرم بدمش

part133#

اهورا :

توی جام بپر بپر می کردم و اطرافو دید می نداختم و چنگیزو اذیت می کردم بالا پایین که می پریدم جیغ جیغ می کرد خب اسکول ولم کن دل و روده ات قاطی نشه .

در باز شد و دیوید اومد داخل باورم نمی شد ازم خواستگاری کرد منم جوابشو دادم ، لپام از تصورش سرخ شد ، سرمو پایین انداختم که جلوم نشست .

-چرا لپای خوشگلت سرخ شده ؟

-هی..هیچی

-ببینمت .

سرمو بالا اورد و نگام کرد و شیشه شیرو روی لبم کشید که گرفتمش با دستم و مکیدمش .

بلند شد یه چمدون ابی در اورد و پر لباس کردش و بستش . توی این نیم ساعت با چنگیز بازی می کردم کم کم چشمام گرم شد و خوابم برد .

دیوید :

کارم که تموم شد چمدونو جلوی در گذاشتم پیام دادم بیان ببرنشون .

سمت اهورا برگشتم خوابیده بود ،

خرس کوچولدی من .

یه هودی و کافشن و با شلوار راحت برداشتم و سمتش رفتم چنگیزو کنار زدمو سرهمی رو اروم بیرون کشیدم .

و هودی و شلوارو تنش کردم بعد کافشنو و زیپشو بستم خودم اماده بودم .

اروم بغلش کردم و درو با زور باز کردم چنگیز روی شونم نشست به بادیگارد اشاره کردم بزارتش قفسش ببردش پیش اونیکی طوطیم

در ماشینو بادیگارد برام باز کرد اهورا رو صندلی کمک راننده نشوندم و صندلی رو خوابوندم .

part134#

اهورا :

با تکون های اروم بیدار شدم هوا تاریک بود ، انگار سوار ماشین بودم . ترسیدم و هقی زدم

که احساس کردم ماشین پارک شد و صدای گرم دیوید

-جان بابا چیشده جانم

کمربندمو باز کرد و بغلم کرد و روی پاهاش نشوند

-توجاییم ؟

-داریم می ریم شمال عسلم

-الشام و مانی شی ؟

-اونا رسیدن منتظر مان

-کی می لسیم؟

-نیم ساعت دیگه

-اها

خمیازه بلند بالایی کشیدم.خواست بزارتم روی صندلی خودم که محکم گردنشو چسبیدم

-نه

-اهورا جان رانندگی سختمه اینطوری

-نیخوام

-پسر خوبی باش ددی اذیت نکن

-من ته خوفم

-اوکی

ماشینو روشن کرد چرا ادامه نداد عجیبه .

-ولی تا اخرش باید بغلم بمونی حتی پیش ارشام .

-چی ؟ نه

خواستم برم سرجام که نذاشت

-ببخشید ددی ، بزار برم دیگه گوناه دارم .

-خودت گفتی میخوای بغلم باشی .

-خب ببشید دیگه رو حرفت حرف نمیارم .

-بعیده ولی تنبیه میشی

-برم ؟

-برو

کمی بعد جلوی ویلا ایستاد و با بوق در باز شد و ماشینو پارک کرد .

اب دهنمو قورت دادم ارشام ببینتم می کشتم .

اگه بگه دیوید و ول کن چی ؟

با باز شد در سمت من و فرو رفتن یه هیکل فوق کیوت به خودم اومدم و یاسینو چلوندم

-سلام اهورا جونمممم

-سلام فنچول

-خودتی

ازم فاصله گرفت که پیاده شدم یهو کشیده شدم توی بدن محکم و عضلانی‌ای

-سلام داداش

part135#

اهورا :

با لبخند گنده بغلش کردم و با بغض لب زدم

-سلام داداش خوبی

-خوبم تو خوبی ؟

-اوهوم الان عالی تر

از بغلش بیرون اومدم و مانی رو هم بغل کردم

-چطوری استاد ؟

-خوبم بچه پرو

-من کجام پروعه

از بغلش بیرون اومدم و جلوشون ایستادم که یهو از پشت رفتم توی بغل دیوید .

دیوید همونطور که دستش دور کمرم بود باهاشون دست داد و سلام کرد بعدم چند تا بادیگارد وسایلمونو بردن .

وارد ویلا که شدیم دیوید کافشن من و پالتوشو در اورد اروم زمزمه کرد

-دستشویی کردی

-نچ

-خوبه بریم

چون شب بود دیگه یه راست رفتیم شام بخوریم .

موقع شام دیوید هی مدام بهم توجه می کرد تا تموم غذامو بخورم حتی وقتی با ارشام حرف میزد .

بعد شام رفتیم اتاق خستگی در کنیم .

-ددی خوافم میاد

-ولی یه بد بوی تو ماشین قول تنبیه گرفته .

اب دهنمو قورت دادم و با هیجان نگاش کردم

part136#

دیوید :

ذوق توی چشماشو دوس داشتم .

خوابوندمش روی تخت

-خب به نظرت یه پسر حرف گوش نکنو چجور تنبیه کنیم خوبه؟ هوم ؟

-ددی نازم کنی خوفه .

پوزخندی بهش زدم و شروع کردم لخت کردنش پوشکشم در اوردم و تمیزش کردم .

-ولی می دونی ددی اسپنک دوس داره مخصوصا وقتی صداش توی خونه بپیچه بقیه ام بشنون که یه بد بوی داره تنبیه میشه .

به وضوح اب دهنشو قورت داد اتاق ها عایق صدا بود ولی مگه تنها لیتلا کرم دارن ددی هام گاهی از این کار لذت میبرن .

-ددی گناه دالم ، می شنون ابروم میره .

-وقتی ددی گفت بلند شو باید بلند میشدی ممکن بود تصادف کنیم .

-ببخشید

هقی زد و گریه کرد . هوف چرا جدیدا اشکش دم مشکشه .

با کوچیکترین حرف گریه میکنه باید با روانشناسم حرف بزنم یا زیادی لوس شده که ما تازه رابطه رو شردع کردیم ، امکانش نیست ؟ یا نمی دونم..

-اهورا بیا

بغلمو براش باز کردم که سریع پرید توی بغلم

-ددییی....هق

-جانم اینطوری از زیر تنبیه در نمی تونی بری

-می شنون ددی .

-خب بشنون

-ددییی

روی تخت نشستم و روی پاهام درازش کردم .

ترسیده بود خم شدم زیر گوشش حرف زدم

-اتاقا عایق صدان نفسم چرا فکر کردی میزارم بقیه صدای ناله ی عشقمو بشنون هان ؟؟

لپای باسنشو چلوندم

part137#

دیوید :

نفسی از سر اسودگی کشید که خندم گرفت ولی خودمو کنترل کردم .

دستمو بالا بردم و اسپنک ارومی به باسن نرمش زدم

-اویی

-اروم بود بچه جان

-نه ددی دلد داشت

بعدی رو محکم تر زدم ولی قبل از اینکه عربده بکشه دستمو جلو دهنش بردم و شروع کردم محکم اسپنک کردنش بعد از اینکه کامل باسنش سرخ شد روان کننده رو برداشتم و ریختم روی سوراخش و اروم اروم انگشتمو واردش کردم و دستمو از روی دهنش برداشتم و دوتا از انگشتامو وارد دهنش کردم که مکیدشون یکم که با سوراخش بازی کردم و تحریک شد انگشتمو بیرون کشیدم و روی تخت خوابوندمش به صورت قرمز شدش و بعد الت بیدارش نگاه کردم و پوزخند زدم ، ضربه ارومی به التش زدم

-به نظرت یه پسر بد حق داره ارضا بشه ؟

اشکش دوباره چکید

-غلط کردم بابایی ببخشید توروخدا زیر دلم درد میکنه .

خم شدم و لباشو بوسیدم توی همون حالت دوتا ضربه محکم به التش زدم تا خوابید و جیغ و گریه اهورا رو در پی داشت.

-ددی بد...هق...بلو....دوشت ندالم....هق...زدی...دلدم اومد ...هق

-جانم دوردونم

بلندش کردم و توی بغلم تکون تکونش دادم

-جانم جانم ؟ پسر من قویه مگه نه ؟

-اوهوم من مرد عنکبوتیم

-اوه پس پسرم خیلی خیلی قویه اره ؟

سرشو اروم تکون داد که لبخندی زدم و لبای لرزونشو بوسیدم .

دوباره روس تخت خوابوندمش و با دستمال مرطوب صورتشو پاک کردم و پستونک رو برداشتم داخل دهنش گذاشتم . لبخندی بهش زدم و برشگردوندم رنگ باسنش خیلی قشنگ بود کرم رو برداشتم کامل چرب کردم پوشک براش بستم و یه سرهمی قشنگم تنش کردم و لباس خودمم با یه شورتک عوض کردم و کنارش خوابیدم پتو رو روی خودمون انداختم و چشمام بسته شد ولی کوچولو تازه انرژی گرفته بود هی وول می خورد و با لب و لپ و گوشم ور می رفت

-نکن پسر قشنگم

part138#

اهورا :

خوابم نمی اومد خب ؟

با اسپنک اروم ددی روی باسنم اروم گرفتم و چشمامو بستم ولی خب کو خواب من توی راه خوابیده بودم .

نگاهی به دیوید کردم خواب بود اروم بلند شدم خب چه کنم یه شلوار و بلیز از روی سرهمی پوشیدم و با اسلوموشن ترین حالت ممکن درو باز کردم دیوید انقدر خسته بود که چیزی نشنید وارد حال شدم و روی مبلها نشستم نفس عمیقی کشیدم یه مجله روی مبل بود که عکس

یه مرد و یه زن با یه بچه بغلشون بود یهو یاد انا و هوروش افتادم هنوز یاد منن یا لیتل گرفتن و فراموشم کردن یهو یه اشک از گوشه چشمم چکید که توسط انگشتهای بزرگی پاک شد .

سرمو بالا اوردم و ارشامو دیدم با دیدنش انگار داغ دلم تازه شد و اشکام تندتر چکیدن . کنارم نشست و دستشو روی شونم گذاشت خودمو پرت کردم توی بغلش

-چیشده داداشم ؟

-ارشام

-جان

-نمیدونم چرا دارم گریه می کنم

خنده ی ارومی کرد

-عادیه بد خواب شدی پس این ددی خنگت کو ؟

-خواب بود در رفتم

-بی کاری!!

-چطور باهاش خوب شدی ؟

-اوم...چشماش ، چیزی که توی چشماش بود توی چشم هیچکس نبود اون واقعا دوست داره و می خوادم .

-اوممم

-اهورا ؟

با صدای دیوید پریدم و از ترس توی بغل ارشام جمع شدم

-بد خواب شده اینطوری نمی خوابه

صدایی نیومد بعد صدای پای دیوید که جلوم نشست

-بیا بغلم عزیزم بخوابونمت .

اروم دستامو دور گردنش انداختم اونم دستشو زیر باسنم گذاشت و بلندم کرد که ناله کردم باسنم درد داشت .

خنده ی ارومی کرد

-شب بخیر بگو پسرم .

برگشتم سمت ارشام

-شب بخیر

-شب بخیر خوب بخوابین

وارد اتاق که شدیم پتو رو همونجور روی کلم انداخت و توی اتاق راه رفت تا بخوابم برام لالایی خوند لبخند به لبم اومد و کم کم خوابم برد .

صبح با صدای ددی که انگار داشت با تلفن حرف میزد بیدار شدم

-نه ..مراسم برای ماه اینده باشه بهترین تالار ...اوکی.... عکس بفرس به همسرم نشون بدم.....خوبه....دعوت کن موردی نداره...اها هیچی .

تلفنشو قطع کرد لبخندی از مکالنش زدم برگشت و چشمای بازمو دید

-سلام عزیزم بیدار شدی قشنگم

-اوهوم سلام ددی#part139

اهورا :

دیوید پایین پام نشست سرهمی رو باز کرد.پوشکمم دراورد چکم کرد

-خب نفس ددی جیش کردی یا نه

-نه ددی

-چرا پسرکم ؟

با ملایمت پرسید

-دارما یعنی نمی دونم چرا نمی یاد .

پوشکو دوباره بست کنارم دراز کشید و منو توی آغوشش کشید و یه دستشو زیر شکمم گذاشت و ماساژ داد

-عیب نداره نفسم جیش کن عسل ددی ..جیش کن قربونت برم....خودتو راحت کن دردت نگیره قربونت برم من .

یهو خالی شدم ددی با لبخند سرمو بوسید .

-الهی من قربونت برم .

بلند شد و عوضم کرد

-ددی ددی ددی ؟؟؟

پست سرهم صداش کردم که خندید

-جان ؟

-نمی ریم دریا اب تنی

-ابتنی توی اب دریا نه الان هوا سرد شده دیگه ولی اینجا استخر داره باهم ابتنی می کنیم ، الان می ریم ساحل و ببینیم و جیگرکم شن بازه کنه

-مرسی بابایی

ولی من ابتنی توی اب دریا رو بیشتر دوس داشتم خب .

بلیز استین بلند و شلوار تنم کرد و خودشم لباس هاشو عوض کرد و دستمو گرفت رفتیم پایین مانی یاسینو بغل گرفته بود و نشسته بود . بعد از سلام و صبح بخیر نشستیم سر سفره تا صبحانه بخوریم ددی و ارشام هم درمورد کارای امروز که کجا بریم صحبت کردن .

-خب پس شد اول دریا بعد جنگل

-عالیه

part140#

دیوید :

پشت سر ماشین ارشام به سمت ساحل اختصاصی می رفتیم تا راحتتر بتونن بچه ها بازی کنن .

اهورا کلش توی گوشیه من بود و داشت انگری برد بازی می کرد .

-اهورا بابا جانم بزارش کنار دیگه چشمای قشنگت درد می گیره ها

-یه خورده دیگه باوشه ددی ؟

-دیگه کافیه عسلم بعدا دوباره می تونی بازی کنی گل زندگیم بده پسر خوب .

-هوفف بیا

گوشیمو پرت کرد صندلی عقب و پشتشو کرد بهم لبخندمو جمع کردم باید از الان یاد بگیره مودب باشه و به حرفم گوش بده

-اهورا

جوابمو نداد

-پسر های بدی که گوشی ددی رو پرت کنن و حرف ددی رو گوش ندن و از همه بدتر پشت به ددیشون کنن تنبیه سختی میشن می دونستی ؟

سریع برگشت سمتم و با چشمای گرد و با هیجان نگام کرد

-ها کی بده ؟

-شلوارتو بکش پایین

-دد..

-زود باش ، پسر بدی بودی و الان هم تنبیه داری بدو .

-ددی جونم خواهش لدفا لدفا

-بدو وگرنه جلوی ارشام تنبیه ات می کنم من روی تربیتت حساسم بجنب .

اروم دستشو سمت شلوارش برد

part141#

اهورا :

با هیجان لبمو گاز گرفتم و شلوارمو تا زانوم پایین کشیدم .

ددی گوشیشو برداشت و زنگ زد .

-سلام ارشام ما یکم دیرتر

میایم.....اوکی ...خدافظ .

ددی تلقنو کنار گذاشت و سرعتشو کمتر کرد

-چسبای پوشکتو باز کن .

اروم چسبای پوشکمو باز کردم .

-در داشبرد رو باز کن از داخلش اون جعبه‌ی کوچیک رو بردار .

دقیق تر نگاه کردم و جعبه ی کوچیک رو برداشتم

-بازش کن

اروم درشو باز کردم با دیدن داخلش چشمام پر شد

-د..دی...غ..غلط کلدم

-زود باش

با چشماس خیس اروم چیستیتی رو بیرون کشیدم

-خ..خو..ب..بلد..نی...ستم

ماشینو کنار جاده پارک کرد و صندلی مو خوابوند .

چیستیتی رو گرفت اخم کرده بود و اخمش ترسناک بود .

-دستاتو ببر بالا سریع ، کنار سرت نگه دار بجنب .

سریع دستمو بردم بالا و کنار سرم چفت کردم اول پوشکمو کنار زد و با التم بازی کرد و اه و ناله م که بالا رفت سریع چیستیتی رو برام بست هقی زدم که زد روی رونم

-ساکت شو پسر بدی بودی و بابا رو ناراحت کردی .

پوشکو شلوارمو درست کرد .

بدون نگاه بهم رانندگی کرد .

-ددی

جوابمو نداد

حالم بد بود می خواستم بالا بیارم وقتی به سر حد تحملم رسید

-دیوید ح..حالم ..عوق

سریع نشستم و دستمو جلوی دهنم گرفتم سریع کنار زد ماشین رو و پیاده شد .

در ماشینو باز کردم و سرمو بیرون بردم و بالا اوردم دیوید اومد کنارم و با بطری اب صورتمو شست و بغلم کرد هینی کشیدم ممکن بود کسی ببینتمون هر چند که براش مهم نبود ولی خب...

یکم راهم برد اطرافمون پر درخت بود و کسی اون اطراف نبود ارومتر که شدم گذاشتم روی صندلیم

اشکامو با انگشتاش پاک کرد .

-ددی قربون عسلکش بره خوبی قندم ؟

اروم سرمو تکون دادم که اره

part142#

دیوید :

سرشو بوسیدم .

در ماشینو بستم پشت رول نشستم

سمت ساحل حرکت کردم نیم ساعت بعد رسیدیم وارد محوطه شدیم و ماشینو کنار ماشین ارشام پارک کردم زیر انداز پهن کرده بودن و نشسته بودن و میوه می خوردن

-بریم پسر قشنگم

-اله ددی ژون

باهم پیاده شدیم

-سلام

-اخ جووون میوه...وات...فقط سیب کارد بخورین برا من چی خب ؟ ددی نگاشون کن .

خندم گرفته بود

-اهورا !

-خو ببشید روی زیز انداز نشستم که اهورا پرید توی بغلم تعجب کردم ولی کیه که بدش بیاد .

مانی خنده ای کرد

-نگه داشتم برات شکمو بیا بده ددیت پوست بکنه بخوری

-مرررررسی مانی جونمممم ارشام خان از زنت یاد بگیر!!!

با لبخند خبیثی به مانی که داشت خیز بر می داشت سمتش نگاه کرد و بلند شد فرار کرد مانی هم پشت سرش

-وایسا بچه پرووو وایسا

بلند بلند می خندیدیم یاسینم بلند شد به ددیش کمک کنه

-ممنون

با صدای ارشام نگاش کردم

-ممنونم که مراقبشی خیلی سرحالتره دوبار شکست کم نیست هرچند تا الان به زور بوده ولی از الان به بعد جوری عاشقت میشه که خودت تعجب کنی .

-از کجا...مطمئنی اونم همونطور دوسم داره تازه قبولم کرده .

برگشت و بهشون نگاه کرد

-خیلی وقته می شناسمش زود وابسته میشه و زودتر از اون به درجه دوست داشتن میرسه ولی تا حالا کسی به مرحله ی عشقش نرسیده امیدوارم نا امیدش نکنی

برگشتم به اهورا که با لبخند می دویید نگاه کردم

part143#

اهورا :

مانی بلاخره بی خیال من شد و با کلی تهدید رفت سمت ارشام و کنارش نشست ارشامم بغلش کرد

-اهورا

-هوم ؟

-بریم شن بازی

-اررررره

همونجا نشستم روی زمین و با یاسین شروع کردیم درست کردن قلعه ی شنی . کارم که تموم شد به قلعه ی یاسین نگاه کردم

-قلعه ی من...

همین که خواستم حرف بزنم یه موج زد همونجا و کل هیکل ما و قلعه رو پوکوند چشمای هر دومون پر شد

-از اول

با حرف یاسین سرمو تکون دادم و کمی اونور تر نشستیم و شروع کردیم

-میگم یاسین

-هوم

-بیا بریم شنا کنیم

-هوا سرده ها .

-اوهوم راست میگی

که یهو یه تیکه شن پرت کرد سمتم که خورد روی لباسم

-هین کثیف شد

-دیگه به ددی من نگو زن

بعد زبونشو در اورد بلند شدم بگیرمش که دویید منم دنبالش یکی دوباری توی اب خوردم زمین چون تقریبا توی اب همو دنبال می کردیم این بار محکم خوردم زمین و یه موج زد روی سرم کل هیکلم خیس شد

-اهورا

با صدای ددی نگاش کردم

-ددی

ارشام اومد یاسینو که هاج و واج نگام می کرد و بغل کرد یاسین تا زانو خیس بود ولی من کل هیکلم خیس شده بود باد سردی اومد که باعث شد بلرزم دیوید سریع اومد سمتم و بغلم کرد

-جوجه ی شیطون چه کاری بود کردی سرما بخوری تنبیه بدی می کنمت .

در ماشینو باز کرد اول کامل لختم کرد و داخل ماشین نشوند پتو بچگونمو دورم پیچید و سیستم گرمایشی ماشینو روشن کرد خودشم رفت از داخل صندوق لباس بیاره یه شلوار و بلیز که بافت بود تنم کرد و بعد یه کلاه

part144#

اهورا :

یه شالگردن هم دور سرم

-ددی خفه شدم

-هیچ چیت نمیشه بیرون سرده ماشینو خاموش کرد و بغلم کرد پتو رو هم دوباره پیچید دورم و رفتیم سمت ارشامشون که شلوار یاسینو عوض کرده بود . کنارشون نشستیم ارشام بلند شد و بساط جوجه رو به راه کرد ددی هم بعد از اینکه از پتو پیچی کامل من مطمئن شد رفت کمکش مانی هم بعد از اینکه سر یاسینو بوسید بلند شد .

عجیب خوابم می امد و احساس مریضی می کردم اگه مریض می شدم ددی پوستمو می کند .

طاها :

اروم در اتاقو باز کردم و سمت حال رفتم خب کسی نیس اروم در خونه رو باز کردم

اخ جون ازادی .

-کجا آقا کوچولو

با صدای ددی قالب تهی کردم

-ها هیش جا ددی ژون دلم دلفته بو اومدم دول دول

-عه که دور دور اره

-خ..خو ددی .

-بیا ببینم وروجک من .

رفتم سمتش و پریدم بغلش

-ددی

-هوم ؟

-غلط خوردم

-نوش جونت ولی تنبیه رو می شی و امشب توی مهمانی پلاگو باید تحمل کنی .

-ددیییی

-جیغ نزن زیر گوشم توله سگ

-چیشده عزیزم

با صدای مامی برگشتم سمتش

-مامااا نی جاتم بی ده

-چیکار کردی پسر کوچولو ؟

-هیشی هیشی

مامی از ددی سختگیر تر بود اگه می فهمید می خواستم بی اجازه برم بیرون بیشتر از ددی تنبیه ام می کرد .

-می دونی انا یه تنبیه خوب براش در نظر دارم .

part145#

انا :

اخمی بهش کردم باید یاد بگیره بدون اجازه کاری نکنه

-بریم اتاقش یکی باید تنبیه بشه

-گ...گلد کلدم مامونی

-هیس شو صدا نیاد بد بوی

وارد اتاقش شدیم هوروش گذاشتش زمین

-لخت شو

با صدای هوروش ترسیده شروع کرد لخت شدن .

وقتی کامل لخت شد . با سر افتاده ولی لبخند روی لباش زمینو نگاه می کرد یه پلاگ متوسط برداشتم

هوروش یه پارچه بزرگ سفید پهن زمین کرد با فکر به کاری که می خواد بکنه نیشخند زدم

-بخواب روی زمین

-چشم

سریع روی پارچه خوابید

هوروش کنارش زانو زد و پاهاشو گرفت و بالا کشید جوری که باسنش از زمین فاصله داشت

-دستت بالا سرت قفل بشه

-چشم

دستاشو برد بالا یکم چربش کردم و اروم پلاگو هل دادم داخل سوراخش که آی بلندی گفت

-دراز بکش

وقتی دراز کشید هوروش دست به کار شد و قنداقش کرد

-ددیییییی

-هیس تنبیه

پستونک رو برداشتم و چپوندم توی دهنش .

هوروش بلندش کرد و روی تخت گذاشتش نرده ها رو بالا دادیم و از اتاق اومدیم بیرون

اهورا :

کبابا که اماده شد ددی و ارشام و مانی اومدن وسایلو پهن کردن خودمو کنترل می کردم سرفه نکنم چون بدبخت می شدم احساس می کردم دارم می پزم

part146#

اهورا :

به شدت گرمم شده بود داغ کرده بودم پلکام روی هم می افتاد

-اهورا

با صدای ددی نگاهش کردم

-چرا انقدر سرخی

دستشو گذاشت روی پیشونیم

-خدای من مریض شدی

با بد اخلاقی گفتم

-نه نشدم

-بیا بغلم ببینم

توی بغلش درازم کرد .

-خدای من داری می سوزی

همونطور بلند شد

-من می برمش دکتر شما خوش باشین خدافظ

-وایسا مام بیاییم

-نه خودم می برمش

گذاشتم توی ماشین کلافه بود و نگرانی رو توی چشماش می خوندم .

خیلی سریع رانندگی می کرد .

چشمام داشت روهم می افتاد

-اهورا عشقم

-بله ددی ؟

اروم زمزمه کردم

لبخندی بهم زد و پتو رو کنار زد شیشه رو داد پایین خنکم کنه

-الان می رسیم عشقم برا ددی حرف بزن کوچولو .

-چی بگم ؟

-هر چی دلت می خواد تا برسیم باشه

-ب..باش

-هوممم بگو

-می گم د..دی ؟

-جانم ؟

-د..دلم تنگه مامان و بابامه

-می برمت پیششون عشق من

با ترمز ماشین بهش نگاه کردم سعی کردم بشینم که چیستیتی روی التم یکم فشار واردم کرد ددی در سمت منو باز کرد و بغلم کرد وارد بیمارستان شد . با راهنمایی یه پرستار وارد یه اتاق شدیم

-درازش کنین الان دکتر میاد

-ملافه تونو عوض کنین .

دیوید :

اهورا چشماش نیمه باز بود با دیدن حالش وارد یه اتاقم کردن و یه بیمار که حالش بهتر بود بلند شد تا اهورا رو بزارم ولی ملافه ها رو عوض نکردن

-درازش کنین الان دکتر میاد!!

-ملافه تونو عوض کنین!

-چه کاریه خب بخوابو...

-میگم عوضش کن احمق مریضی ممکنه بگیره نمی بینی حالش بده وایسادی برام نقض و برهان میاری احمق .

با دادم ترسید و یکی دیگه از پرستارا سریع ملافه رو عوض کرد پسرک نازمو خوابوندم بی صدا صدام زد که خم شدم بدون توجه به اون دوتا پرستار لبای بی رنگ اهورا رو بوسیدم

-الان دکتر میاد وایسا باشه!؟

-ب..ب..اش..ه

یکم گذشت و دکتر نیامد کلافه شدم گوشیمو برداشتم که همون موقع یه دکتر اومد تو .

-مشکل چیه ؟

با لحن بدی پرسید که اخمام بیشتر رفت توی هم

-تب داره

بی حرف شروع کرد معاینه ولی انگار چه چیز منزجر کننده ای باشه دکمه هاشو باز کرد و با سر انگشتاش لباسو کنار زد.

به شدت اعصابم بهم ریخت بدون تعلل زنگ زدم افرادم بیان .

چند ثانیه بعد سر دسته ی افرادم وارد شد و کنارم ایستاد

سری براش تکون دادم دکتر سرم وصل کرد چشمای اهورا بسته شد

-چرا چشماش...؟

-چیزیش نیس سرما خورده

-اوکی دارو!؟

-همون بهتر آدمهایی مثل شما بمیرن

با زمزمه ارومش برگشتم سمتش

-چی گفتی؟

-هیچی الان داروها رو می نویسم

part147#

دیوید :

مرتیکه احمق

-اقا

-چیه ؟

-زنگ زدن پلیس

-کی

-پرستاره ، یکی از افراد شنید گزارش..

دستمو بردم بالا تا خفه شه .

-خودت حلش کن

-چش..

یهو در باز شد و دوتا پلیس اومدن داخل

به پرستار کنارش که همونی بود که سرش داد زده بودم پرسید

-همینه

-بله اقا خوده بی شرفشه .

-اوکی می تونی بری .

هوفی کشیدم حال سرو کله زدن با اینها رو نداشتم

-شما اقا متهمین به..

دستمو بردم بالا خفه شه

-نمی بینی خوابه کار دارین با ایشون صحبت کنین حلش میکنه .

سر دسته بادیگاردام سمت پلیسه رفت و به بیرون داهنماییش کرد

-یعنی چی فکر کردی کی هستی من مامور قانونم .

با عربده اش اهورا از خواب پرید و با چشمای پر اطرافو نگاه کرد

با خشم و دندون های چفت شده رو بهش غریدم

-منم خود قانونم ، ببرش بیرون خودت درسش کن و اون دکتره احمق می دونی که..؟؟

-چشم اقا .

با خروجشون صدای هق هق اهورا بلند شد

-جانم چی شده

-تلسیدم

-نترس بابایی باشه ددی هست الانم میریم

part148#

اهورا :

خنگ نبودم و فهمیدم پلیس چی می خواست ؟
قلبم از این همه بی رحمی درد گرفته بود ما حق زندگی نداریم ؟؟
کجای عشق اشتباهه ؟
سرم از دستم کشیده شد نگاه که کردم ددی رو دیدم .
اروم بلندم کرد
-چرا انقدر ضعیفی تو خوشگلم ؟
-ببشید
-چرا معذرت می خوای
دکمه های لباسمو بست
-چ...چون ضعیفم .
-برای یه چنین چیزی معذرت نخواه
-چشم ددی
-افرین باباجان بریم ؟
-اوهوم دستاشو زیر زانوم برد و بلندم کرد
-ددی ؟
-جان ؟
-خودم بیام
-نه
با صدای قاطعش صدامو خوردم

دیوید :

یکی از بادیگاردام در ماشینو باز کرد که اهورا رو گذاشتم درشو بستم

-بفرمایید قربان

برگشتم سمتش یه پلاستیک پر دارو و سرنگ بود

انگار از اخمام که از سوال رفته بود توی هم فهمید که سریع توضیح داد

-می بخشین اقا ولی همسرتون بنیه ضعیفی دارن اینا رو پزشک تجویز کرد یه سری تقویتی و اون هم شربته برای سرماخوردگیش تحقیق کردم مثل اینکه قبلا هم دکتر به هوروش گفته بوده ضعیفن و دارو مصرف می کردن .

داروها رو ازش گرفتم ، سرمو تکون دادم پشت رول نشستم.با زنگ گوشیم و دیدن شماره ی ارشام جواب دادم

-الو سلام

-سلام دیوید ، اهورا چی شد ؟

-هیچی خوبه سرماخورده بود .

-اها میاین اینجا .

-نه باید بیشتر حواسم بهش باشه تقویتش کنم میرم خونم تا بتونم بهتر بهش برسم

-خب اینجا هم اشپز هست می گم...

-نه دیگه مزاحمت نمیشم یه سری چیز دیگم هست بعدا بهت میگم

اهورا با چشمای گرد نگام می کرد .

-ددی

تلفنو قطع کردم

-جانم ؟

-تو می خوای امپولم بزنی

-اگه نیاز نباشه نه

part149#

دیوید :

اپارتمانی اینجا داشتم سمت اونجا روندم و گفتم سریع یه اشپز باشه تا غذا های مقوی برای پسرم بپزه .

اهورا خوابش برده بود ، به محض رسیدن پیاده شدم داروها رو دادم یکی از افرادم ببره بالا تا خودم اهورا رو ببرم

در سمت اهورا رو باز کردم و به مژه ها و لبای سرخش نگاه کردم خم شدم و لباشو بوسیدم اروم چشماشو باز کرد

-اوممم

نق ارومی زد

-جانم بریم بالا بخواب

-ددی درده ؟

-چی

-جیش دالم این نمیزاره جیش تونم .

با فهمیدن اینکه چیستیتی رو میگه اخم کردم

-کارتو کن زود باش اون دردت نمیاره

-ددییی

-اهورا

تشر زدم اسمشو که سرشو انداخت پایین بغلش کردم و سمت اسانسور رفتم

واردش شدم

-جیش کردی

-نچ

-لج میکنی ؟

-اوهوم

-اوکی پس تنبیه تو قبول کردی

سرشو برد توی گردنم و شروع کرد مکیدن .

وارد خونه شدم و یه راست سمت اتاق رفتم اینجا هیچ وسیله ی تنبیه ای نداشتم ولی خب باید تنبیه بشه این پسرک شیطون .

ولی قبلش امپولاشو باید براش بزنم .

روی تخت کینگ سایز گذاشتمش و لختش کردم و الان با یه پوشک بود پتو رو روش کشیدم

-استراحت کن تا بیام باشه

-چشم

از اتاق بیرون اومدم

-اقا اشپز غذاهایی که خواستینو اماده کرده افراد توی جاهاشون مستقرن و اون دکتره...

نیشخندی زد

-حل شد

-اوکی می تونی بری

بعد از رفتنش سمت اشپزخونه رفتم و کاسه برداشتم و از سوپ ریختم وقاشق کنارش گذاشتم با دیدن چیزی نیشخندی زدم و برش داشتم و داخل جیبم گذاشتم یه چاقو هم گرفتم توی سینی گذاشتم در اتاق و باز کردم و سینی رو روی میز گذاشتم.

-بلند شو پسرکم

اروم بلند شد نشست و سرفه کرد

-دددیی ؟

-جانم ؟

-گلوم درد میکنه

-اینو بخوری خوب می شی .

قاشق اول و که به خوردش دادم اخم کرد

-چرا اخمات رفت توی هم ؟

-اخه ددی انگار اب جوش غلیظ می خورم مزه نداره که .

یکم خوردم مزه داشت

-عیب نداره پسر من کل اینو می خوره مگه نه

-ددی

-افرین تنبیه هاتو زیاد کن

-خ...خب بده .

تا تهشو با کلی اخم تخم خورد .

part150#

دیوید :

شربتشو از داخل پلاستیک بیرون کشیدم و توی قاشق ریختم

-بگو آآآآآ

-آآآآ

محتویات قاشقو سریع ریختم توی دهنش ، قورت که داد عوق زد سریع یه لیوان اب ریختم به خوردش دادم که یهو زد زیر گریه

-هیس چیشده بابا جان

-بد بووووود .

-باشه گریه نکن اهورای من .

اشکاشو پاک کردم پوشکشو باز کردم و تمیزش کردم ضربه ای به چیستیتیش زدم که اخ ارومی گفت

-دلش نمیالی ددی ؟

-اوخ دیدی چی شد

با چشمای شیطون نگاش کردم

-چی ددی

-کلیدشو گم کردم

خشک شده نگام کرد بعد یهو زد زیر گریه

-چلاااا.....بی پسر شدم رفت ای خوداا...دیدی چی شد نازنینم برباد رفت ددی تو قاتلشیییییی .

خنده ای به این کولی بازی هاش زدم کلیدشو از جیبم در اوردم و بازش کردم

-گولمممم زدیییی

با دادش اخمی بهش کردم

-جیغ نکش

خواست چیزی بگه که از ته دلش شروع کرد سرفه کردن

یه لیوان اب ریختم و بهش دادم

-اروم بگیر پسرم ، اروم باش نفسم

رفت زیر پتو مثلا الان بامن قهره ؟ با خنده بلند شدم یه سرنگ از تقویتی ها پر کردم و روی میز گذاشتم و پتو رو از روش کشیدم و به پشتش کردم سرشو بوسیدم

-به ددی اعتماد داری ؟

-اوهوم

-پس تحمل کن تا یه جایزه عالی بهت بدم باشه ؟؟

-چه جایزه ای ؟

-الان بگم مزه اش می پره که

-ب...باشه لپ چپ باسنشو بوسیدم و مکیدم

-آآه

-جانم

با پنبه الکلی اون قسمتو خیسش کردم و اروم سرنگو واردش کردم که هقی زد و صدام زد

-هیس جانم تموم شد پسرم تموم شد عسلم .

اروم کشیدمش بیرون .

چون چیزی اینجا نداشتم نمی شد پوشکش کنم از خیر تنبیه اش هم گذشتم وسایلو جمع کردم و زنجبیل توی جیبمم در اوردم شاید بعدا .

با زنگ در سمتش رفتم چمدونهامونو اورده بودن خب وسایلمم رسید وارد اتاق شدم اهورا با چشمای گرد و خیسش نگام می کرد .

part151#

اهورا :

حالم بهتر بود ولی گاهی سرفه می کردم

ددی چمدون رو باز کرد و از توش پوشک در اورد سمتم اومد و پوشکم کرد

-فردا تنبیه میشی بد بوی

-ببشید

-هیسسس

بعد از اتمام کارش یه شیشه شیر پر از شیر اورد و چپوند توی دهنم خودشم لخت شد اومد کنارم خوابید پتو رو رومون انداخت و سفت بغلم کرد و پیشونیمو بوسید

-بهتر شدی نفسم ؟

من که شیشه رو تموم کرده بودم شیشه رو ازم گرفت .

-بهتلم

-اوممم

محکم بغلم کرد که چشمام گرم شد و خوابم برد .

صبح که بیدار شدم حالم خیلی خوب بود .

ولی ددی هنوز خواب بود .

با فکر خبیثانه ام سمتش رفتم و روش خم شدم خواستم لپشو گاز بگیرم که لباشو دیدم انگار مسخ شده بودم اروم اروم سمت لباش کشیده شدم خودمو نزدیک بردم و لبانو روی لباش گذاشتم .

بوسیدم ازش فاصله گرفتم که چشمای بازشو دیدم هینی کشیدم و سرمو توی سینش قایم کردم

-سلام شیطونکم

گوشت سینشو توی دهنم بردم و مکیدم

-اهورا از ددی خجالت کشیدی

اروم گازش گرفتم البته از نظر خودم

-اخ پدرسگ نکن

نگاش کردم وقتی صورت جمع شدشو دیدم بلند زدم زیر خنده

part152#

دیوید :

درد نداشت فقط برای فان ادای کسی که درد می کشه رو در اوردم که اهورا ترسید

-د...دی؟..خوبی ؟

یهو زد زیر گریه بلند شدم بغلش کردم

-چرا می زنی زیر گریه همش ، ببین ددی خوبه شوخی کردم .

روی تخت خوابوندمش و سرشو بوسیدم

-خب جیش کردی عسلم

پوشکشو چک کردم

-نچ

-خوبه بشین تا ددی زودی بیاد

-باوشه

خواستم از اتاق بیام بیرون که با صدای گوشیم برگشتم

شماره جاسوسم بود

-الو سلام

-سلام خواهر خوبی

-ممنون تو خوبی چه خبر

-هیچی خواهر دیشب برا بچه ها قصه خوندم قصه ی یه مشت گرگ و کفتار که می خواستن بره رو بخورن و داشتن تقشه می کشیدن اخرم به این نتیجه رسیدن که برن همسرشو اول بخورن تا غمگین بشه بعد خودشو .

با چشمای گشاد رمز گشایی کردم لعنتی .

-اوکی بازم براشون قصه بگو گناه دارن .

تلفنو قطع کردم عوضیا

نگاه اهورا کردم

-جانم

-ددی برا منم قصه بوگو

بعد سرفه کرد

-بزار غذا و داروهاتو بخوری بعد قصه هم برات می گم

part153#

اهورا:

ددی رفت بیرون یه سینی پر اورد تو

سینی رو روی تخت گذاشت

-خب کیوتی بگو آآآآآ

-آآآآ

یه لقمه گذاشت دهنم منم جوییدم همین طور تا اخر ولی خودش نخورد.

منم براش لقمه گنده می گم گنده یعنی واقعا گنده گرفتم جلو دهنش گرفتم که خندید شروع کدد گاز زدن د خوردن تموم که شد دستمو خواستم بیارم عقب که بوسش کرد سرخ شدم.

خنده ی دیگه ای کرد و چاییشو سر کشید

-خب پسر کم بیاد داروهاشو بخوره

-نههههه تلخهه

-اهورا بیا دهنتو باز کن سریع

-نموخودم تلخه بدههه

-بچع بدی نباش و تنبیه تو زیاد نکن

- به درک

-باشه همین جور زیادش کن

- نمخورم ددی بی ادب

-باشه قاشقوکنار گذاشت و روی تخت نشست وبغلم کرد و دست و پامو قفل کردوباملافه بست

-نکنننننن ددی بد می رم بیبی یکی دیگه می شم اصا

باحرفم محکم زد توی صورتم

-دفعه ی اخرت باشه همچین تهدیدی کردی منو اون دهنتو باز کن احمق

بغضم گرفت با چشمای خیس نگاش کردم بد جور اخم هاش توی هم بود اروم دهنمو باز کردم و دارو ریخت توی حلقم اشکم چکید

فورا اب داد بهم ولی اخماشوباز نکرد دستمم و باز کرد خواست بدون توجه بهم بره بیرون که گوشه لبلسشو گرفتم

-بابایی؟!

مهلم نداد سینی رو گرفت رفت بیرون سریع بلند شدم بدون توجه به اینکه لختم دنبالش دوییدم

-ددیییی؟؟

توی اشپزخونه بود و سینی رو روی میز گذاشت بدون توجه بهمرفت روی مبل نشستسمتش رفتم و پایین پاهاش نشستم

-ددی تولوخدا نیگام کن

دیوید:

اهورا گریه می کردخودشو هی خودشو بهم می مالید و صدام می زد.

-ددی...هق...غلط....ک...کردم....هق...ددیی....هق....ببشید...تنبیه ام تون اینطولی نکن ولی ...ددی....هق...هق

دیگه نتونستم بیشتر از این تحمل کنم برگشتم سمتش پایین پاهام نشسته بود دستمو زیر بغلش بردم و بلندش کردم روی پاهام خوابدندمش و پوشکشو کندم

دستمو بالا بردم محکم کوبیدم روی باسنش که جیغ کشید .

اعتنا نکردم انقدر روی باسنش کوبیدم که قرمز قرمز شد

یکم اروم شده بودم نفس عمیقی کشیدم و درست نشوندمش روی پاهام که ناله کرد

-جانم عشق ددی تموم شد تموم شد

-ددی بد دلدم گلفت دیده گهل نتون

-دیگه قهر نمی کنم ولی اینطور حرف دوباره ازت بشنوم بهمین راحتی نمی گزرم اروم زیر لب گفت

-راحت کون نزاشتی برام این کجاش راحته!

اروم بلندش کردم و سمت اتاق رفتم و روی تخت خوابوندمش

خب چجور با این باسن امپولش بزنم حالا هوووف

اروم بهش پماد زدم و پوشکش کردم و کنارش دراز کشیدم و توی بغلم کشیدمش .وقتی نفس هاش منظم شد بلند شدم .

گوشیمو در اوردم و زنگ زدم تا تعداد بادیگاردا رو زیاد کنن عوضی نقشه کشیدن اهورا رو بگیرن!!

ولی کور خوندن

part164#

اهورا:

ددی بعد از اینکه کارمو کردم روبه روم نشست و لباسامو کند و شلوارمم از پام در اورد ، خونه گرم بود پس احساس سرما نکردم ; پوشکمم کند با دستمال مرطوب تمیزم کرد.

روی پاهاش دمر خوابوندم :

-ددی چی تال موتونی!؟؟

-این برای سرماخوردگیت لازمه ، می زنمش بهت بعد خوب خوب می شی...

با دیدن امپول دستش تقلا کردم :

-نه نموخام نتون ددی نتون...

-اهورا اروم بگیر!

-تونم تبوده دلدم می اددددد

-خودت کردی پسرک نازم

اروم امپولو وارد پوستم کرد که جیغ کشیدم ، اگه من انتقام نگیرم اهورا نیستم!!! سریع کشیدش بیرون و توی بغلش نشوندم و اشکامو پاک کرد و نازم کرد ، منم خبیث نگاش کردم ... :

-ددی تالت بد بود

-ولی ب...

یهو چشماش گرد شد منم بلند خندیدم و لنگون لنگون فرار کردم ...

دیوید:

داشتم به اهورا توضیح می دادم که این واکسن براش نیاز بود که شکمم و پاهام خیس شد!!!!! اهورا سریع بلند شد شک زده پایینو نگاه کردم مگه الان تو پوشکش خودشو خالی نرده بود توله سگ؟!!!

-اهورا بگیرمت می کشمت ...

part165#

اهورا:

می خندیدم و می دوییدم درو باز کردم خواستم در برم که ددی گرفتتم

با نفس نفس گفتم.

-ددی به خودا کونم جا نداره هاا

-تنبیه زیاده پدرسگ

-هین به خودت فحش نده ددی !!

کشیدتم داخل یه جایی که مثلا حموم بودابو روی تک شعله گذاشت و روشن کرد و خودشم لخت شد

-برگرد رو به دیوار تا کارم تموم بشه

توی دلم گفتم چه تنبیه اسونی اخ جون

رومو سمت دیوار کردم صدای ریختن اب می اومد کلمو روی دیوار گذاشتم دیگه صدایی نیامد بعد راه رفتن و خش خش لباس پوشیدن.

-بعد کشیده شدم ددی لباسشم تن کرده بود کی وقت کرد

-خب بریم تنبیه پسر بی ادبم

-مگه این تنبیه نبوددد!!

-نه نبود

کشیدتم برد بیردن وارد یه اتاق شدیم که گرم بود لختم کرد.

و از داخل یه ساک طناب کشید بیرون

-بخواب کف زمین

اروم خوابیدم روی زمین.با هیجان نگاش می کردم

اروم پاهامو خم کرد و ساق پامو به رون پاهام خر کدومو جدا جدا بست از هن فاصله داد کامل التم و سوراخم توی دید قرار گرفت.

نشوندم و دستامو عقب بردو دستامو بست. کامل الان توی معرض دیدش بودم

-الان قراره کنترل ارضا باهم داشته باشیم

با ترس نگاش کروم

-ددی غلط کلدممم

گگ پستونکی رو هل داد داخل دهنم

دستی به التم کشید و پایین تر رفت کمی مالششون داد تحریک شدم.

part157#

اهورا:

سمت یه ساک رفت و یه دیلدو رو از داخل ساک کشید بیرون و بایه ویبراتور

بلند شد رفت از اتاق بیرون ، با یه قوطی اومد داخل.

پشتم نشستو سرمو برگردوندم ، دیلدو رو چرب کرد روی زمین سیخ گذاشت ; بلندم کرد و مثل وقتی دستشویی می کنم نشوندم و دیلدو رو اروم اروم واردم کرد که ناله بلندی کردم...

دوباره توی همون حالت نیمه نشسته قبلی برمگردوند و ویبراتور و وصل کرد به سر التم و روشنش کرد ، با لرزیدنش چشمامو بستم و ناله خفه ای کردم!!

-تا من ناهار درست کنم و برگردم وقتته ، اگه ارضا شدی که بازم تنبیه داری ، ولی اگه تونستی و ارضا نشدی جایزه می دمت باشه؟

سرمو تند تند تکون دادم ک پیشونیمو بوسید و رفت...

حالم افتضاح بود.

هی می خواستم بیام ولی نفس عمیق می کشیدم و سرم تیر می کشید ، واقعا سخت بود. لعنتیییی پس چرا نمی یاد

دیوید:

سریع از بیرون از انباری که الاسکایی مال خودش بود گوشت برداشتم تا کباب کنم ، اینجا نه انتن می داد نه گاز داشت فقط یه موتور برق

داشت که لامپا رو روشن می کردم ، باهاش بهترین جا برای پنهان شدن.

سریع برگشتم به داد اهورا برسم.

اروم لای درو باز کردم یک ربع گذشته بود و اهورا داشت گریه می کرد درو باز کردم روبه روش نشستم با دیدن من با خوشحالی نگام کرد ، دستمو پشتش بردم و اروم دیلدو رو حرکت دادم که ناله اعتراض امیزی کرد ...

-هیس ارضا شو پسر قویه من افرین ویبراتورو درجه اخر بردم که عملا جیغ زد و ارضا شد ; اروم دیلدو رو بیرون کشیدم...

part158#

دیوید :

پاها و ویبراتور رو باز کردم و بغلش کردم

-جایزم کو؟؟بده بده!!!

-می دم تو اروم باش

-ددی بد دلد داشت

-می دونم تنبیه می کنم که دردت بیاد دیگه شیطونی نکنی

-خو سیطون گولم زدش دیده؟؟

با لحنش خم شدم لپشو گاز زدم که جیغ کشید

اول پوشکش کردم و بعد لباساشو تنش کردم.

بغلش کردم روی خز نشوندمش

-جایی نرو تا ددی بیاد

سمت اتاق رفتم و ملافخ رو از روش کشیدم کنار با لذت برش داشتم چیز خوبی بود دستبند و دستکش و با جوراب و سرهمی هم برداشتم ساک اسباب بازی هاشم گرفتم

برگشتم توی هال نسبتا بزرگ خونه

از پلاستیک کشیدمشون بیرون و شروع کردم وصل کردن حصار مانندی یه دایره ی متوسط که اهورا توش جا بشه و یکمم جا برای بازی بود که دورش حصار های رنگی بود یه محیط بازی خوشگل برای اهورای شیطونم.

بالشت داخل محوطه گذاشتم عروسکهاشو داخلش گذاشتم سمت اهورا رفتم که داشت با ذوق نگاه می کرد دستاشو توی دستکش بردم و بالاشو با دستبند مخصوصش قفل کردم.

لباسشم با یه سرهمی ابی رنگ عوض کردم پستونک داخل دهنش گذاشتم و ساق پاشو به رون پاهاش بستم تا نتونه بلند بشه بغلش کردم و توی محیط بازی گذاشتمش

-بازی کن تا ددی کاراش تموم بشه تند تند سرشو تکون داد که لبخند بهش زدم یه دل سیر نگاهش کردم و لذت بردم و سمت اشپزخونه رفتن

فضای بازی

part159#

اهورا:

با عروسک ها بازی می کردم دراز کشیدم ; البته نه کامل چون پاهام بسته بود.

به سقف نگاه کردم ، ناخوداگاه زندگیم از جلوی چشمام مثل فیلم گذشت : مرگ مامان و بابا ، دوستیم با ارشام ، بادیگارد شدنم ، عشق به رادمان ،هروش و انا و الان دیوید ...

چقدر فراز و نشیب داشته خدایی!

ولی الان ارامش دارم . خییلی زیاد ، جوری که دیگه ارومم ، استرس ندارم هر لحظه !!

چشمامو بستم و برای خوندم اهنگ خوندم ; البته بیشتر زمزمه های بی معنا بود و فقط اهنگ داشت ، یه پتو روم قرار گرفت چشمامو که باز کردم ددی رو دیدم.

-خوابت می اد عزیزم؟؟؟

فقط نگاش کردم که از زمین یه چی برداشت ، با دیدن شیشه شیر ذوق کردم و گرفتمش و مک زدم : با پیچیدن طعم شیر لبخند از سر رضایتی زدم!!!

-ته بندی کن تا ناهار بشه افرین نینی کوچولوی ددی.

از خودم صدایی از خوشحالی دراوردم ک لبخندی زد و رفت...

بلند شدم دوباره با عروسکام بازی کردم . حواسم پی ماشینم بود که یهو رفتم هوا!! دیوید بغلم کرده بود :

-بریم ناهار پسر قشنگم

روبه روی شومینه نشوندم ، پاهامو باز کرد و یه دیس پر از گوشت کبابی اورد و لقمه لقمه بهم داد . با استینم خواستم لبای چربمو پاک کنم که دستم توی دست ددی گیر کرد... نگاش کردم :

-کثیف کاری نداریما پسر کوچولوم!!!

خم شد و دور لبمو بوسید و مکید :

-تمیز شدی حالا!

از خجالت سرخ شدم ، عملا سرمو پایین انداختم ; خودشم خورد و بلند شد. سینی رو برد ، متکا اورد روی خز انداخت وبغلم کرد و پتو رو هم رومون کشید.

-بخواب پسر خوب...

part160#

دیوید:

اروم لای چشمامو باز کردم : هوا روشن بود ، به ساعت کوچیک روی دیوار نگاه کردم : چهار بود ، اروم بلند شدم و لباس گرم پوشیدم تا بتونم برم بیرون.

باید برم جایی که انتن بده و خبر بگیرم که چقدر تا اجرای نقشه مونده و کوروش چکار کرده ; داخل حال که برگشتم اهورا نشسته بود ولی گیج خواب بود.

-ددییيي

اروم صدام گرد کنارش نشستم

-جانم!!!

-توجا می لی؟؟

-باید تا جایی برم تو بخواب تا ددی بیاد ...

-منم ببل دیده!

-سرده پسرم سرما می خوری

-نه بیاامممممم

-اهورا!!!

-خو ددی ...

-هیسسس

شیشه شیرو برداشتم ، رفتم داخل اشپزخونه شستم و شیر پرش کردم و برگشتم.

کنار اهورا نشستم و دادم دستش بلندش کردم ، داخل فضای کودک گذاشتمش :

-ددی زودی می اد

-باش.

روشو اونور کرد که مثلا قهره.

خنده ی ارومی کردم و بلند شدم موبایلمو برداشتم و سمت جنگل رفتم ...

part161#

دیوید:

از بین درختا رد شدم. نیم ساعت پیاده روی داشت و باید از رودخونه رد می شدم ، البته که پل داشت و راحت بودم . با رسیدن به منطقه مورد نظرم گوشیمو بیرون کشیدم و نگاش کردم : انتن اومده بود ، پس سریع زنگ زدم کوروش باید مکالمه مون کوتاه باشه تا نتونن پیدام کنن :

-الو طبق برنامه اس ...،

-اوکی .

سریع قطع کردم و برگشتم ، داشتم از روی پل رد می شدم ; توی حال و هوای خودم بودم که با صدای پارس سگی ترسیدم و پام لیز خورد ...

اهورا:

داشت هوا تاریک می شد ، ولی ددی هنوز نیامده بود. بلند شدم و با یه پرش از محیط بازی اومدم بیرون و سمت پنجره رفتم ، ولی خبری نبود ; کم کم قطره های بارون ریخت روی شیشه و کم کم شدت گرفت :

-پس کوجایی ددی؟؟

برم ببینم بهتره ، خواستم سمت اتاق برم لباس بپوشم برم بیرون که سایه ی یه نفرو دیدم ، اب دهنمو قورت دادم :

-ب...بابایی

با شوک گفتم . دیوید داشت خودشو سمت کلبه می کشید ، انگار جون نداش ; سریع با هموت وضع رفتم بیرون و زیر بغلشو گرفتم یه تیکه یخ بود :

-س...سرده چرا اومدی بیرون

کشیدمش توی خونه و درو بستم ، کنار شومینه نشوندمش ، از سرو روش اب می ریخت ; سریع رفتم از داخل ساک و اتاقو گشتم و لباس برداشتم و کمکمش کردم لخت بشه ولباس تن کنه سرفه کرد.

پتو دورش پیچیدم با بغض گفتم :

-درد داری ددی؟ گلوت چی؟

با صدای خشداري گفت :

-من خوبم بیبی نازم بیا بغلم

-ن...نه

بلند شدم رفتم اشپزخونه و یه لگن اب پر کردم و برگشتم پیشش.

پاهاشو بردم داخل اب و ماساژ دادم ، از پشتم متکا برداشتم دادم بهش :

-دراز بکش ددی

لبخندی بهم زد ، خم شد پیشونیمو بوسید...

part162#

دیوید:

می دیدم نگران و هل هلی کارارو می کنه .

اگه توی اب نمی افتادم ، سرما هم نمی خوردم .هوووف ...

سرمو روی بالش گذاشتم که پارچه سردی روی پیشانیم قرار گرفت .

لبخندی بهش زدم ، لیتل بوی کیوتم .

چشمامو بستم و خوابیدم ...

با تکون داده شدنم بیدار شدم :

-ددی بلند شو اینو بخور.

حالم بهتر شده بود ، نشستم ; یه کاسه سوپ بود ، قاشقو گرفتم و پر کردم . با پخش شدن مزه اش با چشمای گرد اهورا رو نگاه کردم ، لعنتی چرا این طعم ضایع رو می داد؟؟؟!!!

ولی دل پسرکمو نمی شه شکست .

-چطوله؟ بخول دیده ملیض شدی زود اوب بشی ددی؟؟

خواستم حرف بزنم که سرفه کردم :

-ممنون پسرم ، بیا بغلم ددی همه رو می خوره!!

شروع کردم خوردنش ، تا اخرش خوردم.

متکا رو مرتب کردم ، اهورا رو بغل گرفتم و خواستم بخوابم چشمامو بستم.

-نههههه!!!

با جیغ اهورا سریع چشمامو باز کردم

-قرص قرص نخوردی واسا ...

سریع دویید سمت اشپزخونه و با قرص های خودش و یه لیوان اب اومد ،

یه قرص برداشت و از داخل جاش دراورد :

-بوگو آآآآ ددی!!!

با اب خوردمش...

part163#

اهورا:

حال ددی خوب شده بود ، صبح که بیدار شدم خواب بود ؛ لبامو روی پیشونیش گذاشتم ، داغ نبود اووووف راحت شدم.

سرمو که بالا اوردم ، دیدم چشماش بازه و زل زده بهم جیغ زدم و سرمو توی گردنش قایم کردم :

-چیشده شیطون بلا؟؟!!

-خوفی ددی؟؟

-اره پسرم ، خوبه خوبم!!

خواست بلند بشه که چسبیدمش :

-بله؟

-ددی تو ملیضی املوز من ددی ام!!!

یه تای ابروشو بالا انداخت و بعد بلند خندید :

-بیبی من می خواد امروز ددی باشه؟؟؟

-اوهوم می خوام ملاقبت باشم!

-کدوم ددی بچگونه حرف می زنه؟؟؟

کشیدم توی بغلش و درازم کرد .

-بیبی من باید بیبی ناز و کیوتم بمونه ؛ ددی خوبه عزیزم ...

-نموخوام اصادلم می خواد دکتل بازی تونم

با لحن خبیثی گفتم

-دکتر بازی ؟؟؟؟مطمئنی

اب دهنشو قورت داد

-آآآ نه می خوام علوسک بازی تونم حال شمام ته خوفه لاستیییی ددی اجاسه دالم بلم بیلون

-به شرط اینکه کامل لباسای گرمی که تنت می کنم بمونه و غر نشنوم

-آخ جووون باش ددی مهلبانم

سرشو با ذوق جلو اورد و لپمو محکم بوسید.

-می دم ته ددیی

-جونم عسلک

-دشنمه

اهورا:

ددی بلندم کرد ، توی محوطه ی کودکی که درس کرده بود نشوند :

-الان ددی می اد!

-باش ...

دراز کشیدم کسل بودم ، خیلی زیاد دلم شیطونی می خواست ؛ یکم فک کردم با یاد چیزی سریع سیخ نشستم!!! کم کم نیشخند شیطانی ای روی صورتم نشست یسسسس ...

با اومدن ددی خودمو مظلوم کردم.

یه شیشه داد دستم :

-بخور عسلک ...

-بیلون چی؟

-تو اول بخور غذا تو بعد به اونم می رسیم!!

-چمش ...

تند تند شیشه رو میک می زدم شیر و عسل بود .

تموم که شد سرمو بالا اوردم ددی یکی دیگم بم داد

-ننههههه

-بخور

نق نق کردم ددی رفت سمت اتاق منم سریع در شیشه رو باز کردم و ماشین کامیونم روجلو کشیدم شیرو توی قسمت حمل بارش ریختم بعد عروسک گوسفندن رو روش گذاشتم معلوم نشه سریع درشو بستم نمادین مک زدم چون ددی با دست پر اومدپیشم

-شیره خوش مزه بود!

-اله ددی شیلین شیلین بود

ددی یه اوهومی گفت ولی یهو برگشت سمتم و با لحن مر موزی گفت

-عسل شیشه ی دوم زیاد بود؟؟

-ها؟اره یکوچولو ...

لباسا رو کنار گذاشت ، در محوطه ی بازی رو باز کرد و روبه روم روی یه زانو نشست :

-بلی ددی ژونم؟

-توی شیشه شیر دومی چیزی نریخته بودم شیر خالی بودش!!

اوپس لو رفتم ...

-م...من شیرینی حس کردم!! ...

یکم اطرافو نگاه کرد بعد شیشه شیرو :

-باشه ، بیا لباس تنت بدم!

-چمش! ..

آخیییشششش نفهمید ....

part165#

اهورا:

بدو رفتم بیرون ، سرد بود ولی سرسبز بود .

-اهورا مراقب باش عزیزم ، یکم بیشتر بازی نمی کنی ؛ ددی مراقبه . حالام بازی کن . بیا اینم توپ و ماشینکت ...

از دست ددی توپ و کامیون رو گرفتم و

شروع کردم به بازی!!

اوخیش چه حالی داد ، ددی رفته بود به کارش برسه ولی هر چند ثانیه می اومد جلو در نگام می کرد ؛ خسته که شدم بلند شدم سمت کلبه رفتم :

-خسته شدی عزیزم؟؟؟

چشمامو خواستم با مشتهام بخارونم که ددی سریع مچامو گرفت :

-کثیفه! ...

لباسامو کامل بیرون کشید و دستمم گرفت ؛ سمت همون حمومه برد وه خودشم دوش گرفته بود ، روی چهار پایه نشوندم و پوشکمم باز کرد ...

بلندم کرد و روبه شکم خوابوندم ، جوری که شکمم روی چهار پایه تقریبا بلند بود و دست و پام دو سمت :

-ددی چی شده؟!

-پس شیرو نمی خوری اره؟

اوپس لو رفتم :

-ببشید ...

-بعد از تنبیه می بخشم عسلم!!

-ددیییییی ...

ضربه ای به باسنم زد :

-خفه شو اهورا ، مگه نگفتم نباید ددی رو بپیچونی ؟؟؟ باید به تموم حرفام گوش کنی ، هان ؟؟؟چرا شیر شیشه شیرتو قایم کردی ، گند زده شد به عروسکات هان؟؟؟

-ببشید ددی گلد کلدم ...

دستش روی باسنم نشست :

-از امروز تا به مدت چهار روز لیتل بوی من نیستی : نه توجه نه پوشک نه شیر ...

محکم کوبید روی باسنم ، که هقی زدم نه خیلی زیاد بود!

-ددی گلد کلدم ببشید ، ددیییی نههههه این تنبیه نمی دوستمش ...

-بلند شو خودت خودتو بشور اهورا .

بلند شد رفت بیرون کف حموم نشستم شروع کردم به گریه کردن.

این زیاد بود خیلی زیاد نههه!

بلند شدم ، سمت در رفتم : ددی روی خز جلوی شومینه نشسته بود و داشت کتابی رو می خوند ، دوییدم سمتش ... محلم نداد ؛ روی پاهای دراز شده اش نشستم :

-ددی...ددی....تولوخودا....نی نی گلیه موکونه ها! خونلو خیس موکونه ها! ددی گوناه دالم ببشید ددی غلط کلدم ... ددیییی!

محلم نداد ؛ بلند زدم زیر گریه ، انقدر گریه کردم که نفسم بالا نمی امد ...

تازه داشتم ارامش می گرفتم ، گند زده بودم .

نفس هام یکی در میون شده بود ، دیوید ترسید! چون توی بغلش درازم کرد و روی سینه مو ماساژ داد :

-نفس بگیر عزیز دم ...بازدم....دم....بازدم

افرین ...

با ددی نفس‌کشیدم :

-پسر من چی یاد گرفت؟؟؟

با اینحرف انگار دنیا رو بم دادن ک شنگول شدم و لپ ددی رو لیس زدم و بوسیدم ...



part166#

ديويد :

اهورا کمی فین فین کرد و اروم گفت :

-حلف ددی دوش تونم ، شیلمم بخولم و دلوگ نگم!

-افرین

سوم شخص:

-قربان قربان پیداش کردیم قرباان

-خفه

بادیگارد بی چاره از ترس زن خفه شد

-کجاست؟

زن با چشمای بسته زمزمه کرد.

-توی یه جنگلن ولی مکتن دقیق

-کل جنگلو بگردین ٠ هر وقت تونستین پسرکمو بیارین جایزه بزرگی می گیرین

-چ...چشم

بادیگارد با خوشحالی از اتاق خارج شد

ولی زن قفل تک عکسی که از پسر داشت بود اروم زمزمه کرد

-برگشتم ولی دیر اذیت زیاد شدی پسر خوشگلم مامی رو ببخش که دیر کرد!!!!!

اروم بلند شد و مقابلپنجره ایستاد توی گذشته اش غرق شد روز اولی که پسرک رو دید عاشق بامزگیش شد ولی وقتی خواست نزدیکش بشه پلیس ها پیداش کردن و مجبور شد چند سال از پسرکش دور بشه و وقتی برگرده ببینه چقدر اذیتش کردن و الان پیش رقیبشه دیوید!!

واقعا دیوید رقیب سر سختی بود.

سخت بود از کنارش رد شدن

نفس عمیقی کشید و نم اشک دو پاک کرد عقب گرد کرد واز اتاق خارج شد و از پله ها رو باوقار پایین اومد.

وارد زیر زمین شد اروم درو باز کرد برعکس زیر زمین های داغون اون زیر زمین مدرن بود تمیز و با اتاق گودکانه داخلش

-هنوزم می خوایش فرزانه

با خشم برگشت سمتش

-اینجا چه غلطی می کنی

part167#

دیوید:

امروز بر می گشتم ، اما بی سر و صدا ...

می دونستم یکی داره تعقیبمون می کنه و تقریبا هم پیدامون کرده ، ولی نمی دونستم کیه ؛ دفعه قبل کوروش بم اخطار داد .

از اینجا یه راست می رم مخفیگاه دومم ، باید مدام جامو عوض کنم تا کوروش پیداش کنه و من قوی تر بشم ؛ طول می کشه ولی باید بتونم .

یک بار دیگه نقشه ها رو چک کردم . مسیرو درست به ذهنم و سپردم بلند شدم.

سمت اهورای خواب رفتم و کوله رو گوشه گذاشتم و سعی کردم بیدارش کنم :

-اهورا ... اهورا عشق بابا بلندشو جیگر گوشم!

لای پلکهاشو باز کردو هوم کشید که لبخندی زدم :

-بلندشو که باید زودی بریم ، بدو

با چشمای بسته نشست.

لباساشو کندم و پوشکشو بیرون کشیدم :

-پوشک نداری عشقم ، جیش داشتی به ددی بگو باشه؟؟!!

-هووووم ...

با چشمای بسته دوباره هوم کشید . شورت و یه شلوار پشمی و بعد هم یه شلوار گرم تر ، از روش پوشوندمش و بعد یه بلیز یقه اسکی گرم با یه کاپشن بزرگ تنش گردم ؛ روی موهاشو بوسیدم و یه کلاه هم سرش کردم :

-پختم خو ددییی

-بیرون سرده!!

کوتاه توضیح دادم ، خودمم یه سری لباس گرم پوشیدم و بلند شدم دست اهورا رو گرفتم ؛ همونطور که نیم بوتشو پاش می کردم شروع کردم توضیح دادن یه سری مسایل که با بازیگوشی لومون نده :

-اهورای من ، داریم می ریم ؛ نباید زیاد سرو صدا کنی ، اگرنه ادم بدا پیدامون می کنن!! کنار ددی می مونی و شیطنت هم نمی کنی ، می دونی توی جنگل هم تنبیهت می کنم !! فهمیدی عشقکم؟؟

-بله ددی . ولی اونا چلا دنبالمونن؟؟

نگاهش کردم ، بهش بگم چون می خوان ازم بگیرنت؟!

-یه چیزی که خیلی خیلی خیلی برام با ارزش و مهمه و بدونش نمی تونم نفس بکشم رو ازم می خوان ...

-چی ددی ؟؟

پوتین های خودمم پام کردم و دستشوگرفتم ، رفتیم بیرون :

-ددی بگو دیگه!! ...

part168#

اهورا:

هی فکر می کردم اون،چیز مهم چی هست؟! ولی خب چیزی به ذهنم نمی رسید ، ۵ دیقه بود داشتیم راه می رفتیم :

-ددی نمی گی !؟

محلم نداد . یعنی اون چیزه رو ازم بیشتر دوس داره؟!! :

-نه

با صداش پریدم ، بلند داشتم فکر می کردم :|

خم شد روی صورتم و لبمو بوسید :

-اون چیز خودتی اهورا ، ددی دوست داره . نمی خوام از دستت بدم ، پس از این فکرای بی خود نکن ، افرین پسر نازم ...

لبامو محکم بوسید ، لپام داغ کردن و سرمو انداختم پایین ، ددی دوباره دستامو گرفت و حرکت کردیم ...

نیم ساعتی داشتیم می رفتیم

-ددی توجا می لیم الان

-یه فرودگاه اونور جنگله بر می گردیم خونموم بیرون از این کشور که قدرت چندانی توش ندارم بر که بگردیم کسی جرعت نداره چپ نگاهت کنه !!

دستمو محکمتر گرفت و حرکت کرد با حرفاش ته دلم قیلی ویلی می رفت.

لبخندی زدم و پشت سرش حرکت کردم

کمی بعد به جاده رسیدیم

داشت یه خاور می رفت که دست براش تکون داد که کمی جلوتر ایستاد

-سلام کجا می رین

یه اقای هیکی از پنجره شروع کرد با ددی حرف زدن

-بیا اهورا

با صداش سمتش رفتم مثل اینکه قبول کرده ما رو برسونه اول ددی سوار شد بعد من درو بستم و رو به راننده سلام دادم

-سلام علیکم پسر جان حالا اینجا چه کار می کردین؟

-گروهی اومده بودیم بگردیم گم شدیم

-اها

بعد سکوت صدای ازار دهنده ی موتور خاور

-شغل شما چی هس ؟

با صدای راننده ددینگاش کرد.

-حسابدار یه شرکتم

ددی چه راحت دروغ می گه به اقاعه منم باورم می شه

یکساعتی توی راه بودیم وارد شهر شده بودیم

که ماشین ایستاد

-اینجا تاکسی بگیر برو می رسی تا همین جا مسیرم بود

بعد از تشکر از راننده پیاده شدیم

-ددی

اروم صداش کردم برگشت سمتم

-جانم

-چقدر خوب چاخان می زنی اصلا ازت یاد گرفتم

-تو غلط می کنی دروغ بگی دروغ بگو تا به زبونت گیره بزنم حالام راه بیوفت

-نامرد پشت ددی سمتت اکسی هایی که کنار هم و پشت هم پارک بودن رفتیم و سوار شدیم یکم طول کشید تا پر بشه

part169#

اهورا:

تاکسی که پر شد ، شروع کرد به حرکت کردن.

من کنار پنجره بودم و ددی کنارم و یه اقا دیگه کنار ددی و یه خانم جلو نشسته بود :

-اوه اوه بده پایین اقا شیشه رو

باصدای اقایی که کنار ددی بود نگاش کردم :

-چرا؟

-نشنیدین مگه؟

-چیو؟!

-یه ویروس جدیدی این چینی ها ساختن اصا خیلی خطر داره ؛ می گن اومده ایران .

-نه بابا اخبار نگفته ولی ویروسه رو شنیدم.

بعد خانمه گف :

-اره دیشب اخبار گف نمی دونستین!؟؟؟

-نه والا.

زرتی شیشه رو داد پایین ، خو احمق الان قندیل می بندیم که ، چسبیدم به ددی :

ددی با اخم رو به راننده گفت :

-اقا بده بالا ، سرده یخ زدیم .

راننده طلب کار گفت :

-نه بابا اقا خطر داره می گن .

-حالا بده بالا ، وقتی خبرش قطعی شد بکش پایین ؛ الان بده بالا یخ کردیم .

-کار از...

-می گم بده بالاا ...

با صدای بلند ددی ، من که هیچ راننده بدبختم زرد کرد ؛ ولی خوشبختانه رسیدیم و دعوا نشد.

ددی بغلم کرد :

-یخ کردی

-خوبم

-الان می ریم سوار جت می شیم گرم می شی .

وارد محوطه شدیم ؛ ددی رو که دیدن رفتن کنار

یکی که انگار سر دسته ی بادیگاردهابود اومد نزدیک وبه ددی خوش امد گف :

-بریم داخل بعد گزارش بده ، سریع هم حرکت کنین .

-چشم قربان .

سریع سوار شدیم ، با ورودمون به داخل موج گرما زد به صورتم که لبخند زدم : آخیییش!!!

روی صندلی نشوندم و کاپشنمو کند :

-خب؟؟

رو به بادیگارد پرسید ، که اونم شروع کرد گزارش ، با هر کلمه چشمام گرد تر می شد!! :

-بله قربان ، در حال حاضر فرزانه و افرادش پی نخود سیاهن ودارن عملا جنگل رو شخم می زنن و به محظ رسیدن به کلبه بمب منفجر می شه.

از بابت رقیب هاتون هم نگران نباشین.

کوروش خان حلش کرده و در مورد مراسمه ازدو...

با بالا اومدن دست ددی ساکت شد و رفت ...

part170#

دیوید:

لباس خودمم در اوردم دادم خدمه .

اهورا خمیازه می کشید :

-ددی خوافم می اد ...

-بخواب خب قندک .

-لاحت نیسم ؛ نیگام می تونن .

-کی؟؟

-مهمون داله ، نیگاش کن الانم نیگام می تونه .. ددی ؟

-بله!

داشتم نگاه می کردم کدوم خدمتکار که با سوالش چشمام چهار تا شد :

-مهماندالام توفنگ دالن؟

-تفنگ ؟نه؟

-اونی که داله می له سمت کابین خلبان داشت که ...

سریع بلند شدم و اشاره زدم ؛ بادیگاردام گرفتنش ، زنه هنگ کرده بود .

نگاهی بهش انداختم .

لباسشو کنار دادم و با دیدن دسته ی تفنگ کشیدمش بیرون :

-این چیه؟

-ق...قربان...م...من ..

-پرتش کنین پایین .

برگشتم سمت اهورا که تقریبا خواب بود ؛ رفتم و درازش کردم :

-بفرمایین قربان .

با دیدن بادیگاردم که پتوی ابی رنگ سمتم گرفته بود لبخندی زدم و ازش گرفتمش.

روی اهورا انداختم و جلوش روی صندلی نشستم ...

part171#

اهورا:

با احساس معلق بودن ، لای چشمامو باز کردم و با دیدن صورت ددی دوباره بستمش .

اینبار که چشمامو باز کردم ، روی تخت توی اتاق دیوید بودم ؛ یه اتاق با تم طلایی .

خوشگل بود . بلند شدم نشستم ، لخت بودم و فقط پوشک داشتم . پتو رو کنار زدم وبلند شدم ، چشمامو داشتم می مالیدم که در باز شد و کمی گذشت و بعد توی هوا بلند شدم ، دستمو از روی چشمام برداشتم و صورت جذاب ددی رو دیدم .

لباشو اروم روی لبام گذاشت و محکم بوسید ، روی تخت گذاشتتم و با ولع بوسید ؛ منم همراهیش کردم ...

ازم فاصله گرفت :

-چه خوشمزه ...

از خجالت سرخ شدم! ...

-بلند شو عزیزم بریم خرید!!

-خرید؟؟؟

-مراسم ازدواجمون !

با هیجان نگاش می کردم :

-واگعا ددی؟؟

-معلومه عزیزم.

اروم بلندم کرد و پوشکمو چک کرد . به شکم خوابوندم و پشت پوشکو باز کرد :

-ددی چیتال موتونی؟

-جلوگیری از شیطنت! ...

-ددی دوناه دالمااا

-اووووم پس حرارتی می زارم ...

-ددیبی؟!

-ویبراتور ...

-غلط کلدم .

اروم لای باسنمو باز کرد و بوسه ی خیسی روی سوراخم زد که لپام سرخ شد :

-ددی خجالت کشیدم ... .

خنده ی ارومی کرد و سر پلاگو روی سوراخم گذاشت و با یه حرکت واردم کرد :

-اویی

پلاگ کوچیک بود و اذیتم نمی کرد .

ددی پوشکمو درس کرد و لباس تنم کرد ؛

خودشم لباس تنش بود .

دستمو گرفت و رفتیم بیرون ؛ سوار ماشین که شدیم یه تبلت داد دستم :

-انتخاب کن!

وارد یه پوشه شد ، پر تزیینات برای مراسم بود ، با ذوق نگاه می کردم :

-ددی این که کنار دریاست!!

-دوسش داری!

-اره ...

-خب پس همین .

خم شد و سرمو بوسید . با ایستادن ماشین پیاده شدیم .

یه پاساژ بزرگ و شیک بود ؛ وارد یه بوتیک شدیم ، ددی اول برای من لباس انتخاب کرد ، یه کت و شلوار مشکی خوشگل خوش دوخت ،

اول من پوشیدم که ددی لبخند رضایت زد ؛ حالا نوبت ددی بود ، بین دوتا مونده بودم پس هر دورو گفتم بپوشه ؛ روی کاناپه نشستمو منتظر موندم ...

part172#

اهورا:

بیرون رو نگاه می کردم ، با دیدن چهره های اشنایی دقیق تر نگاه کردم . خودشون بودن! هوروش و انا ... ولی خب الان حسی بهشون نداشتم. فقط یه دوره خوب رو باهاشون گذروندم ، حسم به دیوید خالص بود . عاشقش بودم . سرمو برگردوندم ولی ددی هنوز نیامده بود .

بلند شدم سمت اتاق پروو رفتم ، در زدم :

-ددی!

-بله؟

-کجا موندی؟!

یهو در باز شد وکشیده شدم داخل :

اوه چه جذاب شده!!

-چطوره؟

-خیلی جذاب شدی اصا ، ندزدنت؟!

نیشخندی زد ، که یهو یه چیزی توم داغ شد ...

با شک نگاش کردم :

-غلط کلدم ...

شروع کرد عوض کردن لباساش که یهو شروع به لرزیدن هم کرد :

-ددیییی ...

-هیس ؛ می خوای همه بشنون یه بیبی بوی داره توی اتاق پروو ارضا می شه

-ددی !!!

-هیس برگرد دستاتو بزار روی دیوار

به زحمت برگشتم .

دست ددی روی باسنم نشست

-بدو کوچولوم با کامت پوشکتو کثیف کن

ناخواسته از حرفش ناله ی ارومی کردم

باسنمو از روی پوشک اسپنک زد

سرعت ویبراتور بالاتر رعت و دقیق خورد به پروستاتم که زانوم شل شد.

ددی پشت گوشمو بوسید

-بجنب کیوتی زود باش ددی منتظره‌ها!!!

با یه جهش اروم گرفتم و بدنم شل شد

ددی ویبراتورو خاموش کرد دست زیر زانوم انداخت و بلندم کرد سرمو توی گردنش بردم

-ددی فروشنده ها می بینن!!!

-کسی نیست که بخواد ببینه.

از اتاق پرو خارج شدیم .

-اینارو برامون بیارین

-چشم قربان

چشمامو بستم بی حال شده بودم .
ددی توی ماشین نشست و منو دراز کرد توی بغلش
-پسرک من چرا چشماشو بسته؟؟؟
-خستم خو!!!
-اومم باشه پس بخواب !!
-ددی؟؟
-خواب داری که!
-ددی؟؟
-جانم!
-مراسممون کیه؟؟؟
part173#
دیوید:
با سوالش کمی جابه جاش کردم گردن درد نگیره :
-فردا!
-وات د فاااااک فردا چقدر....اوپس! ...
تازه فهمید چی گف ، خودمو کنترل کردم نخندم ؛ به جاش اخم کردم :
-نگه دار و پیاده شو .
-چشم .
با دستورم راننده نگه داشت و از ماشین بیرون رفت .
شیشه های ماشین کاملا دودی بود . چیزی از بیرون دیده نمی شد .
دریچه رو بستم :

-شیطون گولم زد ددی!!!

صورتمو خنثی کردم :

-درست بشین

-چ...چی ؟!

فضا کوچیک بود و سخت ، ولی باید یاد می گرفت :

-ببخشید خو ...

-یکبار حرفمو می گم اهورا!!!!

اروم نشست :

-شلوارتو بکن ...

اروم شلوارشو کند.پوشکشو باز کردم و مچاله کردم انداختم کف پا .

لبه های لباسشو می کشید پایین :

-چی رو قایم می کنی بچه؟ من همه

جا تو دیدم .

لبشو گاز گرفت :

-دستتو ببر پشتت قفل هم کن .

-باشه .

بابغض گفت و دستشو برد پشت کمرش ...

part174#

دیوید:

دستمو بالا بردم و نه محکم نه اروم زدم روی التش که هق زد :

-بعد از هر ضربه معذرت خواهی می کنی .

-چ...چشم .

شروع کردم زدن هر ضربه رو از بار قبل محکم تر می زدم :

-ببخشید ددی....آیی...غلط کردم....آه....ددی ببشید ....هق ...ببشید....هق....ببخشید ...دددیی غلط کردم....هق

دیگه گریه می کرد ، دست از زدن کشیدم و بغلش کردم ؛ روی پاهام نشوندم . دستشو خواست بیاده جلو :

-من اجازه دادم؟

سریع دستشو برد پشت کمرش :

-ببخشید ددی .

اشکاشو پاک کردم و دستمو روی التش گذاشتم و مالیدم ، با گوشیم پیام دادم راننده که بیاد ؛ کمی بعد راننده سوار شد و حرکت کرد .

خم شدم لبای اهورا روبوسیدم :

-پسر قوی من چی یاد گرفت؟!

-فحش ندم ببخشید .

التشو چنگ زدم که هق زد و دوباره اشکش چکید :

-مطمئن!؟؟؟

-اره به خدا ...

-خوبه .

سرشو روی شونم گذاشتم :

--دستتو می تونی از پشتت برداری .

فورا دستشو روی التش گذاشت و هق هق کرد . باایستادن ماشین ، کتمو دور پایین تنش انداختم و پیاده شدم ؛ یک راست به اتاقش رفتم ، التش قرمز شده بود و باید پماد می زدمش .

اروم روی تخت خوابوندمش ...

part175#

دیوید:

شیشه شیری که از قبل گفته بودم و اماده کرده بودن ، روی میز بود ؛ برداشتم و توی دهن اهورا گذاشتم ، بعد از اینکه مطمئن شدم خوابیده و شیرشم خورده از اتاق بیرون اومدم و درو بستم.

بادیگاردم سمتم اومد :

-تموم مهمان ها دعوت شدن ، به شدت تحت محافظت قرار گرفته شده مکان مراسم نگرانی بابتش نیست .

-اوکی مرخصی .

خیالم راحت شد ، عصر ازدواج می کنیم و تا اخر شب هم جشنه !!

اهورا:

با تکون داده شدنم و صدا شدنم بیدار شدم :

-هووومم؟

-بیدارشو عسلم ، باید بری ارایشگاه ؛ چقدر می خوابی ؟! ساعت ۱ ظهره ...

یهو سیخ نشستم ، من از دیروز غروب تا الان خوابم :

-سلامت کو ؟!

-سلام ددی .

لبخندی بهم زد و لبمو بوسید :

-سلام به روی ماه نشستت ؛ بدو صورتتو بشور!

-چمش

بعد از شستن صورتم ، ددی درازم کرد :

-امشب دوس داری پوشکت کنم یا نه؟

لبخندی از اینکه توی این مورد بهم توجه کرد زدم :

-آاااممم فقط امشب پوشکم نکن ددی .

-باشه عزیزم ...

پوشکمو کند و پایین تنمو تمیز کرد ؛ شورت و شلوار تنم کرد :

-بریم غذا .

دستمو گرفت ، حرکت کرد سمت پله ها . کنار هم نشستیم ، لبامو اویزون کردم :

-چیشده ؟!

-ددی روی پات نشینم؟؟؟

مظلوم پرسیدم که خنده‌ی مردونه ای کرد :

-بیا ببینم ...

اروم روی پاهاش نشوندم و کل غذا مو داد ، بعد از اینکه خودشم غذا شو خورد سوار ماشین شدیم و ارایشگاه رفتیم ؛ بعد از تموم شدن کارمون برگشتیم خونه . ددی زودی لباسشو عوض کرد :

-تا تو لباستو عوض کنی منم میام عزیزم .

-باوشه .

شروع کردم لباس تن کردن .

تقریبا ۵.۵ ظهر بود و ساعت ۶ مراسم بود ؛ لباسمو تن کردم و اومدم بیرون ولی ددی نبودش! ...

از پله ها پایین اومدم و به حیاط رفتم ؛ ماشین گل زده و خوشگل شده بود ، با ذوق رفتم کنارش که یهو از پشت توی بغل کسی رفتم :

-چقدر خوشگلههه!

-دوسش داری ؟

-اره .

یهو یه چیزی روی سرم گذاشت مثل حلقه :

-با این حلقه ی گل قشنگتر هم می شی .

-وویی چه باحاله .

برگشتم سمتش ، خودشم توی جیبش گل بود .

محکم لبامو روی لباش گذاشتم :

-عاشقتم ددی!!

-منم عاشقتم زندگی من!! ...



گل سر اهورا♡♡

